

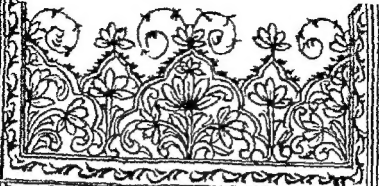
صفت ای که مرکا و فضل خلامه روزن
بچون شمع مبین ن وین ما

در این کتاب شمار پر آمار همیشه بهار و خیر و برادر و امیر حالات و انکار موسوم



که از کمالی خاصیت معاد کیفیت کیسا مایل کرد و بهر اکنون بهلاش و خوش بسیار

در مطبع می مشی و افق شهر بخار طبع محلی
نما به تو لکشت و یک سو بهر سر



بسم الله الرحمن الرحيم

شایسته سرپرست و فرمانروای عزیز پندۀ افسر خلافت و شوکت شائسته
بابت قبایلی تواند بود و در نهال دولتش از جو شبار رحمت ایزدی سرسبز و شاداب
باشد و نخل مرادش از گلشن عدالت سرپر کشد و شمع احسانش بجنس مرغ انوار
مکارم از لب جان نامنور و روشن در دو لمعات تیغ همتش زنگار زده و ظلمت
افگر در دور شجاعت سحاب مکرش افسر و گیاهای جهان بی آب و زنگار
طراوت و نشاط بخشید چشیده سارین و دولت آبیاری مکرش تشنه زبان
باویند ناکامی و میرزب امید سازد و از فتنه نفسل معدنش چارچمن ملک
ریشک هشت بهشت شود و در بستانهای سیاستش خا رفتنه و شوب از شو
بن بکنده آینه نظام کز فائد ایجاد و انتظام سلسله کون و فساد بکشت کافی و
راست مانی او منور و مریوار گردد و چون استعداد و استحقاق این کرامت
در ذات اقدس حضرت شاهنشاهی علل الهی و دعوت نهادۀ دست تقدیر است

بود بتاریخ پانزدهم روز پنجشنبه ماه جمادی الثانی سال هزار و چهارم هجری
 بساعت مسعود و زمان محمود که مختار انجم شناسان رصد بند بود در ارک
 دار الخلافت اکبر آباد در سما الله تعالی عن المکاره و الآفات تحت سلطنت
 و اورنگ خلافت بجلوس جان افروز در قعاق آسمانی و فروغ باد وانی
 یافت خطبه جاگیری گیتی ستانی بنام نامی و القاب سامی سامعه افروز
 گشت و سکه دولت و اقبال با اسم هایون چهره مراد برافروخت چون خطیب
 با القاب مستطاب حضرت شاهنشاهی زبان ساور بارگرا نید خرم خرم
 در گوهر تار شد و مستندان کام دل برگرفتند و آرزو مندان حبیب نیاز را گوهر
 آمو و ساختند زده سکه ک بتازد روی چهره نشاط برافروخت خطاب
 نجسته القاب ابوالمظفر نورالدین محمد جاگیر شاه غازی بر نشایر دولت ثبت
 شده ارکان دولت و اعیان سلطنت که سعادت حضور شرف اختصاص
 داشتند و سران سپاه که در صوکیات شریط خدمت و جان فشانی بقدم
 میرسانیدند و در خورشایستگی خویش با زویا و مراتب و مناصب فرق عزت
 برافراختند و حسین و خلاص سائر بند با بسج و شکر این موهبت گیری نورانی گشت
 و زبان نیاز خواست تمجیت بلند آوازه گردید و مقرر شد که خاقان گیتی ستانی
 عرش آشیانی میگفته باشند بعد ازین در اقبال نامه هر جا که حرش آشیانی
 نوشته آید مراد آنحضرت خواهد بود و ذکر اسمی جمعی که در روز جلوس بمنصب

والا سر بلند می یافته اند این تفصیل است که محمد شریف پسر خواجه عبدالصمد شیرین قلم که سابق حضرت عرش آشیانی و اورا از برهان پو رجبت نصاح و راه نمونی بشا همراه مقصود بخدمت حضرت شاهنشاهی فرستاده بودند و از درگاه والای اکبری رومی سعادت یافته بخلاف آن باعث براخوا ایشان گشته و در حینی که آنحضرت بخدمت پدر بزرگوار خود می آمدند از توهم که او برنا پسندیده خویش بشعاب جبال مرفیع و مرقه پناه برده بود و از اثر بوابه مخالف و آب های مسموم نیم جانی میشد داشت از استماع این نوید جان بخش گرم گیر آمده فرق خدمت بسجود قدسی آستان نورانی ساخت بخطاب امیرالامرا و منصب جلیل و کلات سر رفعت بفلک سود و مهر اشرف او رنگ را بچوهر قیمتی آراسته بدست مبارک خود پیرایه گردن عزت او ساختند و مرزا جان بیگ را که در زمان شاهزادگی دیوان بود و بخطاب وزیر الملک اختصاص بخشیده بامر زنا غیاث بیگ و خدمت دیوانی شریک نمودند مرزا غیاث بیگ بخطاب اعتماد الدوله سرفرازی یافت و شیخ فرید بخاری را بمنصب پنجزاری ذات و سوار بلند مرتبه گردانیده بوالا پای میخوشی سرفرازی بخشیدند شیخ از سادات موسوی است و در صغر سن بخدمت حضرت عرش آشیانی انا را له برهانه پیوسته بمیامن تربیت آنحضرت ترقی و تصاعد نموده بمنصب میر بخشی فرق عتسز برافراخت اگر چه سمت بخشی داشت لیکن

بخشی بود وزیر نشان چند سال و قریب راکه لازمه خدمت و یوانی است
 از بی رشدی و یوان بجانب خود کشیده محال جاگیر را باب طلب تنخواه
 مینمود و ظاهر و باطن شیخ بنایت آراسته و بنجید بود و بزرگ و دولت از و
 قدر و شرف داشت به آواز بزرگی و دولت شجاعت را با سخاوت فراهم آورده
 خیر بالذات بود و در فتن بر روی خلایق باز کرده هر که با و رسید سپهر ناکامی را
 در آئینه خیال ندیدی و رافا سلطنت مصدر خدمتی شد که اساس این دولت
 بدان استحکام پذیرفت چنانچه عقرب بجای خود گذارش خواهد یافت و رتبه
 حرمت تربیت کرده ایشان است راجه مان سنگه را بر احم بیکران اختصاص
 بنشیده خلعت فاخر و چهار تب و شمشیر مرصع و اسپ خاصه لطف نموده بمسک
 صوبگی بنگاله رخصت فرموده و خان اعظم مرزا عزیز کوکلتاش را با انواع خواص
 و اقسام نوازش سرافراز و ممتاز ساخته و ملازمت اشرف نگاه داشتند و
 مرزا جعفر پسر غوریگ کابلی بمطاب مانتخان سرافراز می یافت و شیخ
 قطب الدین دختر زاد شیخ سلیم مقبوری که کوکلتاش آنحضرت بود بمطاب
 قطب الدین خانی ممتاز گشت و شیخ حسین پسر شیخ بهیا بمطاب مقرب خانی
 فرق عزت برافراخت و مرزا جعفر پسر گیک مخاطب باصف خان از صوبه بهار
 آمده دولت آستان بوس اشرف دیانت و وی پسر مرزا بدیع الزمان بن آقلا
 مشهور است که در عقوان شباب از عراق به هندوستان آمده بوسیله عم خویش

مرزا غیاث الدین علی اصفهان بساوت زمین بوس حسین اخلاص نورانی دست
حضرت عرش آشیانی منصب و بستی داشت باصفهان لطف نمودند و راضی
نشدند ترک خدمت و آمد و رفت درگاه نمود و این بیت هر چند از گفتنهای او نیست
چون درین مقام مناسب افتاد نوشته شد بیت من و داخل دانگه بیستی +
که مادر بزرگوارم این نیستی + بالجملة استقلال و بر خاطر اقدس گران آمده و بحالی
اتباه رخصت بنگاله فرمودند چون به دارا خلافت اکبر اباد رسید خدمت مولانا قائم
کام به شرافت مولانا پرسید که ای جوان تو کیستی و از کجایی آئی و کجایمی روست
مرزا جعفر بمبلی از احوال خود معروض داشت گفت که بحکم اشراف روانه بنگاله ام
قضا در آن ایام آب و هوا به بنگاله بغایت مسموم بود کسی را که گنگار میگردند
به بنگاله می فرستادند و اغلب نخل این بود که زنده برنگرد و مولانا گفت که تو تو ک
جوانی جفمی آید که به بنگاله بروی گفت اختیار با من نیست تو کل برخدا کرده
میروم هر چه مقدر است خواهد رسید مولانا گفت که زنه را تو کل برخدا کن این
همان خداست که جگر گوشه پیغمبر را در وشت کر بلا شهید ساخت و ازین نطفه مست
چند خوش طبعان بیان کرد و جعفر بیگ چون به بنگاله پوست خانجهان حاکم
بنگاه که بیمار بود بعد از روزی چند و ولایت حیات سپرد مظفر خان بجای او
منسوب گشت و شورش معصوم خان کابلی و باغی شدن قاضیالان بسیار
آمد مظفر خان را شبیه ساختند بغیر از جعفر بیگ و خواجہ شمس الدین محمد خوانی اکثری

از بند بای درگاه بر خالفان موافقت نمودند و نام برد ازین آشوب گاه خست
 حیات بساط سلامت کشیده در فتح پور بسجود قدسی آستان حسین اخلاص
 نورانی ساختند از نیکه او را بخواری و ناکامی از درگاه مانده بودند و بر مبنای سعادت
 هر قسم توفیق با خود را بدگاه والا رسانید بر خاطر حق شناس پسندیده آمد و
 و مانند مدتی بخطاب آصف خانی و منصب میر بخشی ترقی و تصاعد نموده
 بواسطه پایتخت وزارت بلندی گیرا شد و سبب اغراق خدمت دیوانی را ببنایت
 خوب و مرغرب را بخاتم کرد نفس الاثر آنکه آصف خان جوانی بود و بظاہر و باطن
 آراستہ فہم مند و فطرت بلند داشت این حرف از دوست که هرچین بد نصیبم
 یقین کن که تزیین و مینوی است شعر را خوب می گفت و شعر را پسندیده می نوشت
 نامت بخوان خوب بود مشغولی در حبس و مشربین گفته این چنان بیت ادا کن
 نوشته می شود نظم

شهر گزینش غمهای دل با فوتمشت	آنسیدم بر آس دل با صحرارا
رسید و مضطر بگر و ناقد ترشت	که آشنای دل خود کنم قسلی را
حضوره کو یار دانست	مشکل که بگر ز پانشت
ز نوین جام شب در چشم ساقی	اشاره چویش و شیشه باقی
ملاع جنگ و دستش چنان چست	که گوی بچویش از پنجه اش دست
شیرین آنپ آنجا دیدن باد	مرا انبیا تسلیم اندست افتاد

دولت و دریا بان خطرناک	ز بی آبی فستاد اندر جلر خاک
چو دست سعی شد کونہ ز چارہ	نفس با اوستا و اندر شمارہ
سج بجز و مساح بیابان	امانت دار گنج آسب حیوان
لبالب کوزہ صفائی نہر رود	بزدیک لب ہر یک چہ آور
سوی آن یا را و کردہ اشارت	چنین تازندگی شان شد بقارت
بیا لیں گاہ شان خضر ایتادہ	ہر خستہ ہر ہی انصاف دادہ
بمرگ از زندگی صد بار خوشتر	نخل از کردہ خود با سکتہ در
نہا و آئینہ دل و در برابر	ور و نشہ گرفت از کاس دلہ

ذکر فتادون شاہ پرویز با تئصال انامی مقبوض

چون در عہد دولت و زمان سلطنت حضرت عرش آشیانی باتوجہی کہ حضرت
 را با تئصال انامی مقبوض نمودول ہو و بحسب تقدیر آن ہم فق شایستہ
 نیافت و در اواخر ہمت سلطنت شاہزادہ ول عہد را با لشکر عظیم بدان مہ
 رخت فرمودہ بودند ایشان نیز ول نہادین کار شدہ بے اثر نہاد
 خاطر اشرف بصوب الہ آباد عطف عنان نمودند و اسیتصال آن خیم قمت
 در عقد تعویق ماند اکنون کہ تحت خلافت بجلوس جہان از در آزادگی یافت
 اختلاص آن عقدہ دشوار بر جمیع متخاصمہ مقدم داشتہ سلطان پرویز را با لشکر

و توجیه نامه کران بران صوبه نصحت فرمودند و مصحفیان با مالیتی شاهزاده سرحدی
یافت لیکن چون در دیوان قضا برآمد این کاره کشایش این عقده و شوار
اکلیه بهت صاحب قران ثانی شاه جهان بادشاه غازی رقم زده کلک
تقدیر بود درین مرتبه نیز کاری از پیش نرفت و سلطان پرویز تا کام عطف عنان
از ان غریب نموده در دار السلطنت لاهور بخدمت پدر عالمقدار پوست چنانچه
بجای خود کاشته کلک بدایع نگار خواهد شد انشاء الله تعالی و ظلال انجمن
محمد قلی خان بمحکومت صوبه گجرات فرق نوت برافراخت و دلاور خان افغان
بمحکومت لاهور سرافراخته به انصوب نصحت فرمودند و وزیر خان بدیوانه
ولایت بنگاله و متخجم جمع آنصوبه دستوری یافت

آغاز سال اول از جلوس تیسنت مانوس جانیگیری و فرار نمودن
خسرو از اکبر آباد بصوب پنجاب و توجه موکب مسعود بقاباو

چون یازدهم شهر ذیقعد سنه هزار و چهارده هجری تیر اعظم بهت الشرف حمل
سعادت تحویل ارزانی فرمود نخستین سال از جلوس همایون مبارکی و
فرخندگی آغاز شده انسرده دلاان خاک نشین را روز بازار نشاءاگر می پذیرفت نظر

درخت غنچه برآورد و بلبلان مستند	چنان جوان شد و یاران یسین نشستند
بساط نبره لکدوب شد پاس نشاءا	زبس که عارف و عامی برص بر جستند

و باین حضرت عرش آشیانی دولت خانه را با نقشه گران بها و انواع نظرافت و
نقائس ازین بسته جشن بادشاهانه ترتیب دادند تا روز شرف هر روز یکی از
سران دولت بزم نشاط آراسته بلوازم نیاز و شیکش پرداخت از اعظم سواران
که در بادوی این سال پرتو ظهور افکند گرختن خسرو و خیم الحاقبت است از عادت
خدمت پدر و الا قدر و تفصیل این بطریق اجمال آنکه چون دماغش باینخو لیا می
سلطنت موهوم و از اثر خای خوش آمد کویان خانه برانداخته و سر اسیم
گشت و این مایخو بیاسه و دفر خاطرش جا گرفت همواره از خدمت پدر رسیده
و متوش می بود هر چند آنحضرت بنوش داروی شفقت و انکفات مدد او و دلجوئی
می فرمودند و بیشتر تر دو و متوهم می زیست تا آنکه شب کیشبه هشتم و آنحضرت بعد
از انقضا کیساعت نجومی با مردم معدودی که محرم زاد و محل اعتماد او بودند
از ارک دار الخلافت اکبر آباد برآمده راه او بار پیش گرفت و بعد از نسیه امیر الامر
خبر یافته بخدمت حضرت شافته این خبر خوش را معروض داشته تخت راس
جهان آرامی چنان تقاضا فرمود که پادشاهزاده جوان بخت سلطان خورم را بخت
آن سگشته بادیه خلالت رخصت فرماید امیر الامر التماس نمود که صلاح دولت
درین است که بنده ورنج دست و ستوری یا بد حکم شد که چنین باشد و ر آخر مهم غیبی
بخطرقدری مظاهر بر تو افکند که شاهزاده عالمیان را بجای خود سریر ارای دولت
فرموده و اعتماد الدوله را در خدمت ایشان باز دارند و موب اقبال هم عنان

فتح و فیروزی بتاقب ادشاپه و باین غریمت صائب شیخ فرید میر بخشی را با کثری
از ارامه منصب داران که بسعادت حضور اختصاص داشتند کرم و کیرا بطریق منتظر
رخصت فرمود با اختیار ساعت مقید نشده آخر پاسه شب خود را بفتح و فیروزی
برافراشتند و رسوا و شهر صبح مراد و مید جان را بفروغ اقبال روشنی بخشید
درین وقت مرزا حسین پسر مرزا شاه رخ را که رفیق طریق نبی بود و در ظلمت شب
راه گم کرده سر اسیمه می گشت گرفته آوردند بیکون مبارک گرفته در زندان مکافات
مقید و مجوس فرمودند اتهام خان کو تو ال بقراولی و خبر گیری او مقرر گشت و را
نواحی متهرجن بیگ بخشی که بحکم اشرف از کابل بدرگاه والای آمد بخبر فرمان
زده دوچار شد بفسون او از راه رفته آواز با دیه ضلالت گشت و در مقامات
بیا گفته مار و اختیار خود را بقبضه اقتدار او حواله کرد چون او از جانب حضرت
شاهنشاهی مطمئن نبود ازین سبب استشام بی عنایتی می نمود و اصل که شرت
بخشیان بقتنه و شورش مجبول است قرار بهمراهی او داده با تیغ و جمان بخشی
عطف عنان نموده طریق نبی و کفران نعمت پیش گرفت و در آشتی راه از سواران
و غیره هر کس که پیش می آمد اموال او را غارت کرده و سراپا را باتش بیداد سوخته
و از دو بدول مطلوبان اندیشه نکرده طی راه او باری نمود و خصوصاً اسپان سوداگری
و طوایل بادشاهی هر جا بنظرش در می آمد تصرف گشته بهمراهان قسمت می کرد
و پیاپی دمار اسوار ساخته همراهِ می گرفت قصار دلاور خان که متوجه لاهور بود در مقام

پانی پت خبر آمدن خسرو را شنیده فرزندان خود را از آب چون گدازانید بفرست
تمام تر متوجه لاهور شدند که پیشتر از دجسار لاهور در آمده با استحکام قلعه و برج باره
پرواز عبد الرحیم دیوان لاهور که حکم اشرف متوجه درگاه بود بدلا در خان پیش آمد
و دلاور خان حقیقت فرار نمودن خسرو و خاطر نشین او ساخت و او توفیق نیافت
که فرزندان را از آب چون گدازانیده خود بدلا در خان مراقت و موافقت نماید
بالجمله او پیش رفته خسرو را دید خسرو او را ملک انور رای خطاب داد و دیوان خود
ساخت القصد بفرست هر چه تمام تر طی مسافت نموده بجانب لاهور رخت ابرار
کشید شیخ فرید که سرور و نبال او داشت بتوزک تمام میرفت هر چند امیرالامرا و
مهاجران از خصومتی که با شیخ داشتند حرفای بی محل معروض می داشتند و
او را بناد و تلخواهی متهم می ساختند و عرض می نمودند که شیخ فرید خسرو را دیده و دانسته
پیش انداخته میرود و قصد گرفتن او نمیکند و الا هرگاه خواهد خود را با او میرساند و کارش
تمام میسر آید تا آنکه مابین خان بانزدیک شیخ فرستاده ازین مقوله تهدیدات فرمودند
شیخ اصلا از جا نرفته و در خرافات خود پاسخ گذار شد و دلاور خان بلاهور رسید
باتفاق مرزا حسن بیگ دیوان و نورالدین کو قوال با استحکام برج و باره قلعه
پروا رفت و توپها را بالا برده بشرایا تقصیر بهت گماشت متعارن این حال خسرو
بلاهور پرچمست چون در دولت را بر روی خود مسدود یافت بلوازم محاصره و فراهم
آوردن لشکر و ترتیب اسباب ضلالت و ارباب پروا رفت و از درون و بیرون نایره

جبال و قبال اشتغال پذیرفت و درین چند روز خسرو قریب دروازه هزار سوار
 فراهم آورده و چون آگاهی یافت که شیخ فرید با عساکر متصدرة بحوالی آب سلطان پور
 رسیده و موبد اقبال شاهنشاهی نیز لشکر مقلد را قوی پشت دارد و درین نزدیکی
 که تسخیر قلعه متعذر بود و ناگزیر دست از محاصره بازداشتند متقابل عساکر اقبال شنافت
 میر جمال الدین حسین انجور که بحسب نصیحت خسرو از درگاه آمده بود در ظاهر شهر
 ملاقات نمود هر چند بصلح و راجع به منون سعادت و نیکی بنی شد از غایت غرور و
 پندار گویش نکرد و نتیجه بران مرتب گشت میرزا کور را همان شب خجست و انعطاف
 ارزانی داشته و بجنگگاه که در حقیقت شام او بار او بود و خود نیز از پی شنافت قنار را
 درین شب باران عظیم شد جمعی از او با ش و اقمه طلب که برگرد او فراهم آمده بودند
 چون یکپا قدم خمیه با خود داشتند بدیانت اطراف و نواحی در آمده از قتل و
 قتل و زن و دختر مردم را بزرگشده و مطلق و مرد و زن را با بگرویدن و جمع همان
 حال سوار شده خود را بسر حلقه از باب نوال و کلال رسانیدند و آخرهای روز
 شیخ فرید در کنار آب بیابان خبر آمدن خسرو را شنیده به کشتی و پل مقید نشده بارکی
 توکل باب ماند و تمام فوج او بمیان اقبال سب نوال حضرت شاهنشاهی
 پایاب عبور نمود و از آن طرف آب میر جمال الدین حسین انجور پیش آمد و جمعیت
 خسرو را بغایت گران ظاهر ساخت و اظهار این مقدمه که موجب تر و دو خاطر
 همراهمان بود از میرزا پسندیده نمود و شیخ جواب نا ملازم با و گفته خجست داد و

خود را جمعی که همراه داشت جبهه پوشیده مستعد کارزار گشت مقارن انجمنال فوج
مخالفت نمود و ارشد و بین الفریقین نایره قتال و جدال اشتعال پذیرفت سادات
بار بهر که هراول لشکر منصور بودند و او جرات و جلالت داده بسیاری از مخالفان
بتیغ سیدیم بر خاک هلاک انداخته و زخمهای کاری برداشته از جمله سید جلالت
و غیره و قریب شصت نفر از سادات بزرگهای جانستان سرخرودی دین و دولت
شدند درین وقت سید جلالت بخاری که التمش بود با برادران خود یکجک فوج
هراول شتافته اداسه حقوق تربیت نموده بهادران فوج بر الفار نیز توسن
شمارت برانگیخته بمیان اقبال روزنار فزون مخالفان را از پیش برداشته و اکثری
از آنها دست بکار برده راه فرار در پیش گرفتند و قریب چهار صد سوار از آنها قاتل
بخشیان غلغله انتقام شده زیر سم یاو پایان عساکر اقبال پانحال اوبارگر دیدند
خسرو با حسن یگ قرار بغیر داده آواره بادیه ناکامی و زشت نامی گشت و
انتظام بخش سلسله خلافت شیخ فریدایت فتح و فیروزی بر افراشته کوس شادمانی
در عرصه مبارزت بلند آوازه ساخت صندوقچه جواهر خسرو که همه جادهمه وقت با خود
میداشت با کمکپال سواری او به صرف بهادران لشکر منصور افتاد و شیخ آثرا
بخدمت حضرت خلافت پناهی ارسال داشته بر جناح استقبال توسن اقبال
برانگیخته متوجه عرصه کارزار شدند چون شخص بنود که خسرو یکدام سمت روی اوبار
هنما در راجه با سوارا که از زمینداران ممبر کوستان شمالی است به ان سمت

فرستادند هر جا که ازان سرگشته بادیه خلالت آگاهی یا بدرگرم گیراشافته اورا بدست
 آرشخ یک میدان راه از پیش ناوردگاه فرود آمده بود و دوسه ساعت از شب
 گذشته موکب منصور بمسکو دولت پست شخ از نیمه خود برآمده مرد یک دیده خود
 بسم باد پای اقبال سودا خفرت فرود آمد شخ را در آغوش عاطفت گرفت
 غایت و مرحمتی که هرگز در غیله او نگذشته بود ظاهر ساختند و شب در نیمه شخ گذرانیده
 روز دیگر متوجه دارالسلطنت لاهور گردیدند چون خبر و خبران زد و بحال تباه
 از ناوردگاه برآمده گشته بادیه اوبار گشت از همراهان خود کنکالیش خواست چندی
 انداختان که رفیق طریق بنی و خلالت بودند گفتند که ولایت میان و آب
 پکناتی را که بدان سمت وقع است تاخت و تاراج کرده بجانب دارالخلافت
 اکبر آباد بایشانست اگر کاری از پیش رفت بها و الابد و ولایت شرقیه باید رفت
 و ممکن است که از راه مان سنگ نیز معاوتی و مدد بشار برسد و درین سیر دور
 بندگان حضرت را کجایاب آنست که این همه محنت و تعب را تحمل گشته دست
 از شما باز نداشتند حسن بیگ گفت که این کنکالیش غلط است شما را بجانب کابل
 باید شناخت چه از اسپ و آدم در آنند و دکنی نیست با فضل خزان من و قلع
 رهتاس موجود است بجز در سیدن بحد و رهتاس ده دوازده هزار سوار منسل
 کار آمدنی در خدمت شما فراموشی آیند اگر بادشاه از پی شما بیاند جنگ آموه ایم
 اگر آن حدود را بشما ارزانی دارند بکنید بر و زکار و ساخته انمار و نعمت و قاپورا

طلبگار خودیم بود تا آنچه نصیب است از منانخانه تقدیر چه چهره کشاگرد و فردوس
 مکانی بابر پادشاه چنت آشیانی همایون پادشاه بیادری همین کابل فسخ
 هندوستان کردند کسی را که کابل باشد هر قدر در ذکر خواهی سامان تواند کرد و معصدا
 ایشان خزانده داشتند و من چهار لک روپیه و در پتاس و در پیش میکنم چون
 عنان اختیار خود را بقبضه اقتدار آن بدخت برگشته روزگار سپرده بود و کجایش
 او را هیچ داشت و افغانان جدا گردیده بجانب هندوستان رفت ادبار کشیدند
 و خسرو با حسن بیگ خواست که از آب چناب جویند و خود را بر پتاس رساند
 چون با طرافت و جواب فرامین رفته بود که گماشتاها جاگیر داران و کردیان
 و غیره از حد و متعلقه خویش خبردار بوده هر جا که اثری از او ظاهر شود سی و دیگر رفتن
 او نمایند و لاجرم در گذر با احتیاط و تاکید بسیاری شد نخست یکدشاه پور رفته
 خواستند که از آن کرد عیور نمایند هر چند ترو و نمودند کشتی بهم نرسیده ناگزیر بسوی
 ویرنه رفتند چون شب بود مردم از قفص و ترو و بسیار یک کشتی به طراح بدست
 آوردند و کشتی دیگر پرازمیده و گاه یافتند حسن بیگ خواست که ملاحان کشتی همیشه
 بر کشتی خالی نشاندند و خسرو را از آب بگذرانند اتفاقا چو وهری برگشته و وهری
 از شور و غوغا خبردار شده بکنار آب آمده ملاحان را از گذشتن و گذرمانیدن
 مانع آمد ملاحان اضطراب اینها را در یافته کشتی را در میان آب بجای بردند
 که بر ریگ نشست و خود را در آب بسته و بشنا گزشتند بکنار رسیدند از غوغای

او مردم آن طرف فراهم آمده میرا بوالقاسم تکمین را که در پرگنه گجرات بود آگاه ساختند
 ستاران این حال صبح دمیده و جهان را در چشم او تیره و تاریک ساخت مسیر
 ابوالقاسم تکمین و بلال خان خواجه سرا و دیگر منصبداران که بدان حد و دیو دند
 فراهم آمده بکنار دریا رسیدند بلائست و چاچوسی در آمده آن غلغله بحر فداالت
 وادار را بحسن بیگ از کشتی برآورد و به پرگنه گجرات بردند و یراق از و گرفته
 نظر بنده داشتند چون باخرو زرد و شنبلیله شهر محرم هزار دپا نروده بهجری خبر گرفتاری
 او در بلخ مرزا کامران مباح اقبال رسید حکم شد که امیرالامرا بر جناح استعجال
 شتافته خسرو برگشته بخت حسن بیگ تیره روزگار و عبدالرحیم مودود را بدرگاه والای
 حاضر سازد و در پنجشنبه سوم صفر خسرو را دست بسته و زنجیر دپا بتوره چنگیز خانی از
 طرف چپ بر پیشگاه قهرمان جاه و بلال در آورند حسن بیگ را بر دست راست
 و عبدالرحیم را بر دست چپ او ایستاده کردند خسرو در میان ایستاده می گریست
 وی لرزید حسن بیگ بگمان لغو موهوم بهرزه گوئی و ژاژ خانی در آمده پریشان گفتن
 آغاز کرد چون عرض او بر پیشگاه خاطر فیاض پرتوان گندم بحر زدن نگذاشته
 حکم فرمودند که خسرو را سلسل و محبوس دارند حسن بیگ را در پوست گاو و عبدالرحیم
 را در پوست خر کشیده و از گون بر دراز گوش نشانیده بر دو شهر گردانید چون
 پوست گاو و دراز پوست خر خشک شد حسن بیگ بیش از چهار پهر زنده ماند
 و به تنگی نفس در گذشت و عبدالرحیم را که در پوست خر کشیده بر دو شهر میگردانیدند

از غایت بی آرزوی پوست سنگ برکشیده در کوچه و بانار از قسم خیار و غیره آنچه
 مطلوبت داشت و بدستش می افتاد بخورد آن روز و آن شب نرنگه ماند و روز دیگر
 حکم شد که از پوستش بر آدرند و در یک شبان روز گرم بسیار در پوست افتاده بود
 بهر حال جان بر چون در پرگنه بھرون وال شیخ فتح کرده بود حسب الاتماس
 شیخ در آن مقام پرگنه آبا و سافته بفتح آبا و موسوم فرمود شیخ غایت کردند شیخ
 بخطاب مرتضی خانی سر ملندی یافت و بجهت سیاست و عبرت خسرو حکم شد که از
 در باغ مرزا کامران تا در قلعه و در رویه دارها نصب کرده جمعی از مفسدان سیاه بخت
 که با خسرو رفیق طریق یعنی فضیلت بودند با قسام حقوقت بردار کشیدند و در اوراق
 سوابی سمست و گریافته که شاهزاده که پیر و وزیر با فوجی از بهادران عرصه شهادت به تغییر
 ملک اناتین شد چون شورش خسرو بمیان آمده حکم شده بود که جمعی از بندگان را بر سر آن
 هم گذاشته خود با کشتن خان متوجه دارا افغانه اکبر آباد گرد و در نیوقت که بمیان
 اقبال بی زوال اطفاس نایره خسرو شد حکم فرمودند که فتح آن غریبست نموده عازم
 ورگاد والا شو، روز چهارشنبه نهم ماه صفر مبارکی داخل شهر لاهور شدند و خسرو را بر فیصل
 نشانیده از میان دارا گذارند تا همراهان خود را بآن حقوقت و ره از غل شربت
 خویش عبرت بگیرد و درین هنگام بمساجع جلال رسید که حسن خان شالو حاکم هرات
 خشتار شدن حضرت عرش آشیانی و شورش خسرو شنیده حاکم فرات و ملک
 سیستان را همراه گرفته با لشکر خراسان بر سر قندهار آمده قلعه را محاصره نموده

و شاہ بیگ خان با احتضا و اقبال روز افزون با استحکام برج و بارو و انتظام مصالح
 قلعہ واری پر دستبرد و اپنے پای بہمت فشرودہ بالائی ارک جاے نشستن خود
 فرار دادہ کہ غنیم از بیرون غلب و اورا مشاہدہ نماید و دردت محاصرو ہرگز کمر نہ بستہ
 و سر بہنہ پیالہ دو آتشہ میخورد و کلہ گوشہ نخوت کج نہادہ غنیم را موجود تصور نمیکرد
 و پیوستہ بعیش و عشرت مشغول بودہ ہمہ روز افواج ترتیب دادہ بمقابلہ و مقاتلہ
 بیرون میفرستاد و آثار غلبہ و تسلط ظاہری ساخت بعد از اجتماع این خبر حضرت
 شاہنشاہی بمی از امر او منصب داران کہ فراخان ترکمان و بختہ بیگ کابل و حاج
 بسردار خان از ان جملہ بودند بسرداری مرزا غازی ولد مرزا جانی ترخان بکبک
 شاہ بیگ خان تعیین فرمودند اتفاقا شاہ عباس رفتن امیران سرحد بر سر قندھار
 شنیدہ رقی بنام آہنا محبوب حسین بیگ نامی فرستاد کہ دست از قلعہ باز داشتہ
 ہر کدام بجای و مقام خود شاہند فرمود کہ حسین بیگ لشکر از گرد قلعہ برخیزانیدہ
 خود بخدمت بندگان حضرت برومراسلہ کہ در غدر این جرات و گستاخی نوشتہ شد بگذرد
 یا بجلہ پیش از آنکہ افواج جہانگیری بقندھار برسند لشکر قزلباش بحکم شاہ ترک محاصہ
 نمودہ بمحال متعلقہ سنویش بازگشت حسین بیگ مذکور بدرگاہ والا آمدہ دولت
 زمین بوس دریافت و بحکم اشرف سردار خان بکومت قندھار فرق غزت برافرخت
 و شاہ بیگ خان روانہ درگاہ والا شد و بعد از چند گاہ سردار خان ساغرل فرمودہ
 قندھارہ امیرزا غازی لطف نمودند و بمن حرمت انحضرت ہم ملک ٹھٹھہ را داشت

او هم قندهار را و بنایت عالی هستانه روزگار بسری برد و درین تارخ شاهزاده پسر نیر
 هم را با ملکیان آمده سعادت زمین بوس دریافت مرغان علی اکبر شاهی بکومت
 کشمیر سرازگر و دید مقرب خان ترکه بجهت آدرین حشم و فرزندان شاهزاده دانیال
 رفته بود و پسران شاهزاده را از دکن آورده ملازمت نمود از شاهزاده سه پسر چهار دختر
 مانده بود و پسر کلان ظهورت و پسر دوم با سق و سوم بونگ درین ایام پیرا پسر دولتی
 بودی که نوکر عمده خانخان عبدالرحیم بود و در آخر شاهزاده دانیال نوکر خود ساخته
 عنایت بسیار به پسرش ظاهر میکرد و در محاورات بخطاب فرزندی اختصاص
 بخشیده بود و اطف بیکران مخصوص داشتند بعد از فوت شاهزاده حسب الحکم بدرگاه
 آمده و دولت زمین بوس دریافت و منصب سه هزاری و خطاب صلاحی عنایت
 نمودند بعدین سال مرخصی خان بصاحب صوبگی گجرات سرفرازی یافت
 قطب الدین خان که کلتاش بصاحب صوبگی بنگال از تئیراجه مان سنگه بلند مرتبه
 گردید خلعت باکر بند و خمر مرص و اسپ بچاق بازین مرص مرحمت فرمودند منصب
 او پنجهزاری و سوار مقر شد و دو لکه روپی بصیقه مدد خرج بشاریه و سه لکه روپی
 بملکیان و ولطف نمودند بعدین تارخ نصیب شاهزاده سلطان مراد برادر خود را
 بشاهزاده پرویز نسبت فرموده یک لکه روپی از نقد و جنس برسم ساختن فرستاده
 و جهت سامان طوی یک لکه روپی از نقد و جنس بشاهزاده عنایت شد از غرائب
 سوار ظاهر شدن کتابت خان اعظم مرزا عزیز کو که است که براحی علی خان حاکم

وایت فانیس در حثت و محبت حضرت عرش آشتانی نوشته بود عنایتی که آنحضرت
 بخان اعظم داشتند بیک که بفرزند آن مجلسی نداشتند باشند اما چون طغیت آن
 نافع شناس نجبت و ففاق شسته شد و بود در بدی و بداندیشی بی اختیار بود
 و باین مال معصاجی بود و متکبر و بی مثال و در مدعا نویسه و سلسل گوی و تانجی دانی
 سر بر روی کار بود و نسبتی که باینیت خوش می نوشت با بیکه کتابی که برای علیجان
 نوشته از حثت و غیبت می فروخته است نگرده آنچه بر زبان قلش آمده و بی محابا و لطمه
 روی کاغذ بیکه روی دل را سیاه کرده بود و چنان صاحب و قبله را بشت نامی
 قسم ساخته بیبوی منسوب داشته که نسبت دادیش به سگان آنجناب از بد فاتی
 و سنگ نفسی است اتفاقا این نوشته بعد از فتح قلعه آسیر در اموال راجی علی خان
 برآمده و بدست خواجه ابوالحسن افتاده و خواجه سالها با خود داشت و در آخر
 قرالت ضبط خود کرد و حمله اش بیرون انداخت بطور حضرت شاهنشاهی در آورده
 و آنحضرت در میان مجلس خان اعظم را پیش خوانده نوشته او را بدستش دادند که بخواند
 آن بی آزر هم نیز دیده و با ساخت کرده بی محابا خواند ایستاده های پای سر خرافت
 زبان بمن وطن کشوده بدینچه سزاوار بود و بر زبان آورده هر چند استحقاق انواع
 و اقسام سیاست و خواری داشت باز همان نسبت عنایت حضرت عرش آشتانی
 بفریاد او رسید و جاگیرش تغیر فرموده روزی چند از چشم انداخته نظر بند داشتند و این
 هنگام نشاط انجام شهن طوی شاهزاده سلطان پریوز رنگ زدای دلس

خاص و عام گشت و بعد از فراغ جشن طبعی خاطر نفسی ما شربت شادان و شکار رغبت فرموده
 بجانب کرچاک و بندنه که از شکارگاه های مقرر صوبه پنجاب است نخست مرکب
 گیسان شکوه اتفاق افتاد مدت سه ماه و شش روز شتابان شکار پر و اخته عنان
 مساوت بهار السلطنت لاهور معطوف فرمودند پانصد و پنجاه و یک جاندار از
 بزکوبی و چیکارکوبی و نیله گاؤ و گورخرو آهوشکار شد و بزکوبی را که از همه کلان تر بود
 وزن فرمودند و من و است و چهار سیر برآمد و که هفتده من بوزن خراسان باشد و
 نیله گا و چهارده من که یکصد و دوازده من خراسان باشد و گورخرو من و شانزده سیر که
 هفتاد و شش من خراسان باشد و در حال این حال از غرض واقع نویسان
 صوبه بهار بمساجد جلال رسید که جایگزین فلخان مبارک را که از زمینداران عمده
 آن ملک است بهانرت اتفاق افتاد و جایگزین فلخان تهر دات نمایان کرده
 اعلام فتح و فیرازی برافراشت و راجه سنگرام بزخم تفنگ آواره محضی عدم گردید

آغاز سال دوم از جلوس مبارک جائگیزی

روز چهارشنبه بیست و دوم شهر ذیقعد هزار و پانزدهم هجری آفتاب جائتباب بخانه
 شرف خویش سعادت تحویل ارزانی فرموده سال دوم از جلوس اقدس بخوبی
 و خرمی آغاز شد جشن نوروز جهان افروز آراستگی یافت و درین جشن عالی پادشاهان
 جهان و جانیان سلطان غورم را منصب بست هزار سی عنایت نمودند و علم

و نقاره و طومان و طوغ رحمت فرمودند و مقدم شهر را الحجه بساعت مسود و زمان محمود
 را بیت غریمیت بدوب کابل ارتفاع یافت و قلج خان بجاکوست و حراست
 لاهور سرافراز گشت در کوه بی دولت شکار ترغده شدند و درین کوه اصلا سبزه و درخت
 نمی روید نظایر ازین سبب کوه بی دولت میگویند و از وقایع آنکه چون امیرالامرا
 را بیماری صعب روی داد و در کاب نظر انتساب نتوانست آمد و درین تاریخ
 اصطف خان بوالا پاشه مقرب وزارت فرق غرت برافراخت و خلعت خاصه و
 دوات و قلم مع لطف فرمودند و اعلیٰ که پهل هزار روپیه خرید و بود بر سر پیشکش
 نند گذرانید و خواجه ابوالحسن را برای همراهی خود التماس نمود که سر رشته دفتر کاغذ
 بدارد و با شمسب التماس او خواجه ابوالحسن بخدمت دیوانه او سرافراز گشت
 و در پنجشنبه به شرم صفر هزار روپیه پانزده مجری در بلخ شهر آراست کابل محل تولد
 سایات جلالت گردید و از بلخ بلخستان که برکنار شهر واقع است تا باغ مذکور بدست
 راست و چپ و در رویه زرنهار گردید و قصر او متاع جان کام دل برگزینند و در پهلوی
 بلخ شهر کای باغی طرح افکنده بهمان آرا موسوم فرمودند و مقر شد که جوی آبی
 که از کنده گاه می آید در میان این بلخ جاری سازند و درین هنگام که موکب کیهان
 شکوه در کابل نزول سعادت داشت از عرضداشت منبیهان محمود بهنگاله
 بسامع بلال رسیا که علی قلی بیگ استیلا که بخطاب شیرانگن خان احتقاص
 داشت قطب الدین را گشت و او را نیز بندهای پادشاهی که همراه قطب الدین خان

بروز قتل رسانیدند و تفسیل این اجمال آنکه علی قلی بیگ مذکور سزای شاه
 اسماعیل پسر شاه قزوين پناه شاه طهماسب معفو می بود و بعد از قوت شاه اسماعیل
 از راه قندهار به هندوستان آمد و در سلطان بخت خان خانان که متوجه فتح هندوستان
 بیست خانها خان خانان خانان او را در سلک بند با سوار گاه که منظم ساخت دو گن
 یورش مصر و هندات پسندید و گشت و چون خانها خانان مظفر و هندوستان
 یورش معاودت نمود و سبب الانحسار او به سبب لایق سرفراز گردید و در بخت
 ایام معیه مرزا غیاث بیگ را نام زد و او گردید چون سوکب اقبال حضرت ترش آشی
 انار الله پناه از کبریا و متوجه کون شد و شاهزاده دلی محمد با سیت سال را نا
 دستوری یافت علی قلی بیگ بکام ایشان مقرر شد و حضرت اتفاقات خود را
 شامل حال او فرموده و بختاب شیر انگل خان اختصاص بخشید و بعد از جلوس
 جاگیر او را در بنگاله لطف نموده بدانصوب فرستاد و چون بمرض رسید که طبعش فتنه
 جو و شورش ظلمی مجبور و مقهور است و در وقت نخست قطب الدین خان
 اشارت رفته بود که اگر بر جاوه صواب و سدا و ثابت قدم ماند بجال خودش ماند
 والا روانه درگاه والا ساز و اگر در آن تعلل نماید بجزایر ساند اتفاقا قطب الدین خان
 انظر زسلوک و معاش او بدینگونه گشته بخصم و طلب نموده و او غدر با سوار و راز کارش
 پیش آورده اند و پیشه با سوار خاسد بخاطر راه داده و خستت حال را برنگاه والا جاوه
 عرض داشت نمود و فرمان والا صادر شد که او را روانه درگاه ساز و اگر از راه را و

خیالات باطل اوماک نماید بخوشی که هنگام خصمت حکم شده سزای کردار نابخار در
 دامن روزگار و مند قطب الدین خان بے توقفت و مال جریده بر سیل ایلیا متوجیه
 بروان که به یوبل شیران مقرر بود شد و از آمدن قطب الدین خان و توقف یافت
 برسم استقبال جریده باد و جلودار تاخته رسید و در وقت ملاقات مردم هجوم آورده
 دور او را فرا گرفته چون از روش آمدن قطب الدین خان بدین طئه شده بود از راه
 فریب گفت که اینچنین روش تو زک و طرز سلوک است خان مردم را مانع آمده تنها
 با او همراه شد. شیران گلن بسمن پرداخت و از چهره حال نقش قدیری استنباط نموده
 پیش آنکه دیگر دست بکار برود گرم و گیر آشیر از میان کشیده بر شکم قطب الدین
 زخم کاری زد چنانچه روده و احشای او بیرون افتاد و او بهر دو دست شکم را گرفته
 بر آواز بلند گفت که این حرامخوار را نگذارید که بدرود انبه خان کشمیری که از بندهای
 عمده بود در شجاعت و جلالت بهر و تمام داشت اسپ با برانگینته زخم شمشیر
 بر فرق او زد و شیران گلن شمشیر تنگی انبه خان زده کارش تمام ساخت و درین وقت لازمان
 قطب الدین خان از هر طرف هجوم آورد و زخم تنغ انتقام کارش بانجام رسانید
 چون قطب الدین خان نسبت کوکلتاشی داشت و از ادای عظیم ایشان بود
 این ساعه به خاطر حق شناس گرانی کرد و جانگیر قلی خان صاحب صوبه بهار بجای
 قطب الدین خان بصاحب صوبگی بنگاله سرافراز شد و اسلام خان بصاحب صوبگی
 بهار برگشت و از غرائب آنکه در حوالی علی مسجد عنکبوتی بنظر آنحضرت در آمد

که بکلافی خربنگی بود و گویا ماری که بد را زدی و دود شرعی باشد گرفته می نمایند
 لحظه توقف فرموده تماشا میکردند تا مار جان داد چون مکر بعرض رسید که در ضحاک
 بت ایمان که سر حد کابل است کوهی واقع شده دوران کوه دقت خواجہ یاقوت
 نام عزیزیت و مدت بمقصد و بمقصد سال از تاریخ فوت او نشان میدهند و
 اعضایش از هم نرفته مردم رفته اورای بنید و زیارت می کنند و زخمی است برگردش
 که اگر پنبه را از فراز زخم بگیرند خون ترشح می نماید تا همان چینه را بر بالای زخم نمند
 خون نمی آید چون این حرف غائب تمام داشت بر اقم اقبال نامه حکم اشرف
 شد که خود به استخارته تعمیق نظر ملاحظه نماید و در تفحص و بس نهایت تاکید بکار برد
 و حقیقت را آنده بعرض همایون رساند و محبت دیدن زخم جراحی تیر همراه کردند
 که تریش شش منزل طی مسافت نموده بمقصد پیوست و شب در موضع مامیان که
 جمعی از سادات بنبر دار و آنجا وطن گزیده اند گذرانید و روز دیگر بیدین خواجہ یاقوت
 رفت و دوران کوه دوری نمودار شد مقدار و دود و نیم از زمین بلند تریکی را بر فراز
 آن بر آوردیم تا او دست و پیکران گرفته بالا کشید و خود نیز برآمد و درون آن بالا
 سد درع در طول و یکینم درع در عرض محسوس گشت و درون والان دوری دیگر
 و درون آن در خانه مرتب چهار درع در چهار درع معین و سقف دیوار کج کرده
 و رعایت مفیدی و در میان خانه قبری کنده دوری یک لخت بالای آن نهاد
 چون آن تخت در بر داشته شد تا بوقی بنظر آمد بعد از آنکه تخت از بالا سب تا بوق

برگرفته است را دیده اند که باین اسلام رو قبله خوابانیده اند و دست چپ را جفت
 سر عورت دراز کرده مقدار نیم در عمه کمر پاس بالا سترا نهاده از اعضایش آنچه
 بر زمین پیوسته است بوسیده و از هم برنجسته و آنچه از زمین جداست درست مانده و
 خاک تصرف نکرده موی سروا برود و خز و تمام رنجته مینی بلند و پرهای بینی درست
 چشمها بر هم داز میان لبها و دندان غایان کی از بالا دوم از پائین دگوشی که
 بر زمین پیوسته است قتی از گردن خاک خورده است و اندک موی بیک جانب بلند
 و این است که بزخم شسته شده زخم و پنبه زخم غلط بود و انگشت و ناخنهای دست
 و پا درست پوست خشکی بر استخوان کشیده و خط پرکاری در میان کمر نوعی که انگشت
 وسطی در میان او درست نشیند معلوم نشد که سبب آن چیست بعد از تفحص تحقیق
 پسری را از دهی آوردند خالی از معقولیت دشوور نبود احوال خواجہ یاقوت از و پرسید
 گفت که از پدر و جد خود شنیده ام که در جنگ چنگیز خان و سلطان بلال الدین
 سنگ نرلی این مرد شهید شده و اعلم عند الله دین دلا اسلامان پی نام او زبک
 حاکم کمر و آله سعادت زمین بوس دریافت و سر کار سیستان را به قبول او حرمت
 نموده بدانصوب خدمت فرمودند و در خلال این حال خبر رسید که مرزا شاهرخ
 در مانع و دلیعت حیات سپرد حق تعالی غریب بحر مفرت خویش گرداناد و از زارش
 سپه باند اول حسن حسین که تو دمان قدم بمال و وجود نموده اند بعد از آن مرزا سلطان
 که در خدمت حضرت شاهنشاهی تربیت یافته پس از مرزا طبع الزمان و دیگر مرزا شجاع

و مرزاخل هر کدام در خورشائیکل خویش بتاصب مناسب اختصاص یافتند.

تمهت مرکب اقبال بصوب کابل

روز جمعه هفتم جمادی الاول بیارکی از کابل کوچ کرده متوجه هندوستان شدند
از سوادخ بانهیشی بود، طمان خسرو گرفتار شدن آنها بسبب شامت عمل زشت
خویش و بقصاص رسیدن تفصیل این محل آنکه در ابتدا روزی چند خسرو را با
امیر الامرا و اصفت خان حواله نمودند و مقرر شد که تا رسیدن شاه بیگ خان به کابل
طاس بیگ خان از شهر و نواحی خبردار باشد یک روز مردم امیر الامرا و یک روز ملازمان
اصفان پاس دارند و روز نوبت اصفان نورالدین محمد پسر عم او با جمعی از نوکران
او پاسبانی می نمود و در جای که خسرو می بود نورالدین تنها میرفت و با او در ضاوت صحبت
میداشت و قرار داده بود که هرگاه قاپو بدست افتد به ترتیب اسباب شورش پرده
او را از قید برآرد چون مرکب منصور بجانب کابل تمهت فرمود امیر الامرا بحسب
یاری و رلاهور توقف گزید و اصفت خان را از قیصر اعطاء الدوله وزیر المملکت بمصب
وزارت کل بلندپایگی بخشیدند و خسرو را حواله اعطاء خان خواجهر سرانمودند و در قیوت
آخرت بحکیم فتح الله خان ولد حکیم ابوالفتح بی لطف شدند و میان نورالدین محمد
و حکیم فتح الله رابطه دوستی قوی بود هر دو بخاطر آوردند که خسرو را از قید حسین آورد
سیلطنت بردارند محمد شریف پسر اعطاء الدوله نیز باینجا آمد استان شده و هندوی

اعتبار خان را که ساحب اهتمام مردم او بود و در خلوت ترمو خسرو راه داشت
 با خود همراه گردانیده مقرر نمودند که هر کس را که بیعت خود را آورند بپندوی مذکور
 و خلوت بخیر و بار نماید و خسرو نشانی محبت او فرستد و در طومار فدایان
 نام او ثبت نماید مدت پنج شش ماه این هنگامه گرم داشتند و با آنکه قسریب
 چهار صد کس در زمره فدایان انتظام یافته بودند و دو لختوان ازین مقدمه
 آگاهی نداشتند و بداندیشان واقعه طلب در کین فتنه نشسته مقرر نمودند که
 در آنجا راه قصد آنحضرت کرده خسرو را از قید بر آورده اعلام فتنه و آشوب مرتفع
 سازند اتفاقاً یکی از آنما به تقریبی از رفقای خویش رنجیده و بهر منوی توفیق خواهر
 ویسی دیوان شاهزاده جهان و جهانیان سلطان خورم را ازین مقدمه آگاه
 ساخت و او گرم گیر بخدمت شاهزاده عالم و عالیان شتافته عرض این ماجرا
 نمود شاهزاده فی الفور سوار شده بخدمت پدر و الا قدر رفته حقیقت را معروض
 داشتند مقارن این حال آصف خان نیز خبر یافته بمنزل صلاحیتان رفت
 و آنچه شنیده بودند کور ساخت بالجملة چون شاهزاده بعرض شاهنشاهی رسانید
 آنحضرت از محل برآمده صلاحیتان را طلبیدند و او بسرحت تمام برآمده سعادت
 کورنش دریافت بندگان حضرت آنچه از شاهزاده شنیده بودند بیان فرمودند
 صلاحیتان معروض داشت لحظه پیش ازین آصف خان بمنزل من آمده این حرف
 ظاهر ساخت بالجملة حضرت شاهنشاهی بر سر پیرفرمان روانی ممکن جسته حکم

با حضور خون گزینان فرمودند یکی از آنها مرزا محمد بیگ اوزبک بود و دیگری بد اخ
 ترکمان که درین نزدیکی از عراق آمده نوکر شاهزاده پرویشده بود و صلابت خان
 عرض کرد که تا یکی از اینها به نوید خان بخشی مطمئن خاطر نشود ممکن نیست که حقیقت از قرار
 واقع بمرض اشرف رسد حکم اقدس شد که مرزا محمد اوزبک را قول داده باز پرس
 نماید و بعد از اطمینان قلب حقیقت منصوبه معروض داشت همان ساعت
 نورالدین ولد امیرخان مرحوم و محمد شریف پسر اعتماد الدوله و هندوی اعتبار خان
 و بد اخ ترکمان را برادر کشیدند صلابت خان التماس نمود که اگر حضرت در مقام تفحص
 و باز پرس در آیند بدشواری می کشد صواب آنست که نوشته هندوی اعتبار خان
 بنظر در نیاید و بنده بکلم اشرف آنها در آتش اندازد و این منی سبب نجات حیات
 خلقی تواند شد فی الجمله اگر آصف خان در آن روز بصلابت خان نرسیدی این حرف
 سر بسته ماندی ظن غالب آنکه او نیز سردار رنگین ساختی و در باب حکیم فتح الله
 حکم شد که تشهیر کرده بر خرواژ کون سوار سازند و منزل بمنزل باین رسوائی می آورد
 باشند از غائب آنکه فاسم بیگ که بخطاب دیانت خانی سرافرازی داشت
 و حکیم فتح الله کینه بقادر خاطر ظاهر می کرد و وزی او را بناد و لخواهی منسوب ساخته
 عرض نمود که در هنگامی خسرو راه سعادت کم کرده آواره و دشت ادبار گشت
 فتح الله بمن گفت که صلاح دولت در اینست که ولایت پنجاب را با و داد و این فتیه را
 کوتاه باید ساخت فتح الله منکر شد طرفین رجوع به گویند نموده مسأله نمودند

دو ده پانزده روز گذشته بود که آن بی سعادت به شامت کردار خویش گرفتار آمد
 و سوگند دروغ کار خود کرد چون جلال آباد محل نزول اجلال گشت عزت خان
 حاکم آنجا بمقام اشرف دروشت انداخته شکار قمر خنه طرح افکند و در یک و نیم صد جاندار
 از خون کوهی و غیره شکار فرمودند و شاه بیگ خان از قندهار آمده دولت زمین بوس
 دریافت او از تربیت یافتنای حضرت عرش آسانی است و درین دولت مصدر ریاضات
 شایسته گشته شمشیرهای نمایان زده بمنصب عالی و مراتب بلند ترقی و تصاعد نموده
 مت با خدمت قندهار داشت تا بود و بشوکت و اقتدار بر سر مرد درین ولا بمخاطب
 خاندوران و صاحب صوبگی کابل و ضبط افغانستان سرفرازی گشته که خبر مرصع و عسل
 و اسب خاصه حرمت نموده از مقام با حسن ابدال نخست آنصوب فرستادند
 پیرخان پسر و نهمان لودی را بمنصب سه هزاری و خطاب دالای خانجانی بلندتر
 گردانید و دوازدهم ماه شعبان بدر سلطنت لاهور نزول و جلال فرمودند میرخلیل الله
 ولد میرغیاث الدین محمد میریدان از اولاد شاه نعمت الله ولی که سلسله آمانا انصاف
 اشتهار مکنان به تعریف و توصیف نیست و در عراق و خراسان به بزرگی جاود دولت
 نظیر خود ندارند از عراق آمده دولت زمین بوس دریافت و منصب یکمزدی ذوات
 دو و صد سوار اعطای نموده جاگیر متعویزه فرمودند بحالته الوقت دوازده هزار روپیه
 برسم مدوخر عینایت کردند و درینزاد آصف خان القاسم ضیافت نمود و با بل محل
 بمنزل او تشریف اندرانی فرموده پایه قدرش افزودند موازی و بلکه روپیه از

جو اهرنادر و آتشه و چینی است نفقوری و خطائی بر رسم شیکش معروض داشت اینچنین
 افتاد برگزیده و متمم را با بخشیدند قرضی خان از گجرات اکثری لعل بدی که گنجین خان
 و حلقه آن در یک پارچه لعل تراشیده بودند بوزن یک مثقال و پانزده سرخ بنایت
 خوش رنگ و خوش آب بر رسم شیکش فرستاده بود و قبول خاطر شکل پسند افتاد
 این شکل آن مخفی با بحال بنظر در نیامده و لعل دیگر قطعی شش پهلوی تراشیده بوزن
 دو مثقال و پانزده سرخ در فایات خوبی و لطافت قیمت هر کدام سیست و پنجاه روپیه
 شد مقدار اینحال فرستاده شریف که با مکتوب محبت طراز پرود و در خانه مبارک رسید
 و بست هزار روپیه بفرستاده شریف لطف فرمودند و بمقدیدان یومات عالی حکم
 فرمودند که موازی یک مکر روپیه از هر جنس که باب آملک باشد بمحبت شریف وانه سائ

مهمت مرکب اقبال بصوب دار الخلافه اکبر آباد

روزی که شنبه نهم ماه شوال مهمت مرکب اقبال بصوب دار الخلافه اکبر آباد افتاد
 افتاد قلیج خان بجاکومت دار السلطنه لاهور و میر قوام الدین خوابی بدیوانی صوبه
 مذکور مقرر گردید روز شنبه هفتم ذی قعده دارالملک و بی محل نزول رایات حال
 گشت و در منزل سلیم گره که سلیم خان افغان در ایام حکومت خود بر لب آجیو است
 نموده چار روز مقام فرمودند الحق سرنزل و لشین است چون ساعت در آمدن
 بهار الخلافه نزدیک بود در کشتی نشسته متوجه منزل مقصود گردیدند راجه مان سنگ

راه عدم شد و در هندوستان رسمی است مستمر که زنان بعد از مردن شوهر زنانه بآتش
 داده جان فدا می نموده اند و بسیار شد که ده نفر و بیست نفر از زن و
 کنیزک بآتش داده باستقلال تمام سوختند اما از مادر نسبت بفرزند تشنه نشد
 حسین هنگام عشرت فرجام صالحه بانو صدیقه قاسم خان پسر مقیم خان را در عتق از دوزخ
 خود آرد و به پادشاه محل مخاطب ساختند چون خبر فوت جهانگیر قلیخان حاکم بنگال
 رسید اسلام خان را بجای او صاحب صوبه بنگال گردانیده حکومت صوبه بهار
 و پشنه را فضل خان پسر شیخ ابوالفضل مقرر فرمود و جهانگیر قلیخان بمل بیگ نام داشت
 از غلام زادهاست و مرزا محمد میکرم بود بعد از فوت او بخدمت حضرت عرش آشیانی بیست
 و آن حضرت بشانزاده کلان حرمت نمودند صاحب نقش و قوی جسته بود کارهای نده
 از توشی میگشت در سلمانی و حق پرستی سرخ تمام داشت و دیو لاهمایت خان را
 منصب سه نیری ذات و دوزخ و پانصد سوار و خلعت قاسم قایل و کمر خنجر مرصع
 لطف نموده باستقبال آنها مقهور خصمت فرمودند و وازده هزار سوار و خود را بران
 کار دیده بکلیک او مقرر گشته پانصد نفر واحدی و دوزخ و توپچی پیاده و هفتاد توپ و گنبد
 و غیره شصت و پنجاه و بیست و یک سوار و پانزده غنایت شد میرخلیل الله پسر میران
 نیروی که بمحل از احوال او در اوراق سابق سمیت ذکر یافته بر مرض اسهال و ولعیت
 حیات سپرد و در چهارم ماه ربیع الآخر ماتم اقبال نامه خطاب محمد خانی برادر ممتاز
 گشت درین تاریخ خانجانیان سپه سالار یکم اشرف از کون آمده دولت زمین بوس

دریافت دو سیخ مروارید و چند قطعه لعل و زعفران و برسم مشکیش گذرانید قیمت آنرا
 سه لکه روپیه شد سوای آن جواهرات قسم نقایس از هر جنس بنظر دنا و درده و در لجه بانسنگ
 مستوری یافت که بطن خود رفته سامان پوشش درکن نموده بیان صوب شتابید
 چون خان خانان که تهمید صاف نمودن ولایت نظام الملک که در شقا رفتن
 حضرت عرش آشیانی فتور عظیم بآن سرحد راه یافته بود نوشته داد که در عرصه ض و سال
 این خدمت با بانصرام رساند مشروط با آنکه لشکری که در آن صوب تعیین است دوازده
 هزار سوار دیگر براده لکه روپیه خزانة داده شود حکم بدیوانیان عظام شد که نزدی سامان
 نموده روانه سازند و نیز لا تقصد زیارت روضه حضرت عرش آشیانی انار الله بهانه
 از و عثمانی تا بهشت آباد که قریب مسکوه مسافت خواهد بود و پیاده شتابند امرای
 عظام و ارکان دولت و سائر اهل امان صیبه خلافت در مکتب اقبال سعادت
 پیرو بودند بعد از فرخ زیارت عمارات روضه مقدس تا بمقعر نظر دیده و بنجیده
 تصرفاتی بر خاطر شکل پسند رسیده فرمودند و مبلغی کلی بر سر خیرات بابل حاجت
 عنایت شد عمارت روضه آنحضرت پانزده لکه روپیه که پنجاه هزار تومان این عرق
 و هفتاد و پنج لکه خانی رائج تومان نبرخه که امر در شایع است خرج شده حکیم علی
 و دهانه خود حوضی ساخته در کنج حوض خانه در زیر آب پروخته بود در رعایت روشنی
 دوران خانه نچرختی و چند کتابی نهاده بودند می گذاشت که یک قطره آب بخانه درآید
 بکس تماشای آن رغبت می نمود و در آن کنج حوض سرآب فرو می برد

زیرین چند پیش می آمد و سه زین پائین رفته بدرون خانه می درآمد و در آنجا انگ تر
 خود را کشوده انگ خشک می بست و می نشست و در آن خانه جای ده دوازده
 کس بود که با هم شسته صحبت می داشتند آنحضرت بقصد تماشای حوض مذکور بخانه
 حکیم رفته بآب درآمده تفریح خانه مذکور کردند و حکیم را بمصیّب دو هزار سی هزار ساخت
 بدولت خانه معاودت فرمودند و درین تاریخ خان خانان بقبط ولایت کون و توری
 یافت خلعت با کمر خنجر ص و اسب فیل لطف نمودند چون از سلوک و معاش
 به دوران قضی خان مرحوم مردم گجرات شکی و مستقانی بودند و در اینگاه طلبیده شده
 ولایت گجرات را بقیل خان اعظم مرزا عزیز کو که عنایت نمودند مقرر شد که خود را از
 باشد و جهان گیر قلچمان پسر کلان او به نیابت پدر بحکومت و حراست آن ملک داری

آغاز سال چهارم از جلوس جهانگیری

شب شنبه چهارم ذی الحجه سنه هزار و هفتده هجری میر اعظم فیض بخش عالم بهرج
 محل تحویل نمود و سال چهارم از جلوس عالی آغاز شد مرزا بهر خرد و خلف مرزا عبدالکریم
 دولتی بخطاب خان عالم فرق غرت برافراشت از زمان صاحب قرانی تا حال
 اجداد او درین دو زمان قبیح الشان حقوق خست ثابت از بدلیشت و شست امر آید
 جد کلان او میر شاه از اعظم امرای صاحبقران گیتی ستان بود و با بود و تغییر از و تخرابی حق ستان
 از قلموزیا چون بگروه دیگر تواریخ مشرق و موسطا نگاشته ملک رخا شد تفصیل این پیر

و دوسه کلمه مختصر ساخت چون هم را ناچار چوبه بایه از مهابت خان شمشیر نشین و از بخت
 حضور طلبیده باشند خان را بجای او سروران لشکر فرمودند و درین سال
 شاهزاده پرویز بجای دست صوبه و کن دستور یافت بستان لکه رویه از خزانه بخت مدد
 خزن لشکر و کن همراه دادند و صفهان بوالایه امانی ممتاز گشت امیر الامرا و دیگر
 سران سپاه بکمک شاهزاده مقرر فرمودند و ریونلاقندری شیرین شیکش کرد و بایست
 تیار و قوی جتیه در خروید بدست آورده تربیت کرده بولبول خان نام نهاده چنان
 رام شده بود که بمردم آذاری زنسانه روزی بحضور طلب فرمودند که باگا و جنگ
 اندازند خلق انبوه بجهت تماشای او فراهم آمدند و جمعی از جوگیان نیز در یک جانب
 ایستاده و تماشا بودند شیر بجانب جوگیان و دیده یکی از آنها را که برهنه بود گرفت
 بطریق لایعبت ناز روی غضب چنانچه برآورد و خود خفت می شود بگریخت و از او بعد
 از آنزال گذاشت املا آذاری از من و دندان زرسیده بود حکم فرمودند که از قید
 و زنجیر برآوردند بگذارند که در فضای چهار که طرف دریا بطور غومی گشت باشد و بچهار
 شیران گنگه چو بهاد دست همراه باشند این ادا مکر را زو بچو داده چون خاطر افت
 بتماشای شیر و نگاه داشتن آن قوه نمود شیر بچ بسیار برسم شیکش آوردند و در فضای
 چهار که طرف دریا بچ و فلاو می گشتند و بهر شیر و دوشیران مکرل بوده طعمه
 میدادند رفته رفته شیر بچ با کلان و تنادر شد ندکی مراد نام داشت و یکی فیاض جنگ
 و یکی شیر دل که بر اینها جنگ انداختند جنگ شیر و غور شیران است درستی و

وز ورجوانی چند کس را ضایع هم ساختند چون ماده شیرازی از آنجا جفت شده بچم چند
 آورد شیر میداد با بطعم خورون رسیدند و کلان شدند این از غرائب امور است که
 در عهد دوست جهانگیر پادشاه بظهور آمده و در پنج عده و عجزی نبوده که شیرازی بنزد
 از خیر و میان مردم بگرد و چهارده و پانزده شیر فقیر دیده که در فضا رهرو که طرف دریا
 می گشتند و شیر بانان همراه بوده محافظت می نمودند درین سال همایون قال
 صبیح نظر حسین مرزا پسر سلطان حسین مرزا ابن بهرام مرزا ابن شاه اسماعیل صفوی
 محبت شاهزاده عالم و عالمیان سلطان خرم خواستگاری فرموده پنجاه هزار روپیه
 نقد سوای جنس برسم حاجت ارسال داشتند و بسیاریات پناه مر قنیه خان نصب
 پنجزاری ذات و پنجزار سوار جاگیرخواه فرمودند و سلام خان صاحب صد بیگانه نصب
 پنجزاری ذات و سوار سر بلند گردید چون مکرر مرض رسید که مهم کن بشکری که هر شاهزاده
 پرویتعین یافته بود شش نمی شود و سرداران دکن لشکر را فسر هم آورده با اعتقاد
 غیر بدتر قدم حرات و بیابانی پیش نهاده و از استقلال و حکمباری زنندگان
 باده دوازده هزار پندگمان و یک کوسیف خان بارهه و حاجی بی اوزبک و سلام الله عرب
 بلورزاده مبارک عرب حاکم جوهره و سفول و از آنجمله بودند یکمک و مدد شاهزاده حسین
 فسر بودند خلعت خاصه زرد و زری و کمر خنجر و شمشیر صرغ و اسب خاصه با زین
 صرغ و نعل خاصه و تومان و طوغ نجان جهان عنایت شد و سلام الله ترو شاه عباس
 بنایت عزیز و گرامی بود و در شجاعت متفرد و محبت تقدیر از شاه تو بهی بخاطر آورده

این آستان روی امید نهاد و بشوی شراب و ریخایم کاری نساخته باس نرنگانی
 باتش خمر سوخت بر اقامت اقبالنامه حکم شد که نزد عبید الله خان شتافته از جمله دوازده
 هزار سوار که باستیصال رانای قفقوز قرارند چهار هزار سوار از گرفته در نواحی اوجین
 و ماند و پنج تنبان رسانید و معاودت نماید و درین تاریخ موکب گیان شکوه بغیر
 شکار بصوب پرگنه باری نهضت فرمود

آغاز سال پنجم از جلوس جهانگیری

بزرگشنبه است و چهارم ماه ذی الحجه سال هزار و شصت و هجری خورشیدی است افزون
 بریت الشرف محل تحویل اندانی داشت سال پنجم از جلوس سینت مانوس بغیر
 و غیره از آغاز شد جشن نوروز در شکارگاه پرگنه باری آمد استگلی یافت چون هوا
 روی گرمی نهاد و بود عنان مساودت بمستقر خلافت معطوف داشتند درین سال
 در عراقین صاحب صوبه و قمره نویس کابل بمساج جلال رسید که ولی محمد خان
 دالی توران بنجدت شاه عباس فرمانروای ایران التجا برده و تفصیل این محفل
 آنکه چون ولی محمد خان را بنجت و دولت میسر شد از آغاز سلطنت تا چهار سال قیام
 عدالت و اطوار پسندیده روزگار بسیار برده و بدو دوش حسن سلوک مردم را از
 خود رانی و خرسند داشت و آخر از بد فرجامی و نحوست ازلی که در طالعش و بدعت
 نهاده دست قدرت بود ترک اطوار ستوده نموده از میرت نیک خویش برگشت

و همگاری و دل آزاری پیش نهاد خاطر ساخته چند سر و امان مرا می اورد بکسیر را
 که عهد های دولت او بودند مثل رستم از غوان و حاجی بی تو شچی و علی سیدی ملقب
 بشاه کوچک دیوان یکی بگمان آنکه این جماعه برادران و دایه های او نام طمینان
 دند محمد سلطان راه مصلحت پوسته دارند قتل رسانید و دلهای خاص تمام
 از اطوار ناپسندیده و کور و از انچه خوار و فقرت گزید و تسلال این حال را نام طمینان
 دند محمد سلطان تبریک چندی از امرای اوزبک بر و خردن کرد و بسیاری از ملک
 او بقتل رساندند ولی محمد خان هر چند دوست و یار و یارهای نزدیک او بفرمان
 و دولت داشت تا در هر چه بخت میبود و صلاح کار خودی اندیشید نتیجه بر عکس میبود
 چون دانست که روزگار برگشته و فلک ستیزه کاری پیش گرفت ناگزیر دل از ملک
 و دولت برکنده بخدمت دارای دیوان پناه برد که گما مداد و ملک او کار می
 از پیش بر و شاه نیز مقدم او را گرامی داشته خود با استقبال برادران گرامی و دلجویی
 با فراط که درین طول اوقات بنهایت پسندیده و خوشنماست و دقیقه فرو گذاشت
 نمود و مجلسهای عالی ترتیب فرموده خوشوقت میداشت شنیده شد که روزی
 در باغ خود مجلس آراسته خان را ضیافت کرد و اتفاقا جوی آبی در میان مجلس
 جاری بود و اطراف آن چراغان افروخته فرشها افکنده تختهای جوی بر روی
 جوی فرو گذاشته بودند که مردم تردد و توانستند که اتفاقا شاه دست ولی محمد خان
 گرفته سیر می نمود و خواست که از جوی بگذرد و در آنرا گدازشتن ولی محمد خان

کفایت سرشار داشت در میان جوی افتاد شاه نیز موافقت نموده خود را در آب
 انداخت که مبادا خان غریبی شود خان را گرفته ازاب بر آورد با جمله ولی محمد خان
 پنجاه و پنج روز در اصفهان گذرانیدند شاه دستور میخواست چون او بیکان پادشاهی
 نوشتجات فرستاده او را طلبیده بودند و قریباًش را سنانی و مغل میدانست
 یکک و دو مقید نشده جریده عطف عنان نمود بعد از آنکه بسرحد خود رسید به تنبیه بسیار
 داشتند و جنگ پیرداخته گرم گریبان ملک درآمده با امام قلیخان جنگ در آمد
 در نواحی سر قز شکست خورد و اسیر برنج تقدیر گشته بقتل رسید مدت سلطنت او شش سال
 کشید از غریب اتفاقات که در مجلس بهشت آئین بطور آه فوت ملا علی احمد مکران است
 او در صفت مکرانی از یکتایان روزگار بود آنچه او بر فولادی کند مگر ملا علی بر کاغذ
 می تواند نوشت پدرش ملا حسین نیز مکران بود و نقشی تخلص میکرد و مبارک نهاد
 در ویش نفس بود و در کتب خانه حضرت شاهنشاهی راه داشت و نگار سابق بایشان
 می نمود باین نسبت آنحضرت ملا علی احمد را خلیفه می فرمودند و شرح این سافرخویه
 بر سیل ایما بر اختصار آنکه شب خشنه جمعی از قوالان سرودی گفتند و شادی برسم
 اهل تقلید سماعی کرد و این بیت امیر خسرو میخواندند بیت هر قوم راست را می
 و بینی و قبله گاهی من قبله راست کردم بطرف کج کلاهی به میان خانه این سرود
 بود حضرت شاهنشاهی بیابان ملا احمد توجیه فرموده پرسیدند که حقیقت این بیت
 چیست او پیش آمده مرد خدا داشت که از پدر خود حسین شنیده ام که روزی سلطان الشاه

شیخ نظام الدین کلاهی بر گوشه سرنج نهاد و بر لب آب جو بر پشت بامی تماشای غسل
 نمود و عبادت آنها میکرد و در وقت امیر خسرو حاضر بود شیخ بجانب امیر متوجه شده
 نمود که طریقی عبادت این جماعت را می بینی و این مصرع را خواند مصرع هر قوم
 راست راهی و سنی و قبله گاهی چه امیر بی تامل رو بجانب شیخ کرده بر زبان جاری
 می سازد مصرع من قبله راست کردم برست کج کلاهی چه غلامی احمد مصرع ثانی
 را تمام نموده بخود انداخته تمام شد از جانب امور که درینو لا سناخ گشت بهم رسیدن
 بجلی است و در پیشه و شتر این واقعه بر سیل اقبال آنگاه آفتل خان حاکم صوبه بهار
 که بجانب گورکپیور که مجبور در جائز او عنایت شده بود از پیشه شصت کرده مسافت
 دارد متوجه گردید و در پیشه شیخ ساری و غیاث بیگ را که دیوان آفصوبه بود با همی از
 منصبه ادران گذاشت اتفاقاً قطب نام مجبوری از مردم اوچه در لباس درویشان
 و پیری از ایشان بنوامی اوچه که در نوامی پیشه وقع است رسید و آن مقصد آن
 واقعه طلب رابطه اشائی و جتنندی بهم رسانیده اظهار نمود که من خسرو ام از قبیله
 زردان گر خسته باین حدود آمده ام اگر با من همراهی کرده اعداد اوقات نمایند بعد
 از آنکه کاین رونق پسندیده یا بدشمار یکم دولت من خواهد بود آن مقصد آن
 ساده لوح را بیکلمات ابله فریب از راه برده با خود متفق ساخت و متیقن آنها شد
 که این خسرو است و همی کثیر از سواد و پیاوید برگردا و فراهم آمده و بر سرعت هر چه تمام تر
 نمود و راه پیشه رسانید متوجه درون قلعه گشت و شیخ ساری از آن منظر بجهل جان

با حکام قلعه و بستن درینارست پرداخت و مخدولان از دروازه قلعه بدرون در آمدند
 و با غیاث بیگ از راه دریاچه که بطرف دریای بورداد و ارباب سپهر و خود را به گشتی رسانیده
 نزد افضل خان روان گردید و فسادان احوال و اسباب افضل خان و خزانه پادشاهی
 را متصرف گشته بداد و ویش پرداختند و بسیاری از بیمه و لنان شهر و نواحی برو جمع شدند
 و این خبر و حشت اثر در گورکچو بر افضل خان رسید و شش باری و غیاث بیگ بخشی نیز
 خود را با افضل خان رسانیده صورت واقعه باز نمودند و ولتین او ساختند که این خسرو
 نیست و افضل خان با احتیاط و اقبال نیز دال متوجه اسبیدال آن کرده و خیمه انباشت
 شد و چون خبر آمدن باور رسید قلعه را یکی از مستدان خود سپرده با همی از سوار پیا ده
 که برگردان فرجام آمده بودند قدم ادبایش نهاد و رکنا زاب پُتن عرصه مبارزت
 آمد است و از آنجا که اقبال روز افزون همه جا و همه وقت قرین حال فدائیان
 جان سپار است باندک زود و خور و سلک خیمت مخالفان از هم گسست و دیگر باره
 قدم ادب بار بدون قلعه نهاد لیکن از اضطراب نتوانست با حکام دروازه و برج و
 باره پرداخت افضل خان پاشنه کوب بدرون قلعه درآمد و او سر اسیمه بدرون خانه
 افضل خان رفته در را محکم بست و تا سه پیر دران خانه نرو و خور و نمود و کسی از بنم
 تیر ضایع ساخت و بعد از آن که عاجز و زبون شد و عجز مان او از نیم جان قرار بر زار
 داده ماه ادب ارباب سپهر و ندوا و از آن خانه برآمده افضل خان دادید و خان بخت تسکین این
 قتل و اطفال زاریه فساد فی الفور را مقتضای رسانید و این اخبار متعاقب یکدیگر

بمساع غزو بلال رسید فرمان شد که شج ساری و غیاث بیگ و دیگر منصبداران ا
 که در حراست شهر و قلعه تقصیر نموده اند از هاجا سروریش تراشیده و بخیر پوشانیده
 و از گون بر خر نشانیده روانه درگاه سازند و در شهر باو قصبه ها که بر سر راه واقعست
 بگردانیده تا موجب عبرت و بیداری سایر نامردان کوتاه اندیش گردد و اعتقاد انحلال
 الکبری مرتضی خان بجای حبصوگی پنجاب که از اعظم ممالک محروسه است اختصاص
 یافت تاج خان که در صوبه ملتان بود بکومت کابل سر فرار گشت قبل ازین هاجا تاج
 را که بجهت آوردن خانخانان بدکن فرستاده بودند در یولا او را بخولا دارا خلفه
 گناشته خود مشیر آمده ملازمت نمود لب از چند روز خانخانان نیز سعادت زمین پوش
 دیافت چون قبل ازین خط مقدم فتح ملک دکن بدست حسین سپرده بود و بعد از رسیدن
 به برهان پور در هنگامی که نقل و حرکت لایق نبود و سواری و ترو و سانی سپاهگری
 و کاروانی بود سلطان پر دیز را بالشکر گران ببالا کلاط بر آورده از بی اتفاقاتی
 سرداران و اتفاق امر و اختلاف رمای با رفاصواب سر رشته تدبیر از دست داد و
 کار بجای رسید که عسرت غلام مردم را آشفته حال و سیمیه گردانید و اسب و شتر
 بسیار سقط شد و از قضای آسمانی باران بے موقع که در واقع قهر و خطا آلوده نازل
 گشت چارپایان که از اغری و زبونی دم خیز شده حرکت بیا رستند که در بجا ماندند
 تا گریختن تیره بخت صلح کوه که لایق سکان این درگاه نبوده کرده به برهان پور
 معاونت نمودند با جمله چون نقش بدشت و دوتخواهان حمل بر اتفاق و بداندیشی

خانمان اتفاق کرده بدرگاه والا معروض داشته پایی خود را از میان کشیدند
 خصوصاً خانجهان نوشت که آنچه شد از اتفاق خانمانست با این خدمت
 مستفلاً با او باید گذاشت یا در برابرگاه طلب فرموده این نواخته و خاک برداشته
 خود را بخدمت تسخیرکن مقرر باید فرمود و سی هزار سوار بکلیک این فدوی مقرر باید داشت
 نمایمن اقبال روزا فرزند شاهنشاهی در عرض دو سال تمام ملک بادشاهی را که
 در تصرف غنیمتست متخلص ساخته و قلعه را به دست آورده ضبط و نسق سرحدات نماید بلکه
 ولایت میا پور را که در تصرف عادلخانست ضمیمه ممالک محروسه سازد اگر این خدمت
 را در مدت مذکور نسق شایسته نهد از سعادت کورنش محروم نبوده روی خود را به بند
 درگاه نماید چون کار باین حد رسید و بوجون خانمانان در آنجا صلاح دولت بنمود
 سوارهای آن لشکر بجا بجهان تفویض یافت و خانمانان را بدرگاه والا طلب فرمود
 درین تاسع جشن طومی شاهزاده بلند اقبال سلطان محرم با صبیحه منظر حسین
 مرزای صفوی آراستگی یافت و حضرت شاهنشاهی با جهان جهان نشاط و کامرانی
 بمنزل شاهزاده تشریف برده مجلس در خور این جشن ترتیب فرمود و اکثری را از
 امارت خلعت عنایت شد چون مهم دکن از بی نقاتی امر و اتفاق خانمانان و عقده
 توقف افتاد و عساکر اقبال بجال تباه به برهان پور سعادت فرمود خان اعظم
 را با لشکر تازه رو به انصوب بخت فرمود و خان عالم و فریدون خان برلاس
 و یوسف خان ولد حبس خان مکریم و علیخان ساری و بار بهادر قلاق و دیگر

مستبدان قریب ده هزار سوار موجود بنگ او غتر گشت و سهای این دو هزار سوار
 احدی که مجبوره و دوزده هزار سوار باشد بر فاقست او تعین شد و سی لکه روپیه خزانہ با چند
 حلقه قیل هم او ساققت خلعت فاخوایا که خبر و شمشیر مرغ و اسپ و قیل خاصه و
 پنج لکه روپیه نصفه مساعده بخان اعظم عنایت شد و بعد از فراغ مهم سازی در روانه شدن
 او بصوب دکن خاطر اشرف به نشا طشکار توجیه فرمود اتفاقاً روزی در آشنای لشکار
 انوپ رای که از خدمتگاران نزدیک بود بدختری رسید که زغن چند بران نشسته بود
 کمان و تکه پست گرفته قصه زدن آنها کرد و قصه مار در حوالی درخت گاوی نیم خورده
 بنظرش درآمد و تقارن ان خیال شیر در غایت کلافی و تناوری غضب آورد و از
 میان تنه درخت چندی که در آن حوالی بود برخاسته روان می شد با آنکه از دو قطری نو پیش
 نموده بود چون ذوق آنحضرت به شکا شیر میدانست که در چه مرتبه است خود با چند
 که همراه داشت شیر با قتل کرده کس بجهت خبر کردن فرستاد چون این خبر بعرض بادشاه
 قیل بند شیر شکا رسید جلوریز متوجه انضوب گردیدند و رآن وقت شاهزاده والا قدر
 و عام داس و اعتمادی و حیات خان و دوسه کس دیگر در مرکب اقبال سعادت
 پیرو بودند بالجماعه شیر در سایه و درختی نشسته بنظر آمد و اراده کردند که بر پشت اسپ
 بنزدق انمازند چون اسپ شوخی میکرد و کجا قرار نمیکرفت ناگزیر پیاده شده قتلگ
 را سراست نموده با ناخته لیکن معام نشد که بشیر رسید یا نه تیر دوم انداختند
 شیر از جای خود برخاسته حمله کرده شیر شکاری را که شاهین پرست در برابر او ستا بود

در چشم زده بجای خود رفت دست بست باز بند و ق را پیکر ده بر سر پای نهادند و الوپ
 سه پای را محکم گرفته نشسته بود و شیر در کمر و کله چوبی در دست داشت شانزده عالم
 و عالمیان سلطان خرم را به جانب چپ آنحضرت که عای دل است باندک فاصله
 استاده بودند و رام داس دیگر بندها در عقب آنحضرت شیر غضب آلوده بر خاست
 و حضرت شاهنشاهی فی الفور سه پای را زیر کردند و قنگ از محادی دهن و دندان
 او گدشت و صدای قنگ آتش افروز صولت و غضب او شد جمعی که با ایشان بودند بآب
 حمله و تیا و درو بر هم خوردند و آنحضرت از صدر پشت و پهلوی مردم یک قدم عقب
 رفته افتادند و می فرمودند که دوسه کس از آنها پا بر سینه من نهادند و گدشتند بعد از آن
 و کمال قزاول باز خود را راست کرده ایستادند و ریخت شیر بر موی که در دست
 چپ بودند قصد نموده انوب را می سه پای را گدشته متوجه دیگر گشت شیر نیز بجانب
 ایو برگشت و انوب را می چوبی که در دست داشت دو دست بر سر او زد و گفت و شیر
 او را بر زمین انداخته هر دو مشتش بر بدن گرفته شروع در غایت کرد و لیکن انوب
 و انگشتری چند که در دست داشت نگذاشت که دستهای او را از کار برد و انوب را
 در میان هر دو دست شیر به پشت افتاده بود و کیدست بالا پایش محال کرده
 و ریخت شیر شانزده شیر دل شیر شکا و شیر از غلاف بر آورده خواست که بر کمر شیر
 خود آید و قضا ماحدست انوب را می بنظر مبارک ایشان درآمد و احتیاط بکار
 برد و شیر را دور تر از دست او انداختند رام داس هم زخمی رسانید و حیات خان

نیز چند چوبی بر سر او نوا نوب رای بر پهلوی علییده برور زانو راست استاد و سینه
 او پراے با سبب تاخن شیر مرصع شده بود و بعد از آن از زیر شیر برآمده شیر او را
 گنه نهشته روانه شد از عقب شیر علم کرده بر سر شیر فرو آورد و چون روی گردانید تیغ
 چو بگر بر صورت او افتاد خست چنانچه هر دو چشم شیر بریده شد پوست ابروی او که بر تخم
 شیر جدا شده بود بر بالای چشمهاے او افتاد و درینوقت صاحب نام چراغی مضطربانه
 آمده چون تاریکی شده بود و از کوری بشیر بر خور و شیر یک طمانچه او را انداخت اقامان
 و جان دادن یکی بود و از اطراف مردم رسیده کار شیر تمام ساختند و نوب رای
 بخطاب الی رای سنگیدن و اضافه منصب سر از زنی یافت قمارن این حال
 یکی از شیران خانه را که در لشکار گاه های همراه میداشتند حکم شد که چار نیله گاوارا
 بر دوشند چیل و دو من بوزن هندهستان بود برداشته روان شد فرمودند یک نیله گاوارا
 دیگر بالای آن چهار دهنند توانست برداشت بعد از آن فرمودند که چون راست
 بایستد بر بالای آن نگذارند این مرتبه هر پنج را گرفته روانه شد تعیین کرد از چاه من
 افزون تر بود که پانصد من بوزن خراسان باشد در خلال این احوال بدشکوی
 اقبال شاهزاده عالی قدر سلطان خرم از دخترا منظر حسین مرزای صفوی صبیبه
 قدسیه چو آمد حضرت شاهنشاهی او را پرسید با تو میگم نام منسا دهند

آغاز سال ششم از جلوس جاگیر

ششم محرم ہزار و بست ہجری جمیدہ زین کلاہ خورشید براونگ مل برآمد سال
 ششم از جلوس والا آغاز شد بشین نوروز جهان افزوز آراستگی یافت دریا حشر
 شرف یادگار ملی سلطان ایلچی دارای ایران پیرش تعزیت حضرت عرش آستان
 در سائیدن تنہیت جلوس مقدس آمدہ بود و سعادت ملازمت اختتام گرفت
 و سوغاتی کہ شاہ عباس مستلزم بود و از سپاہ توپچاق و قمشہ نفس انواع
 تحف و ہایا بنظر اشرف گذرانید خلعت لالی و پنجاہ ہزار روپیہ نقد کہ ہزار تومان
 راجع عراق باشد با لپی ذکر لطف فرمودند و کتب شاہ ورین اقبال نامہ مرقوم گردید

نامہ شاہ عباس ارای ملک ایران

تا رشحات سحاب فیض ربانی و قطرات عمام فضل سبحانی طراوت بخش حد ایتق
 ابداء و اقتراع باشد ہمیشہ گلشن سلطنت و جہان بینی و چین زار اہمیت کارانی
 عالی حضرت فلک تربت خورشید منزلت بادشاہ جوان بخت کیوان و قارہ شہدای
 نامدار سپہر اقتدار خدیو جہانگیر کشای خسرو سکندر شکوہ دارا نواسند نشین
 بارگاہ عظمت و اقبال صاحب سریر اقلیم دولت و اجلال تربت افزای
 ریاض کارانی مین آرای گلشن صاحبقرانی چہرہ کشای جمال جہان بینی مہین
 روزنامانی زیور چہرہ دانش و نیش فرست کتاب آفرینش مجموعہ کمالات
 انسانی مرات تجلیات یزدانی بنی بخش بہت بلند سعادت انزای طالع ارجبند

آفتاب فلک اقتدار سایه عاطفت پروردگار بارشاه مجاهد انجم سپاه فلک بارگاه
 صاحبقران خورشید کلاه عالم پناه از جو یار عنایت الهی و چشمه سار مرحمت نامتناهی
 سر سبز بود و ساخت قدس ساختش از آسیب خشک سال عین الکمال محروس باد
 حقیقت شوق و محبت و کیفیت غلت و صورت تحریر پذیر نیست مصرعه قلم آن زبان
 نبود که راز عشق گوید باز نه اگر چه ارزاه صورت بعد بساخت مانع دریافت کعبه مقصود
 گردیده اما قبله محبت والا نعمت را نسبت منوی و قرب باطنی است لکن الحمد که کعبه
 وحدت ذاتی میان این نیازمند و رگه زو الجلال و آن نسل سلسال است احوال
 این معنی تحقیق پیوسته بعد مکانی و دوری صوری جهانی مانع فریب خالی و وصل احوال
 کیشبه رود و کیمی است و ازین جهت گرد طالع بر آئینه خاطر خورشید مثال نهشته
 عکس پیر جمال آن مظهر کمال است همواره شام جان برویخ فواح خلعت و دواد
 و نسایم عبرت ایم محبت و انما و مطر گشته بموالت در معانی و طراصلت جاودانی نگ
 زوای خاطر دوستی و دوست است بهیت هم نشین عینال تو داسوده و لم یکن و ما
 است که در پی غم چرخش نیست به الله الله تعالی و تقدس که نهال آرد و به
 دوستان حقیقی به شوق مراد بارور شده و شاه مقصود که سالها در پرده خفا و بستوری
 بود و بفرع و انسال از درگاه و صاحب متعال جلوه گری آن مسالت می شد با حسن
 و صی از حلیه غیب بطور و آراء پر تو جمال بر ساخت آمال نجسته مال منتظران انداخت
 بر فراز تخت هایون و سر بر سلطنت ابد مقرون هم آغوش آن انجمن آرای و آرایش

و زینت افزای سریشا هشتای گرویده لاهی جان کشای خلافت و شهر یاری و چتر
 فلک فرسای مدلت جهان داری آن رفعت بخش افسر و اوزنگ عقد کتای دانش
 و فرنگ خل مدلت و حرمت بر خارق عالمیان انداخت امید که من مرا و بخش
 جلوس سینت مانوس آن نجسته طالع همایون بخت فرازنده تاج و تخت رابر مگنان
 سهارک و میمون و فرخنده و همیون گردانیده همیشه اسباب سلطنت و جانی دویا
 شست و کار فرنی و در تزیید و تصاعت دار او آئین و داد و دروش اتحاد که بین الایا و الاجداد
 انقاد یافته و تبار کی میانه تخلص محبت گزین و آن مدلت آئین استقرار پذیرفته
 مقتضی آن بود که چون خرو و جلوس آن جالس مسند کور کانی و دوارث افسر صاحبقرانی
 بدین دیار رسید یکی از مومنان حریم عزت بر بیل تمیل تعیین شده بمقام تهنیت مبارکباد
 اقدام نماید لیکن چون هم آذربایجان و تخر و لایت شیروان در میان بود خاطر مهر آگین
 از محلات ولایت مذکور جمع نمی شد مراجعت بمستقر سلطنت میسر نبود و در لوازم این خاطر
 مقتضیر واقع شده هر چند رسوم و آداب ظاهری نرود و بابه دانش خویش چنین اعتبار
 ندارد و اما علی آن حسب ظاهر در نظر قواصر که مطمح نظر ایشان جز امور ظاهری نیست
 علی مراتب دوستی است لاجرم درین ایام نجسته خیرم که من جبه خدام ملک احترام
 مقامات ولایت اندست رفته بر حسب مداراجا صورت یافت و با تکیه از آن مرات
 خاطر جمع گشته بار السلطنت اصفهان که مستقر سلطنت است نزول و قیام شد
 و از آن شعار کامل الا خلاص مدح الاعتقاد کمال الدین یادگار علی سلطان را

که باو عن چنان از تو بگویند که بخت و صفایان بختی این دو دمان است و آن
 درگاه بسل نمود که بعد از دریافت سعادت کورنش و تسلیم دارماک شرف تقیض نسیم
 بساط غربت و ادای لوازم پریش و تمییز بخت مرچیت یافته باغیا درست
 انار و سلاستی ذات بلایک صفات و محبت مزج و مان خورشید امتحان بخت افرو
 خاطر غلغله خیر خواه گردد و در هر آنکه پیوسته و در محبت و در داد و دهی و بختی و صدقه طاعت
 و انعام و صوری و صنوی را که با روی انار و موالات و اجرای عباد اول مصافحات
 عنایت نصرت و حضرت پذیرفته از نشو و نما میندخته بار سال بر سال و رسایل که بخت
 روحانی است محرک سلسله رنگارنگی و امان غایب رنگارنگی بوده باشند و در اول مضمونی
 را با تیلان صوری متفق ساخته بار جاع را بخام مام نمون دانند حق سبحانه تعالی
 آن سلاطین خان جاه و بلال و خلاصه و دومان امیت و جلال را با تیلان
 غیب القیب موبد و اراز و ذریع نام لایم که درین و لاساخ گشت تا بخت
 اجداد و پندار است کابل تا درین هنگام نافر جام که خاند و طران با سزان سپا و در
 همین سکار اوجده و نگارش توقف داشت و مغر الملک بخشی با معدودی از ملان
 خود و چند می از بندای درگاه و کابل بود و اجداد و بگال فرصت متعمر شمرده با سوار
 و پیاده بسیار خود را بحدود کابل رسانید و مغر الملک با نذره قوت و قدرت خویش بهر
 که چه بندگان و بیخ شورش فغانان پر و خشت چون افتادان چند اکوت شده
 از اطراف و کوه و بار در آمدند مغر الملک به تعاضد و تیار و ده خود را بدین حصا

انداخت و کابلیان پای محبت افشوده از پشت بام و سرای خوش آن خندولان
 تیره بخت را به تیر و تنگ گرفته معج کثیر را قتل رسانیدند و انعامان دل و پای داد
 از بول جان عنان او باز معطوف داشتند و عین اقبال نیز دال حضرت شاهنشاهی
 قریب یک صد کس علف تیغ انتقام شده تا دولست اسپ گنداشته از آن مملکت
 جان گدازها پرورن بردند تا دلی سیدانی مدله که بودند چون این خبر و خشت اثر بوی رسید
 بهرست تمام ترحمی ساقط نموده آخر روز به شهر پرچسته به تعاقب آن محاذیل شتافت
 و چون فاصله بسیار شده بود کاری نساخته عطف عنان نمود و معارف این حال
 طبع خان از لاهور آمده سعادت زمین بوس دیدافت او را بکومت کابل و استقبال
 اجداد و ضبط افغانستان تعیین فرمود و صوبه پنجاب را به تیول قرضی خان عنایت
 نمودند و با گیر خائمان و اولادش در سرکار قنوج و کالپی و غیره تنخواه شدند و مرگشت
 که خود بحال جاگیرستانه مستقران ملکوسه و سایر مفسدان آن حدود را تنبیه بلیغ نموده
 پنج رانینه آنها را بر اندازد

ذکر خواستگاری صبیبه اعماد الدوله

از نو بایستی که در میز لا بد مع تقدیر پر نور ظهور افکنه خواستگاری صبیبه اعماد الدوله
 است اگر بشیر و لب طم قوم قلم با طبع رقم گردد و قریب باید به پرداخت ناگزیر بمیلی از
 کائنات ساری آسمانی و نیز گیسوهای فلکی بر صفحه روزگار بیاورید و در مراعات بیگ

پسرخواجه محمدنیش طهرانی است خواجه زیاده ای حال وزیر محمدخان کلکو حاکم خراسان
 بود و بعد از فوت محمدخان بنده مست شاه مجاهد شاه طهماسب صفوی پیوست و شاه و وزارت
 نیز در آنخواجه محمدنیش تعلیم فرموده و خواجه زاد و پیش بود نخستین آقا طاهر دوم مرزا غیاث
 و خواجه صبیح مرزا علاءالدین پس از آقا طاهر بحیث فرزند خویش مرزا غیاث بیگ خان استگانی
 نمود و او بعد از فوت پدر برادر و پسریک و دختر متوجه هندوستان گشت و صبیح دیگر در قندهار
 ایرو و لنالی بومی از زانی داشت و در فتح پور بعبادت زمین بوس حضرت عرش آستانی
 امانا شد برهان صبیح اخلاص نورانی ساخت و در اندک فرصت بدوام خدمت و
 جوهر رشید بود الانصب دیوانی بیوتات فزق غرت برافراخت مرزا غیاث بیگ با نسیب
 و معالده فی بنایت نیک ذات و کارگر بود و جمع شعر بسیار کرده از سخن سخنان ده گانه
 بود و شکر را بغایت متین و آبداری نوشت بعد از فراغ خدمات مرجع او فاتش
 صرف شرف سخن می شد سلوک و معاش او با بل حاجت و در مرتبه بود که پنج صاحب شعر
 بنامه او زلفت که آزرده خاطر برگشته باشد لیکن در رشوت گرفتن سخت و بیرونی پاک
 بود و در هنگامی که حضرت عرش آستانی در لاهور نیش و داشتند علی قلی بیگ بهنگام که
 از تربیت کرده ای حضرت شاه اسماعیل ثانی بود از عراق آمده و در سلک بنده ای
 ده گانه قلم گشت و بحسب سرفروشت و دختر مرزا غیاث بیگ را که در قندهار بود و جوهر
 آمده بود بوی نسبت فرمودند و در آخر بنده مست جانشین نامه پسر و بیست و پنج بنیاد شیرین
 و منصب مناسب ترقی و تصاعد نمود و بعد از جلوس اشرف و در ضو بهنگامه جاگ

عنایت نموده بذا انصوب نخست فرمودند و خاستگاران بی عاقبت و کشته شدن
 قطب الدین خان و راو راق گذشته بجای خود رقم پذیرگشته و چون شیرانگن بجای
 عمل خود گرفتار شده آواره باوید عدم گردید بکلم اشرف متعددیان صوبه بنگالاصیه
 مرزا غیاث بیگ که بعد از جلوس اشرف بختاب اعتماد الدوله سرافرازی یافته بود
 روانه درگاه والا ساقند و آنحضرت بنا بر غبار آزاری که از کشتن قطب الدین خان
 بر حاشی خاطر اشرف نشسته بود برفته سلطان بیگم و والدہ صبی خویش نبشیدند و متلی و زخمت
 ایشان بنا کامی گدزاینده چون هنگام طلوع کوکب محبت و طلوع اختر مراد او رسید
 اقبال با استقبال شتافت و طالع از گران خواب بیدار شد سعادت روی نمود چون
 بر تم تقدیر برین رفته بود که ملکه زمان و بانوی جهان گرد و دولت مجله آراست زمانه
 بمشائلی پرداخت هوس گل بر داسید که بر خود بالیدارند و از هر سو هجوم آورد و در پاس
 بهت ماکلید امید آمد و دلهای خسته را دوا شد با لیل از نیرنگهای آسمانی روزی در جشن افزون
 جان افزون بنظر دور بین آنحضرت مقبول آمد و در سلک پرستان حرم سلای خلافت
 از نظام یافت آفا ثنائی پاییز غرت و مقبول از قلع و در عکایافت نخست نور عمل نام کردند
 پس روزی چند خطاب نور جان بیگم عنایت شد و اعتماد الدوله بنصب و کالت کل
 و ابو الحسن برادر کلان بیگم بختاب اعتقاد خانی خدمت خان سامانی سرافراز گشته
 رفته رفته ترقی بر تبه رسید که مدارق وفق مهام سلطنت با اختیار ایشان شد و جمیع
 خویشان و نسببان ادب انوار مرادم و نوازش اختصاص یافتند نسبت خویشی

و کاروانی خرمشان موقوفه غلامان و خواجیه سرایان و اقطاع الدوله هر کدام خطاب غافل و
 منصب ترغائی گرفته نیز کتری دل آرام نام که بیگم تاثیر داده بود و بجای حاجی کو که
 صد داناشت شده مددماشی که بمورات رحمت شده صد صدور میراو و منبر میداشت میت
 کشته خویش و نیاز تو نمازی زبید و حسن یک تن اگر صد قبیله ناز کند و بغیر خطبه هر چه لازم
 سلطنت و فرمانروای بود و غیر فصل آمد یکندی در جرد که گشت مجب امر بکوشش آمد و
 گوش افغان داشتند سکه بنام بیگم فروخته نقش سکه این بود سکه بیگم شاه جهانگیر یافت
 صد زیور و بنام نور جهان بادشاه بیگم زرد و طغری فرامین چنان نقش بست که حکم
 علیه العالیه مد علیا نور جهان بیگم بادشاه رفته رفته کار بجای کشید که از شاه جهان
 باقی نماند و مکرری فرمودند که سلطنت را بنور جهان بیگم ازانی داشتیم بزرگ سیر شراب
 و نیم سیر گشت مزاج نمی باید و از خوبی و نیک ذاتی بیگم چه نویسم هر کار افتاده را که خدم
 پیش آمد و بجهت الفتی گشت گره از کارش کشود و کامیاب را و ساخت و هر کس که
 بر گاد او پناه برد از آسیب ظلم و ستم محفوظ ماند از ان ملکه نیکو صفات و از سلسله عالیه
 او نفع بسیار بخلق الله رسید خیر او غالب بر شر بود بلکه شر نبود و هر جا و قری بود تیم و یکس
 مقصد ثواب عروس کرده و نور حالت او جاز لطف نموده بکن که در عهد دولت و کوشش
 پانصد و هشتاد و پنج ثواب عروس کرده باشد درین دلا عبدالله خان لیساب صاحب حکومتی
 ولایت بکرات فرقی عزت برافراشته چهار لکه و پیه سمیت سامان سپاه و نه لشکری
 که بکلیک اربعین شده بود و عنایت نموده و مقرر شد که به بنق شایسته و انتظام پسندیده

از راه اسب تریک یک یک کن و باید بجای از راجه با سوهم مانا دستور می یافت دین
 تاریخ یکی از غلامان بادشاهی که در قرن خاتم هندی در بخاری بی همتاست کارنامه از
 صنعت خویش بنظر جایون و داد و در چشم جهان بین اهل دانش و پیش مثل آن در هیچ
 از من مشاهده نکرده و هیچ گویی مانند آن اندر و نزدیک نشنیده و بالبلبر پوست خدقی
 چهار مجلس از عمارت مشاهده و ترتیب و او مجلس اول از کشتی گیران است که دو کس
 با هم کشتی میکردند یکی نیزه به دست گرفته استاده و دیگری سنگ در دشتی در دست دارد و
 دیگری دستها بر زمین نماداشته است و در پیش او چوبی و کمانی در دشتی تعبیه کرده
 است مجلس دوم همی سانه و بالای آن شایان ترتیب داده و صاحب دولتی تخت
 نشسته یک پای خود را بر پای دیگر نهاده و یک پای پشت او نمایان و پنج تنه از
 خدمتگاران بر گرد او پیش او استاده و شاخ درختی بر آن تخت سایه انداخته مجلس سوم
 به شکله بر میان بازیست چوبی استاده کرده و سه طناب بر آن چوب بسته در میان
 بازی بر بالای آن خاکشت پای راست خود را از پس سر به دست چپ گرفته
 به بازی استاده و بزنی نام بر سر چوب کوه شخصی دمل در گردن انداخته می نواز و دیگری
 بیسار چشم بر میان باز دارد و چنگ کس دیگر ایستاده تماشا می و اندازان پنج کس یک
 چوب در دست دارد و مجلس چهارم درختی است و در آن درخت صورت حضرت
 عیسی علیه السلام ساخته شخصی سر بر پای ایشان نهاده و پیر روی بان حضرت
 در سخن است و چهار کس دیگر استاده اند و تارن وین حال فرمان شد که عیادت خان بجا

فیروز جنگ از کرات برآمد از راه اسب تریک بولایت دکن درآمد و در اسب
 کچو ابراهیم که از خدمتگاران و متمدن حضرت عیسیٰ بن مریم بود و خطاب به وی و غایت
 تقار و داسپ و قیل و قلعیت بلند پایگی بخشیده و یکمک خان مذکور دستور می فرمودند
 که از تنور و جلالت بیروت خبردار باشد و قلعه را متحصصه که از اعظم اقلع هندوستان است
 بمشایر الیه مرمت شد و پنج کاه رویه خزان بهجت لشکری که همراه عبداللہ خان تعیین
 شده بود بموجب روپنوس و شیخ انبیا نیزه مظفر خان رسول گشت خواجہ ابو الحسن
 نیزه انصوب تعیین شد و درین دلا در موضع سمو که از شکارگاه های حوالی اکبر آباد است
 حکم شکار فرموده شد و فضای وسیع را سر پرده پاکشیده آهوها را رانده و در میان آن را رانده
 و با هفت روز با اهل محل بشا ط شکار خوشوقت بودند و قصد و مقصد از نواده شکار
 شد و شصت و چهل و یک آهوزنده گرفتار شده بودند و از آن یک چهارصد اسب آهونج بوزن
 که در میان میدان چارگاه بگذرانند و از آب و علف آنها خبردار باشند و قریب یکصد آهوزنده
 حلقهای نقره و زنجیر انداخته و در همان صحرای آزاد ساقند و نیمه را که به تیر و فلنگ زده بودند
 با مراد سایر بند های دگانه قسمت فرمودند چون بحر من رسید که چند سوار از امرار حیدر
 بنصیر امور که با ایشان مناسبتی ندارد بمیل می آرند فرمان شد بعد ازین پیرامون اموری
 که در ضمن فرمان تفصیل یافته و مخصوص سلاطین است بگردان اول آنکه در چهار کوه نشسته
 و جنگ قبل نمیدانند و در سیاست با آدمی را که رنگند و گوش و بینی نبرند ملازمان
 خود را خطاب نمیدانند و بندهای باوشای را که گوش و لب و زبان و همگام بآمدن تقا

نموانند و گاهی اسپ و سیل بلادمان بادشاهی و دگر این خودند و هند و جلوه و کجک بردوش
نماد و تسلیم نفرمایند و بندای بادشاهی را پیاده و در جلوه خود نیزند و آنچه با آنها نویسند
مربودوی کافند نه کنند

آغاز سال هفتم از جلوس چسانگیری

روز شنبه شانزدهم محرم سال هزار و بیست و یک هجری تحول نیر جهان افروز
در محل شد جشن خسروان را شکی یافت درین جشن خسروانی اورنگ که در او بکیه بنمرد
فرقی اشتباه دارد و از عهد های آن دولت بود بقدی آستان آمده سعادت زمین کوی
عدیانت و مقارن این حال عرضداشت اسلام خان ششیل بر قتل عثمان و پاشان
آن مرز بوم از بوث دجودا و رسیدا کون بجلی از خصوصیات جنگا و محبت شادابی نمون
تعمیر نوده ملک بیان ساخته بسیر حامی پرواز و جنگا و ملکیت و وسیع از اقلیم دوم طول
آن از بند رچا شکام تا کوهی چهار صد و پنجاه کرده و عرض آن از کوه های شمالی تا سرکار
بدان و دو صد و بیست کرده و جمع آن تخمینا شصت کرد و دام است که یک کرد و پنجاه
که در پیه میشود و در زمان سابق حکام آنجا همیشه بیست هزار سوار و یک لکه پیاده و دیگر
نیل و چهار پنج هزار گشتی از نورالهی و توپخانه و غیره داشته اند و از زمان شیرخان و سلیم خان
و پسران آن ملک در تصرف افغانان و صادمه و بعد از سلیم خان سلیمان کرانی در تصرف
داشت لیکن چون تحت سلطنت و جانیانی بیلوس جهان افروز حضرت خوش آشیانی

از استگنی یافت عساکر اقبال پس نیز آن ملک شده امرای اعظم مدت با تیز و زکاتش کرده
 افغانان را ستاصل ساختند لیکن انا افغانان تیره نجت که در سرحد آن ملک مانده بودند
 علیه اینها عثمان بود و زمان آنحضرت دورا که بر با عساکر اقبال مبارزت با اتفاق افتاد
 خصوصاً در ایام حکومت راجه مان سنگه جنگ های نمایان کرد و استیصال او میسر نشد
 بالجملة دین و لا که اسلام خان بصاحب صوبگی جنگاله سفر فرزی یافت و فوجی بفرستاد
 بجایعت خان ترتیب داد و بر سر عثمان تعیین فرمود اکثر امرای نامی که در آن صوبه
 بودند مثل کشور خان پسر قطب الدین خان کو که و اختار خان و سید آدم بارهه و شیخ ایچ
 و محمد خان و پسران معظم خان و اهتمام خان و دیگر بنده با یکجا و مقرر گشتند بعد از آنکه
 بمحدود متعلقه او رسیدند نخست رسول زبان دان سخن قلم نزد او ستاده بنصاحت
 خود پسند نمودنی فرمودند چون بخار نخوت و غرور در کلان دماغش جا گرفته بود بجهاب اتفاق
 نکرده در کنایه که جمله و دل دل داشت غم مبارزت جزم کرده و قوا مان از اتماع
 این جرات و تمور خیزه پوشیده آماده جدال و قتال گشتند چون خبر بشمان رسید که بهادر
 رزم چو پای بهت پیش نموده مستعد کارزار اندا و نیز به ترتیب صفوف او بار
 پرداخته در برابر آمد فوج یا فوج مقابل داده خود هم گرم گیر ایجا و له و مقاتله پرداخت
 دان حضرت زاده سیفیل مست جنگی را که اعتقاد قوی خودی دانست پیش انداخته
 بر فوج هر اول تاخت سید آدم با همه و شیخ ایچ بعد از آنکه ابواب خلافت پای بهت
 خنجرده جان نثار گردیدند و قاتلار خان سردار فوج نیز داد تمور و جلالت داده ببنادت

شهادت رسید جمعی از نوکران قدیم او جان تازه گشته و بچنین کشور خان سوار فوج
 بر افتادند و در کارزار کرده بر او لایق شهادت فائز شد با آنکه بسیاری از مخالفان
 به مرعیه نام علمتی خون آشام گشته بر خاک املاک افتاده بودند چون چندی از سران
 سپاه و راه اخلاص جان تازه شدند آن مقهور میاک از گشته های خود حساب برگرفته
 نموده نام فیل مست را پیش روانداخته برفوج تاخت چون بسیار فریه بود درین روز
 بر فیل همیده و در سوار بود و پسران و برادران و خویشان شجاعت خان در برابر غنیم
 پای هست افشوده و او در می و جانفشانی داده بعضی بسجادت شهادت رسیده
 و گردی زخمهای شکر برشته از کار ماندند چون فیل مذکور شجاعت خان رسید آن برق
 دشمن سوز بر چهره بر فیل زد و بعد از آن دست بقبضه شمشیر برده و در خم پی در پی بر چهره
 فیل رسانید انگاه همه هر کشیده و دو چند هر زد فیل از فایت مستی و دلادری غضب آورد
 قدم پیش نهاد و شجاعت خان را با اسب زیر کرد و کن شیر فیل انگن مانند برق لامع
 از اسب جدا شده و نام جانگیر پادشاه را بر زبان آورده راست ایستاد و درین وقت
 جلوه دارا و شمشیر دوستی بردستهای فیل زد و فیل از ضرب آن زخم بنا فور آمد
 شجاعت خان بدستیار می جلوه دار فیلان را از فرار فیل نیز کشید و بجهه هر زخم
 بر خرطوم فیل زد و فیل ازین زخم فریاد گشتان بر گردید و قدمی چند رفته افتاد و اسب
 شجاعت خان بے آسیب و آزار برخواست و شجاعت خان سوار شد و مقارن
 این حال مخالفان فیل دیگر بر سر علم دار شجاعت خان آوردند و فیل علم دار را

با سپ زیر کرد شجاعت خان فیر و کشید علم دار خبر ساخت و گفت مردانه باش که من
 زند دام جمعی دیگر که در گرد و پیش علم بودند دست به تیر و شمشیر برده زخمهای کاری تمیل
 رسانیدند و علم در اسوار کردند شجاعت خان در پای علم ایستاده از باطن پیر و مرشد
 خود استمداد و محبت نمود و درین وقت تنگ که اکثری از سران سپاه و جان نثار شدند
 و بقیه السیف بزرگهای منکر دست از کار باز داشته مقرر لطیفه غیبی بودند که اقبال
 پادشاه جوان بخت بجلوه در آمد و فتلی از غیب به پیشانی آن وحیم الحاقبت رسید
 و کس ندانست که این زخم از دست که رسید لیکن عثمان دریافت که ازین زخم جانبری
 نیست معذاتاریقی داشت لشکر را بر جنگ ترغیب و تحریص می نمود چون آثار
 ضعف و زبونی در خود و لشکر خود مشاهده نمود عثمان اوبار مطوحت داشته نیم جان
 خود را به بنگاه رسانید و عساکر منصوبه تا لشکراکام تعاقب کرده عثمان باز کشیدند چون
 دو پهل از شب سپری شد عثمان و رگدشت و بی برادر عثمان و محمد بن پسر او خاک
 اوبار بر فرق روزگار خود ریخته و خیمه بنگاه را بر جا گذاشته و در شب بادل سیاه تر
 از شب جسد آن باطل سیر را برداشته بحکم خود شتافتند قراولان لشکر فیر و بی اثر
 ازین سانحه آگاهی یافته شجاعت خان را مطلع ساختند دولت خواهان صلاح
 در تعاقب دیدند لیکن بجهت نزد و دمانگی و تجیر و تکفین شهیدان و تیمار و جراحان
 و درمان روز تعاقب و رعتده توقف اتمام از اتفاقات حسنه معتمد خان که در
 آخر بمطاب لشکر خانی سرافراز گشته و عبد السلام پسر معظم خان و دیگرین با

ای سده و چهار صد و چهار صد تو چکی تازه ترور در وقت رسیدند و شجاعت خان
 این مردم را بمل و گرفته بتعاقب آن گروه شتافت چون ولی برادر عثمان از غریمت
 شجاعت خان آگاهی یافت نبات خود را منحصر در بازگشت یافتگیس نزد و توانان
 فرستاد و پیغام گذارید که عثمان باعث این همه شورش و آشوب و فتنه و فساد بود و از
 گرانی وجود سبکبار گشت و حق تعالی شر او را از سر کافایت کرد و با همه بندگان پذیرا
 هیچ آهیم اگر شجاعت خان قول به هر غلامی درگاه ما سر پائی سعادت جاودانی دانسته
 روی امید بقدری آستان نماده فیلان عثمان را بر رسم شیکش بگذاشتیم شجاعت خان
 و دستقه خان و دیگر بنده و لاسای آنها نموده قول دادند روز دیگر ولی برادر عثمان و
 همزیر پسر او با دیگر برادران و خویشان آمده شجاعت خان را دیدند و چل و در بنیر فیصل
 بر رسم شیکش آمدند و شجاعت خان نام برد و با همراهِ او گرفته و جدا گانه بکر باسلام خان
 پیوست و چون دراکبر آباد نوید این فتح بمساجد جلال سید اسلام خان و بمنصب
 شش هزار می ذات ممتاز ساخته شجاعت خان و سایر بنده را که در این اتصال عثمان
 مقصد ترویات پسندیده شده بودند با ضافه منصب سرافراز فرمودند و شجاعت خان
 مخاطب رستم خان اختصاص یافت سر فرزندک سود و از سوانح رستم عبداللہ خان
 از بزرگات بدکن دنیا گامی مراجعت نمودن اوست و شرح این محفل آنکه را س
 جهان کشای چنین تقاضا فرموده که راجه بان سنگه و خانجان و امیر الامرا و مزار تهم
 بشکر بربان پورا و از راه برابر بدکن و آئیند عبداللہ خان و خان عالم و طبرستان خان

بهادر و سبقت خان و راجه رام داس با لشکر گزوات از راه ناسک تریک متوجه فتح
 دکن گشتند از فوج از یکدیگر خبر یافته تباریخ معین از دو جانب غنیم را بمیان گرفتند
 و باین تدبیر مناسب غالب ظن آنکه غنیم تامل شود چون عید الله خان از کرسوت
 گذشته بملک غنیم درآمد و هزار سوار موجود خوش اسپه آماده داشت از غایت غرور
 و نخوت خبر از فوج دوم نگرفته اعتماد بر قوت و قدرت خویش کرده گرم گیر باستیصال
 مخالفان شتافت و چون غیر باختر از جانب او توهم غنیم داشت تمام لشکر و مردم کار
 خود را با تش بازی و بان بسیار مقابل عید الله خان فرستاده هر روز بر و در لشکر گشته
 یکدیگر میسوزاند و شب تا وقت سحر بان می زدند هر چند این لشکر به دست آید و نزدیک
 تری شد حجت غنیم هم پیشتر می گشت و غیر پل در پی ملک می فرستاد و چون
 اثری از فوج دوم پدید نیامد غنیم هر روز قوی تری گشت و توانان صلاح دلان میدیدند
 که عطف عنان نموده با حمله آید و باید رفت و کارزار دیگرگون گرفت و باین غریمت
 از حوالی دولت آباد برگشتند و درین راه غنیم پیچیده می آمد هر فوج با فوج مقابل خویش
 مبارزت می نمود علی مردان خان بهادر داد مردمی و دلاوری داده بر خنمای مسکر
 بر زمین آمده اسپه پنجم تقدیر گشت و بر یکسان او را برداشته ترو غیر باختر بردند و غیر با
 در قلعه دولت آباد محبوس ساخت و جراح بحببت علاج او گذاشت و بعد از چند
 روز بهمان زخمها جان بجان آخرین سپهر دشمن راست که شخصی به تقریبی گفت که فتح
 آسمانی است بهادر جواب داد که الحق فتح آسمانی است اما میدان از ما ست

و نیز در افتار بیک نیز بان خورده جان تبار شد و بعد از آنکه چون لشکر بولایت بگذاشت و آمد
 کمانان از خود عثمان و بار معطوف داشتند و عید الله خان بگجرات رفت چون
 راجه مان سنگه و خانجمن و ابیرالامرا و مرزاسم که انداه براری آمدند این حرف خوش
 استماع نموده آنها نیز برگشته و عادل آباد آمده بخدمت شاهزاده پروریز پوستانه
 نفس لار آنکه اگر این دو فتح دانسته و حمیده قدم پیش می نهاد کار برونی مراد و دوخوان
 صورت می لبست از اتفاق و حق ناشناس کار صاحب خود را ضلع و ابتر ساخته خود را
 مشغول کردند چون این خبر واکبر آباد بمساج جلال رسید خاطر اشراف بشورش و
 آشوب گرایید و انتظام آن هم انحصار در فرستادن خان خانان دانسته او را با خود
 ابوالحسن مخمس فرمود و خلل این حال خبر فوت آصفیان رسید بر خاطر حق شناس
 گران آمد و در اتم حروف تاریخ فوت او را صد حیف آصفیان پدیده یافت بعرض
 رسانید پسندیده افتاد آصفیان حرم خانه مالی داشت و در مباشرت مولى و در لیس
 بود آخر سر در سر اینکار کرد و مقارن این حال خبر فوت مرزا قاری رسید او پسر مرزا
 جانی بیگ ترخان حاکم شده است نقش طالع او درین نگاه خوب نشست
 تا آنکه قدمه ما را با مصافقات شده ما توابع و لواحق بیتول و مقرر گشت تا در قندهار بود
 سلوک را با متوطنین یعنی پندیده کرده خود را به نیکنامی عالم ساخت شراب
 با فرطین خود با اهل نم و مردم صاحب طبع صحبت میداشت و خود نیز بزبان موزون
 برود و شعر می گفت و قاری تخلص میکرد و بعد از فوت او ابوالحسنی و از یک بخطاب

بیاد رخانی و حکومت قندهار فرق غرت برافراخت درین دلاشین طوی شانه زاده
 والا شکوه سلطان خرم با صبیحه قدسیه افتاد و خان پسر اعتماد الله و لا منقذ گشت و شانه زاده
 جوان بخت خناس پادشاهانه ترتیب نموده شیکش عالی بخدمت پیر والا قدیر گذرانید
 و محبت بیگمیان و پردگیان سر ادا حق عفت قورهای لایق چنانچه رسم است کشیده
 با مرای عظام خلعتهای فاخره لطیف فرمودند و مرزا ستم صفوی را بکومت ملک نموده
 سر بلند می نموده موافق سغب پنجه چندی ذات و سوار در آن صوبه جاگیر نخواه کردند
 متفرگشت که میر عبدالرزاق معمری عمال شمشیر را از قرار هست و بود جمع بست
 بجایگزین مرزا و قواچ او نخواه دهد و درین هنگام خاطر قدسی نظام هر مشایخ و شکار ترغیب فرمود
 و در باغ و هره غیر فوت سلیمه سلطان بیگم رسید و خاطر قدسی شناس از سنوچ این واقعه
 ملول و محزون گشت و الله ایشان گلرخ بیگم صبیحه قدسیه حضرت فردوس مکانی است
 انار الله بر آنه و پدر ایشان مرزا نورالدین محمد از خواجه نادای نقشبندی است بیگم
 جمیع خویسها که پیرایه محبت را زید آسنگی داشت صاحب طبیعت بود و گاهی مصراع
 و احیاناً بیستی می فرمودند و نهی تخلص میکردند و این بیت از ایشانست بیت با کلمات
 را من ز مستی رشته جان گفته ام به مست بودم زین سبب حزن پریشان گفته ام
 حضرت حجت آشیانی بر پیرم خان ناز و فرموده بودند بعد انتقال کردن ایشان در
 سال جلوس حضرت عرش آشیانی برادر بزرگ گیتی ستانی این نسبت منقذ گشت
 و بعد از شهادت پیرم خان حضرت عرش آشیانی بعقد ازدواج خود در آورده اند

بچہ اعزاق خوب بیکلی بودند ایش بیامزد

اعضا از سال هشتم از جلوس جهانگیری

شب پختن به بست و هشتم شهر محرم الام سال هزار و بست و دو و پیمبری کخمس مرقد و انست
آفتاب عالنا ب برکت محل جلوس فرمود سال هشتم از جلوس هایون آغاز شد جشن
نوروز عالم افزوز آشتی یافت پرشنگ پسر اسلام خان از بنگال آمده بدولت زمین در
سر از ازش و محبی را از مردم ملکه که گرفتار شده بودند همراه آورده بنظر انور گزرا نید ملک اینها
نیکو و ملک است حیوانی چند بصورت آدمی جلوه کرده از حیوانات بری و پیمبری هر چه
بهست افتد میخواند و بیج جانوری از دست آنها خلاصی نداد و خود را هر خود را که از مادر دیگر
باشد می گیرند و تصرف میکنند چهره اینها بفرقلان مشابه است و لجه اینها بزبان اهل تنب
نزدیک است دین و آئین درستی ندارند و دین اسلام و دو و کوشش محسنی و شیعیه مجبور اند
روز عید شرف مجلس عالی ترتیب یافت ب حاضران بساط قرب پیار عنایت فرمودند
یک مهر همراه تو که دوازده هزار و پانصد شعال باشد یادگار علی سلطان ایچی دارایی
ایران لطف شد و از خراب امور حقیقت شدن و نور است با ما و و بچه آوردن او و مجرم
اکبر آبا و حضرت غرض آشیانی اما که تدر بر اند و عفو ان جوانی و دولت بیوز و شکاران
توجه بنظر داشتند و قریب بکنز اریز در سر کما حضرت فرام آمده بود و بسیار خرابان آن
بودند که با هم حقیقت شده بچیه بیاند هر چه توجه فرمودند میسر نشد چندین یوز زداده را

قلاوہ برادرہ و باغات گذاشتند کہ بطور خود سیر و شکار کنند و جفت شوند بصورت دیبند
 درین وقت یوزی نر قلاوہ گنجتمہ خود را بچوڑ ماوہ رسانیدہ جفت شد بعد از دو نیم ماہ
 سہ ہجہ زائید و کلان شدند و ازین غریب تربیحہ آوردن شیر است در اوراق سابق
 رقمزدہ کلاک بیان گشتہ کہ دین دولت شیران بی قید زنجیر گلہ در میان مردم میگردند
 و ضرر بہ مردم نمیرسانند و ز جفت و غضب بر طبیعت آنها مستولی است بحسب اتفاق
 ماوہ شیر آبتن شد و پس از سہ ماہ بچہ آورد و گہر گز شدہ کہ شیر جنگلی بعد از گرفتار شدن
 بہ ماوہ جفت شود و چون حکما نوشتہ اند کہ شیر شیر ماوہ بحسب مدثنائی چشم بغایت بیند
 است سی بسیار کردند کہ از پستان او قطرہ شیر برآید میسر نشد بلکہ نم از پستان او
 پدید نیامدن غالب آنکہ از استیلای قہر و غضب او باشد و درین ایام از سگ دیوانہ
 عجب واقعہ مشاہدہ افتاد شبی سگ دیوانہ و بجائی کہ فیل خاصہ بادشاہی بستہ بودند
 در آمدہ فیل ماگزیدہ او فریاد ہای غیر متعارف کرد چندانکہ فیل با تان خبردار شدہ خود را
 باورسانیدند سگ گرنجتمہ بنوٹوم نزاری کہ در آن حوالی بود پناہ برد و بعد از تانی باز خود
 بفیل گریہ رسانیدہ دست او را گزید فیل او را در زیر دست و پامالش دادہ گشت چون
 مدت یک ماہ و پنج روز ازین واقعہ گذشت روزی در ہمای ابرو شورش رخ فیل
 فریاد بی اختیار کرد و تمام انھما نش بر عشتہ داد و بر زمین افتادہ بہزار محنت بزحمت
 تا بہفتہ روز متصل آب اندہالش میرفت و از چہا با نماند بحال تباہ روزی شب
 می آورد و فریاد ہم افتاد و جان داد و بعد از یک ماہ فیل کلان نیز روزی کہ ابرو باد

در عهد و ماضی بود و درین سقی بر زمین افتاد و تمام اعضایش ریخته و دیده و آب از
دانش بیرون افتاد و آن را دوقتی تعالی همه در و باره و آفریده و سودای کفیه بار و سنگ
دیوانه که پا و زهر خوار و پادشاهان هر چند نقص فرمودند برای آن اسفون و دوا
یافته نشد و درین ولایا و کار علی سلطان ایللی شاه عباس ابعثایت اسپ با زین
مرصع و تمشیر مرصع و چار قبط طلا و دوزی و کلکی مرصع و سی هزار روپیه نقد و مرافق
بخشید و رخصت معاودت از نانی داشتند و خان عالم البهارت ایران نامزد فرمود
طاعت با بچول کسار که علاقه و ارباب داشت لطف نموده با انصوب و ستوری فرمودند

رخصت موب گیمان خدیو که شکوه انصوب و اراخیر اجمیر

چون همواره همکار نیز دوزی تا بقصد استیصال رهای نمود و اینچنگاه مرادفات
جلال تعیین میشدند و از آنکه کارها در وقت است آن هم انتظام شایسته و نسق پسند
نه پذیرفت رای جان کشای چنین اقتضا فرمود که خود بمبادت و اقبال منوجه
آن سیاه بخت و خیم الحاقیت شده روزی چند اجمیر را مسکو اقبال یاید ساخت و
باین غنیمت صائب بتاریخ دوم شبان هزار دست و دوم عمری مطابق نسبت
چهارم شهر یور ماه سال هشتم از جلوس اشرف ریات اقبال به انصوب ارتقا
یافت و چون بهیر کل و در موب مسکو گشت بعد از فراغ دیارت روضه مقدسه
در غنائی که قبه امانت یافته بود ز دل سعادت اراغی فرمودند و در ساعت

نیش شاعت ششم وی داد که تمام بزم شناسان یونانی و هندی بودند و قدسی
 و نقاب جهانبانی کشورستانی پادشاه از دم عالم و عالمیان سلطان خرم را با لشکر
 بمیان فتح و فیروزی بدلقوب و ستوری فرمودند و در وقت تسلیم نخست قباوی
 طایفه ووزی مکمل بنگلای مرصع و دستار زر ووزی و طرّه مر وارید و واسپ خاصه
 از عرق و ترکی و قلع گنج نام قبل خاصه با ماد و قبل و کمر و شیر مرصع و خنجر مرصع با پهل کلاه
 گران بها عنایت شد و سواهی قوی که سابق بر سر کردگی خان اعظم بدین مهم منسوب
 بود و از ده هزار خوش اسپه که قره العین خلافت خود انتخاب فرمودند و ملازمست
 ایشان مقرر کردند و سران سپاه و نورشایستگی خویش بمیانیت خلعت فاخره و اسپان
 پتیاق و فیلان مست فرق عزت برافراختند فدائی خان بخدمت بخشی گری این
 لشکر شرف اختصاص یافت و درینو لاخبر فوت اسلام خان حاکم بنگاله رسید و
 قاسم خان برادر او و صاحب صوبگی بنگاله سرافرد گردید و خواجه ابوالحسن بدالانصیب
 بخشی کل خلعت امتیاز پوشید و مقارن این حال خبر بمسماع جلال پیوست که
 خان اعظم راه صلاح و سداد از دست داده بخدمت شاهزاده و الا قدر سلوک
 ناپسندیده پیش گرفته میبوده خود را رنج میدهد و لاجرم خواجه ابراهیم حسین را نیز از او
 مستزاده احکام منعی بریم و امید بتقر شفاء المیه حواله فرمودند خلاصه مقال آنکه
 وقتی که او در میان پور بود این خدمت را با رز و اقتحاس می کرد پیوسته در مجلس
 و محافل می گفت که دین مبارکت اگر گشته شوم شهید میروم و اگر غالب آیم

نازی خواهم بود و آنچه او از صلح کار درخواست از ملک و دو توپ خانه مرا بخواهد
 و بدو ازان که بر سر کار من عرضه داشت نمودگیل قوی را یات بلال قتلح بن عتقه
 متعذری نماید و چون ترول موکب اقبال بدار الکبت باجمیر اتفاق افتاد با تماس او
 شاهزاده را با عساکر قدرت قرین بدالغوب رخصت ازان دادیم و مدار این مهم بعهده
 کاروانی آن رکن اسطنت حواله شد منظور نظر مبارک این که یک چشم خون از خدمت
 شاهزاده غافل نبود و طریق مصواب و نیک اندیشی از دست نداده خود را نیک نام دین
 و نیاسازد و اگر خلاف احکام مطاعه عمل نماید زبان زده هست خویش خواهد بود چون
 خواجه تبلیغ رسالت نمود از فرط خورانی در زبان کاری خویش را آشنائی دین سخن شناس
 بنا بر نستی که با خبر و داشت باشاهزاده در مقام اتفاق در آمد حضرت شاهنشاهی بودند
 او را در آنصوبه صلاح دولت نه آنست حکم فرمودند که مهابت خان رفته او را از او دور
 بدگاه والای آورو محمد قلی دیوان میز مات و ستوری یافت که بمنده سو دشمنه فرزندان
 و متعلقان او را باجمیر رسانند درین وقت عرضه داشت پادشاهزاده جهان و جهانیا
 رسید که فیل عالم گمان که ناما به ان نازش بود و با هتده زخمی فیل دیگر که در شتاب
 جال چنان داشت بدست بهادران لشکر منصور افتاد اسید آنست که او نیز دین
 زدوی گرفتار گردد

آغاز سال نهم از جلوس جهانگیری

شب بر نمیشد و منشی نیز بدست و سه بجای تحویل انتخاب بیرون حمل افتاد و این
سال نویم از جلوس مینت بانوس آغاز شد و بواسطه سپهر و عماد الدوله که بختاب است و
سفر از بود و بختاب است و سفر از خزان و حرم است و برادر خست است و الدوله منسوب نیز از میز است
و دو هزار سوار بلند پاگی یافت بر اسم خان را که نسبت مدعی ذوات و سه صد سوار بود
بمنسوب یک هزار و پانصد ذوات و ششصد سوار برادر از ساخته خدمت کشی گوی و خزان
بنشیند تدوین مناصب و در احم و در جب نسبت نور جهان بیگم چه بود از غلامان و خزان
و متعبدان آن سلسله مقتضی نماید که بمنسوب و جاگیر خاندان و کامران و رشیدی سبانه
مستحب ممالک وسیع بند و ستان جاگیر بلا زمان و مشو بان مد علیه است و این است
مهاجمان و عظم خان و عید الله خان سپهر و دراز و دپیو و جگاد آور و حکم شد که دوله
اصفهان نمایند که در قلعه گویا ر نظر بند و در و یکس چند پیش ازین شانزده و خسرو را
بالحاج و ناری و الدوله و هم شیرانی و حکم شده بود که بکوش می آمد و باشد چون آثار
خیر و فروغ دولت مندی از سیاهای او ظاهر شود آن کم فکر باطل اندیش همیشه ملول و
اندوگمین بمشور و شرف می آمد باز حکم شد که بدستور سابق در رنگهای غم و ناکامی
سوزگار بر سر برده از سعادت کوشش و خدمت حضور محروم باشد و بدایت این سال بهایان
فال و در شبستان شانزده بلند اقبال سلطان خرم از صبیبه قدسیه اصفهان و خزان و همین
قدم بجایم و چون حضرت شاهنشاهی آن فواید و حقایق قدسی ایجابان آری بیگم و
ساختند و خلال این حال مرز دستم صفوی بکومت و حاست شده که گوشه

آخرت کج نماید خاقان ستوده خصال آن عالی تبار که بوالا منصب پنجزاری ذات
 پنجتر سوار بلند پایگی بخشیده و دو کله رویه نقد بهینه و خرج لطف نموده گوش سعادت
 او را به صانع خرد پسند گرانبار و دانش ساخته به انصوب رخصت فرموده بود و چنگد
 این بود که باریا و متوطنان آن ملک بعنوان پسندیده روزگار رهبر بوده مردم را از
 حسن سلوک خویش راضی و خورسندار و داد خود طریق پیش گرفته که خلاف این مروت
 در می بود و مردم از تنم و تعدی او ستوه اندوز با نماند شکوه ادگویی شده و عزل او از
 حکومت آن ملک بزمست است عدالت لازم آمد چون بدگرادی پیوسته خلق بنده از ظلم
 و تعدی او داد و خواه آمدند و باز خواست آن بمقتضای شریعت و عدالت ناگزیر شد
 لاجرم حواله اتی رای سکینان فرمودند و حکم شد که تا دلاسی مستغنیان تمایذ بیاف
 سعادت ملازمت با نماند و دین سال نقیب خان بجوار رحمت ایزدی پیوست
 نامش حراغیات الدین علی است پدرش میرزا عبداللطیف سیفی قزوینی در آغاز
 جلوس حضرت عرش آشیانی انار آمد بر بانه با ولاد و مخاد بهند وستان آمد و در ملک
 ملازمان غنیه خلافت نظم گشت میرزا اهل سعادت و ارباب غرت بود و نقیب خان
 در علم حدیث و میر و اسماء رجال و تاریخ دانی از یکتایان روزگار بود و نیز میتوان گفت
 که در فنون تاریخ دانی مثل نقیب خان نگذشته و در خدمت عرش آشیانی
 انار آمد بر بانه نسبت قوی داشت تا حضرت سکینه بانو یکم همیشه و مرزا محمد حکیم را
 پشاه غازی خان پسر عم نقیب خان نسبت کرده بودند بکمال شرف متصل گنبد خواج

سعید الدین چشتی بدین آن عاقبت محمود و قزاقان مرزا قیوب خان و منکوجم او که
 در زمان حیات یکجای بودند در وقایع متصل بهم واقع شدند و اما المیرا چون
 درین و لامرزار استمرا که حواله اتی رای بود و بحضور نشسته طلب فرموده از آن حجاب
 برآوردند و خلعت خاصه عنایت شد چون بعرض رسید که فدائی خان بخشی لشکر شاهزاده
 گیتیستان فوت شد تا تم اقبال نامه را بخدمت بخشی گری فرق عزت برافراخته
 بدالغوب خدمت فرمودند

از اعظم سواران نظام یافتن مهم راناسنگه است و در سلک
 دولتخواهان درگاه سلاطین پناه

چون شاهزاده جهانبانی گیتیستانی در او و سپهبر که حاکم نشین آن ملک بود و ریت
 اقبال برانشته تمام ستمهاست مقرر نمودند و هر جا که اثری و نشانی از آن آوار و بادیه
 او باقی نمانده بفرستاده بگی توجیه باستعمال او مصروف میداشتند تا آنکه اکثری ازین شهاب
 جبال هوا با سموم و آبهای جانگزا داشت بسیاری از سپاه تلف شد پای نهد
 افسرده اساس غریمت را قوی تر ساختند رفته رفته کاربرد تنگ شد و در کار بمرست
 و دشواری کشید و همراهان جدائی گزیدند محدودی که مانده اند شدت بیماری و ضعف
 قدرت بر نقل و حرکت نداشتند تا گریه میسر کن نام خالوی خود را با هر داس
 چمال که نوکر عمده او بود و بخدمت شاهزاده بنده اقبال فرستاد و بجز و نکسار
 را شفیع ساخته بندگی فرمان پذیری اختیار نمود و در مقام گول کتند بانیم جانی چند

که همراه داشت دولت ملازمت دریافت و عمل گران بهما که از قدیم در آن سلسله
بود با هفت زنجیر فلز شکست کرد و بعد از تقدیم مراسم تسلیات و عبادت حکم شستن
شد و پس از زمانی خلعت و شمشیر مرصع و اسب پتچاق با زین مرصع و قیل خاصه بایران
نقره بادوازده خنجر مرصع و پنجاه اسب و یک صد دست سر و پا بجز دم عمده او
محرمت شده خدمت انعطاف ارزانی فرمودند و چون راه طلمن خاطر بمنزل رسید
کران نام سپه جانشین خود را بخدمت فرستاده و نیز بدولت زمین بوس فرق عزت
برافراشته با تمام لوازش خواستگاری یافت مقرر شد که پس سفر کرده در خدمت
آنحضرت متوجه درگاه سلاطین پناه گردانند تا بجای که سواد اعظم هندوستان بنور
اسلام فروغ جاوید پذیرفته هیچ یک از اجداد اینها بادشاه و بی را ملازمت نکرده
و سلاطین و بی را نیز این اراده و دراز کار پیرامون خاطر داده بیاقت پیوسته عساکر
منعوبه حضرت عرش آشیانی انار الله بر بانه بقصد استیصال مانا تعین بود و چند
کوشش بکار میرفت قیام بر آن مرتب نمی گشت حضرت شاهنشاهی از اقبال
جلوس برادر رنگ خلافتی بکلی بهت مصروف و معطوف این شغل خلیفه فرموده لشکر
نمازه روزی در پی می فرستادند چون افتتاح این عقده و شوارب تیغ جهان کشار
شاهزاد گیتی ستان شاه جهان رخم زده کلک تقدیر بود از ان کشته شهابی با
سود و تیغ گشته چون هنگام جلوه شاه مراورید بکریم کار ساز و خدای بی نیاز
بر وقتی خواستش دو تنواریان در دومان رفیع ایشان تمیز پذیر گشت با لجله آن محدث

سلطنت کرن را هم از گرفته متوجه اوراک سعادت زمین بوس والد بزرگوار گشته
و چون بظاهر امیر تنول موکب منصور اتفاق افتاد بکم اشرف جمیع امرا بدولت
استقبال سعادت پذیر شده هر کدام در نورخوش پیشکشها کشیدند و روز یکشنبه
یازدهم اسفند از ندها آنی سال نهم از جلوس مطابق بستم محرم سال هزار و
بست و چهارم بجزی شاهزاده فلک شکوه برتوس جهان نورد سوار شده انشاالله
متوجه ملازمت حضرت شاهنشاهی گردیدند امرای عالی قدر و سایر منصبداران
واحداً یان و برق اندازان در موکب شاهی سعادت پذیر بودند بعد از انقضای
دوپهر و دوگهمی از روز مذکور شاه بلند اقبال سعادت ملازمت پذیر و الا قدر
شرف اختصاص پذیرفته هزار مهر و نه هزار و پیه نقد بصیغه نذر و هزار و پیه برهم
تصدق گذرانیدند و آنحضرت فرزند اقبال مندرادر آغوش غرت گرفته بنوازشات
خاص اختصاص بخشیدند و بعد از آن بنشینان عظام کرن را به پیشگاه اقبال آورده بوسیله
اخلاص اورا بفروغ سجود و نانی ساختند و حکم شد که تیاق داران بارگاه غرت نوحیان
بهرام صولت اورا بجز گرد دست چپ مقدم استاده سازند و دگانه بشاهزاده بلند اقبال
علت خاص متمکب چارقب رصع و تسبیح مروارید گران با قاسپ پتاق با زین
مرصع و نیل کوه شکوه با سایر طلا عنایت شد و پس از آن کرن بخلعت فاخره و شمیر
مرصع سرفرازی یافت امرای عظام و سایر منصبداران و بندهای پسندیده خدمت
هر یک در غدا پانزده خورشید بمرام و نوازش کام دل بگرفتند چون مسید خاطر خوشی نما

آن صحرانوردان و از لوازم فرمانروائی و مراسم جنگی بود و در آن ماه روزی بنیادیت تازده
از سپاهن تپاق راه و از ویلایان مست صفت شکن و تقاسم ظرافت و لطافت از جوهر
و مرصحات آلات سرافراز میفرمودند بی اغواق از نفایس و نوادر کم خسی باشد که با و حیرت نشسته

آغاز سال دهم از جلوس جهانگیری

هشتم شهر محرم هزار و سبست و چهار هجری تحویل آفتاب جهان تاب ببحر حمل دست داد
سال دهم از جلوس مبارک آغاز شد درین جشن هایون اعتمادالدین منصب
شش هزاری ذات و سه هزار سوار بلند مرتبه گردید و علم و تقاضای عزت غایت کردند
و حکم فرمودند که در پای تخت تقاضای می نواخته باشند این غیاتی بود مخصوص اود زبان
قلم از اعتلای مراتب و از جهان بیگم و از تقاضای شان اود متبایان اود قاصر است
اگر در شرح این کارنامه بدین دفتر ابر و دانه از هزار کی و از بسیار اندکی نیار و گفت و بخت
من کی باین شغل کفایت میکند روز دیگر آصف خان پیشکش عالی کشید قریب یک
روپیة از نفایس و نوادر انتخاب افتاد و منصب او چهار هزار ذات و دو هزار سوار
مقرر گشت کرن پسر ناما امر سنگه منصب پنجاه هزار ذات و سوار سرافرازی یافته و در ملک
امرای والا قدر منظم گردید و درین مدت هیچ یک ازین سلسله ترو سلطانیان دلی اختیار
نوکری نکرده بودند بلکه بقصد ملازمت مبادرت و مصداقت نمودند و خود سر و درنگار
بسر برده مطیع و فرمان پذیر نبوده ایزد جل سبحان خیر و قبی نصیب شاهزاده

بلندقبال نمود و شتی و ادا ملک قضا طغرای خراسانی این فتح بنام نامی و انقاب گزای
 شاهزاده جوان بخت بر صفحه جانگیری رقم زده مصرع هم اینا تو کنی و ز تو آید و رب
 و نه خف منم مذکور در مشکوی دولت شاهزاده جوان بخت سلطان خرم از دقت بلند خیر
 اصفت خان پسر والا گوهر قدم برادرنگ و جو و تمام و جد بزرگوار آن فروغ بخش و دوران
 خلافت را بسلطان داراشکوه موسوم ساختند درین ایام از عرضدهشت منیان مسو به
 کشمیر غریب و اتوه بمساح جلال شاهنشاهی رسید و بنا بر شرایط احتیاط و فزیه مالکید
 فرامین مطاعه شرف صدویافت و بهمان دستور که در عرفان سابق ثبت بود
 بار دیگر رقم پذیر گردید شرح این سانحه هوش افزا بر سیل ایمان و خصار آنکه حافظ نام
 درویشی در یکی از خانقاهای کشمیر مدت چهل سال منزوی بود و دو سال پیش از آنکه و بخت
 حیات سپار و از وارثان خانقاها شده و آنم که چون زمان ارتحال و درسد در گوشه این
 خانقاها مراد فون سازند آنرا بطیب خاطر اجازت دادند چون مدت موعود سپری
 شده و هنگام حیل نزدیک سید بدوستان و غریزان خود گفت که درین چند روز ماستی که
 نزدیک من است سپرده سبکبار متوجه سفر بایسین می شوم انگا و یکی از مخلصان
 و معتقدان خویش که از قاضی زادوهای کشمیر است توجیه فرموده گفت که مصحف و ایه حق
 جنگه هدیه نموده این جزوی ماصرت تجنیز و تکفین من خواهی کرد و فرما که روز جمعه است
 چون بانگ نماز بشنوی از من خبر خواهی گرفت و دیگر جزویات که در بساط داشت
 با شنایان خود قسمت نموده آخر روز پنجشنبه بحمام درآمده غسل کرد و روز دیگر پیش از وقت

قاضی زاده بنما نقاهه در آنده شخص احوال حافظ گردید و حجره را بسته و خادمی برداشت
 یانت کیفیت حال از خادم استفسار نمود گفت فرموده اند که تا در حجره خود بنزد کشاده
 نگردد حبست و جوی احوال من نکنتی قاضی زاده زمانی توقف نمود تا در حجره داشت
 با اتفاق خادم به دون و آمد و دید که مستقبل قبله بدو نانوشتہ جان بحق تسلیم کرد و از نزد
 غریب شورشی در شهر افتاد از روئین و شریف و آشنا و بیگانگان که در پای جنازه
 آن بزرگوار حاضر نشدند از غریب اتفاق که درینو لاسا رخ گشت کشته شدن کشتن بندگان
 مشهور و گویند داس است بسواد امیر و دستگیر خلافت و تفصیل این احوال آنکه
 کشتن سنگه برادر حقیقی راجه سونج سنگه نیره راجه باله پو مشهور است و حضرت شانه زاده عالمیان
 سلطان خرم از پیشیر و ایشان قدم به عالم وجود نهادند و راجه سونج سنگه و کیلی داشت
 گویند داس نام بنایت معتبر و گویند داس برادر زاده راجه راجبیت نزاعی که نوشتن
 آن طوبی و وارویش ازین بچند سال گویند داس قتل رسانیده بود و کشتن سنگه توق
 آن داشت که راجه سونج سنگه با مقام برادر زاده خود گویند داس را از هم گم نام چون
 راجه با و عنایت مفرد داشت و مدار دولت راجه برادر پو ازین بازخواست غافل
 اقدام کشتن سنگه از اغراض راجه اشتغلی داشت و کینه برادر زاده در فضای سینه اش
 پنج وریش فرو برده و نا انتظار فرصت بود در وقت که حضرت شانه شاهی امیر کول بچکر
 تشریف برده شب در آنجا توقف فرمودند تا بویافته بکارن نام برادر زاده خود و دیگر
 یاران و ملازمان بقتصد کشتن گویند داس مطارد نمود و باین غیبت پیش از صبح صادق

سوار شد و در فضای که راجه و ملازمان او فرو آمده بودند رسید و چندی از مردم از مردم خود
 خود را پیاپی دو ساخته بر سر خانه گویند و اس که متصل بنخل ایستاده و خود پیکان سوار
 ایستاد و جمعی که پیاده شده بودند اندرون خانه گویند و اس در آمده چندی از را چو تان را
 که بر سر محافظت و محارست بر اطراف خانه گویند و اس بیدار بودند و در شمشیر کشیدند
 درین نزد خود و شمشیر و شمشیر گویند و اس بیدار شده بی سابقه خبر و آگاهی مضطر باشد
 شمشیر خود را برداشته از یک طرف خانه بر آمد تا خود را بر مردم پیش رسانیده بر کیفیت حال
 واقف گردد و درین شورش و آشوب بظلم مردم کشن سنگ در آمدنی الحال او را نه بهم
 گذرانید چون کشن سنگ از گشتن و خبر داشت از غایت اضطراب و شدت غضب
 خود از اسب پیاده شده با اتفاق کرن بدرون حویلی گویند و اس در آمد هر چند مردم از
 پیاده شدن مانع آمدند اتفاق بحرف آنها نموده در وقت راجه نکر نیز بیدار شدند
 و شمشیر در دست از خانه بر آمد و بر در حویلی ایستاد و مردم از اطراف و جوانب هجوم آوردند
 خود را بر آید رسانیدند و راجه همه را بدافعه و مقابل جمعی که پیاده شده بدرون لشکر
 در آمده بودند بسته و چون مردم راجه بحسب کیت فرونی داشته هر یک از آنها را ده
 کس و بیست کس در زیر تیغ گرفته و مجرای کشن سنگ در کن برادر زاده او در این کثرت
 قتل رسیدند و بعد از کشته شدن گویند و اس و کشن سنگ و کرن بقیه السیف خود را
 با سپان رسانیده سوار شدند و چنین جمعی از مردم راجه نیز بقصد کشتن آنها سوار گشتند
 و جنگ کنان تا پیش جبر و که پادشاهی رسیدند و این آشوب گاه فتنه شصت و هشت

مادیوت انظر فین نقل آمدند وی و در نظر از طرف راجه سی و شش نفر از جانب کهنه
 و از اعظم و قلای که درین سال بر تو ظهور افکند مقتول گشتن صفی مرقا است همین
 فرزند شاه عباس صفوی به بیستم پیرامان و بیان این سانحه بر سر ایجاز و اختصار
 آنکه شاه و متما از جانشین خویش بگمان و متوجه بود اما آنکه در مورد شب که از شهرهای
 مشهور گیلان است به مسجد نام غلام ترکی شاه که در حقی مرزا ابا بیک گشت و آن
 خاک بیابان فرست جسته در صبح غم سال هزار و سبست و چهارم بگری و سستی که
 مرزا از غلام برآمده متوجه خانه بود و بزخم شمشیر کارش با انجام رسانید و بسیاری اندر و زخم
 در میان آب و گل افتاده بود و هیچ کس یارای آن نداشت که اجازت گرفته
 به تجنیز و تکفین پردازد اما آنکه شیخ بهاء الدین محمد که مقتدای آن دیار بود و شاه باو
 اعتقاد داشت خبر رسید شیخ بحسن ادا و لطف بیان اظهار نمود که درین نزدیکی سید اده
 بر لب جوی کشته افتاده و گذارست فرمایند تجنیز و تکفین نموده در جای مناسب
 مدفون سازد شاه و خدمت فرمود شیخ بعد از تجنیز و تکفین نعش او را بار و پیل کردن
 آباد اجداد ایشانست فرستاد و در همین ایام میر میران پسر میر خلیل الله یزدی
 که قبل ازین بدرگاه گیتی پناه رسیده بود و در وطن مانده دولت زمین بوس
 دیانت و منصب و دیناری قات و چهار صد سوار سرافراز شد و در آخر سال
 دهم از بواس اشرف ترده فتح شاه نواز خان خلف خانگانان و شکست غیر از
 سر نخش خاطر دولت خوان گردید و تکفیل این محل آنکه چند ی از سران سپاه

وکن مثل او هم خان ویا قوت خان و ماسوچی کاتمه و دیگر دکنیان از غیر بنجید و روفتی
 که شاه نواز خان در بالا پور بود و قول آمد شاه نواز خان را ویدتد شاه نواز خان
 با تمام مردمی دل جوئی آنها کرده بهر یک در نور حالت و قدر زمرت او از نفع و جنس
 و اسب و فیل تکلفات نموده بصواب دید ایشان از بالا پور که چ کرده بغرم رزم
 غیر بایت فیروزی برافراشت پیش از رسیدن بغیر محلدار خان و تالش خان و لاو و طا
 و چندی دیگر از مدبران همه ترین نظام الملک تقابل آمدند و بین اقبال و قافون
 شاه نواز خان و مخالفان را شکست داده گرم گیر ابر سر غیر شتافت و نام پردها بحال
 نیاور و رزیا هر ۱۵ بار سپرد و بغیر پیوستند و آن بد آخر کثرت لشکر و نظام آلات بزر
 و فزونی توپخانه و نیلان مست جنگی منور بوده بموقت فوج عادل خانیه قطب للک
 نه م طلب گردید تا آنکه مسافت پنج شش کرده بیش نماند چون یعقوب خان بدشتی
 از کشته سپاهیان کار دیده رزم آزموده بود خان خانان جلوشاه نواز خان را بقبضه اختیار
 او سپرده بوخت سوار شده میدان جنگ در جایی قرار داد که ناله آبی بدشت
 و اطراف ناله از عدل بود جمعی از جوانان تیر انداز و شکاف اسفورا داشت که بر کناره
 ناله پای هست افشرد و لشکر مخالف را به تیر جان ستان آواره عدم سازد و روز دیگر از
 طرفین به ترتیب صفوف پرده افتند و بعد از سه پهر روز فوجانمایان گشت و از طرف
 غیر آقا بانی کار می و توپ اندازی شد و میدان را آنکه روی هوا از گرد و غبار روشتن
 به پشت لشکر جیش خرد و سالها از غیر که بر اسپان طریقه اسوار شده از همه لشکر انتقام

نموده هر اول قرار داده بود جلواناقتند و چون بر کنار ناله رسیدند کسبت فرو دادند
 و غبور نمودن هجوم شد ازین طرف جوانان را تپچه پیاده شده بباران تیر گرفتند و هوا
 بسیار غم تیر بر خاک هلاک افتادند و هر تیر که با سپ می رسید چون اکثری کچی و تازی
 بود و چراغ پاشده سوار خود را بر زمین می انداخت با جمله از آن طرف هیچ سلاح کارگر نداشتند
 و ازین طرف در تیر بباران ببار بر خاک هلاک و فانی غلطیه مدتی که در عقب بودند
 احوال مردم پیش را برین نمط دیده بر جا ماندند مقارن این حال داراب بخان با سواران
 فوج هر اول از ناله گشته بر سر وسیله کشتگان اسپ انداخته و از دیگر طرف شیرین
 هست و هزاران عرصه جلالت شمشیر با کشیده بر فوج مقابل خویش تا خستد و افواج را
 پراکنده ساخته خود را بفوج فول رسانیدند چون غنیمت را خرد و در فوج فول پای ارباب
 انشوده بود و زمان ممتد آتش قتال و جدال اشتعال پذیرفت و بمادران ندم دوست
 چپقلش کردند که دیده نظارگی از مشاهده آن خیره ماند و از کشتا پشته افتاد و غنیمت
 تاب مقاومت نیاروده را داد و بار سپرد اگر ظلمت شب بغیر آد آن تیر و تجمان ظلماتی
 نهاد و رسیدی یکی جانبر نمودی معذرت منگان و ریای بیجا تا وقت نختن که زمان اوباب
 شان بود سه کرده مسافت تعاقب نموده گر میگان را به تیغ بیدین بر خاک هلاک
 انداختند چون در اسپ و آدم حرکت نماد و بقیه السیف با طراف تفرق گشتند
 جلوه کشیده بجا و مقام خویش معاودت نمودند و چونانه عظیم با صده شتر تال و قیلان
 ست جنگی و اسپان تازی و یراق و اسلحه از حساب و شمار برون بقصر اولیا

دولت قاهرہ درآمد جمعی کثیر از سرکاران فوج مخالفان زندہ بدست افتادند و کشتہ
 ناخود حساب و شمار نیست روز دیگر از منزل فتح کوچ کرد و بجانب کمر کی کہ جامی
 بودن آن سیادت بخت بود شتافتند و اثری از ان تیر و تجمان ندیدہ همان جا دائرہ کردند
 و روزی چند توقف گزیدہ عمارت و منازل و بساتین آن معمورہ را سوخته و ریختہ
 بجاک تیرہ برابر ساختند و بنا بر حدوت بعضی امور کہ تفصیل آن درین مقام باعث
 طول کلام است عطف عنان نموده از کویہ رو بہنگدہ فرود آمدند و حضرت شہنشاہ
 بجلدوی این فتح نمایان بر نصب شاہ نواز خان و داداب خان و دیگر امراے
 رفیع الشان افزوده با انواع مراسم و نوازش شہسری بختیہ ند

چانگی نامہ

آغاز سال یازدہم از جلوس چانگی

روز یکشنبہ غرہ ربیع الاول سنہ ہزار و سبت و پنج ہجری تیر اعظم از برج حوت
 بدولت ساری عمل پر تو سعادت از دانی داشت سال یازدہم از جلوس مبارک
 آغاز شد و در ایام شبن نوروز جان افروز امرای عظام برسم معبود پیشکشہا کشید
 و از جملہ میر جبال الدین حسین انجو خنجر مرصعی کہ خود در بجا پور سرکاری نموده صبیحا
 ساخته بود و بنظر ہمایون درآورد با لای دستہ یا قوت زر دی نشانہ بود و رعایت
 صفاد لطافت باند ام نصف میضہ مرغ و دیگر تمام یا قوت ہار فرنگ پسند و
 زمرہ ہای کہنہ خوش آب و رنگ بطرح و اندام مرصع ساخته بود و مقیمان تچاہ ہزار

روپیه قیمت نمودند و جمع خان که منصب چهار هزار و دویست سوار داشت باضافه
 هزار و دویست و دویست سوار و عنایت علم و تقاضا سرافقار برافزشت و همچنین دیگر
 افراد نوپای خویش با نفاذهای لائق اختصاص یافتند در روز جشن شرف پادشاهان
 عالم و عالمیان شاهجهان صلی بر ستم شکست گذرانیدند و رعایت عفو و عفوایت میمان
 اشتاد هزار و پیه قیمت کردند و درین نوروز عالم افزوز منصب ایشان پانزده هزار
 خاصه و هشت هزار سوار بود و درین اول از اصل و اضافت بشت هزار و دویست سوار
 مقرر گشت میرزا ابوالحسن بنو خطاب عضد الدوله سرافزازی یافت و راه
 بیت انسانی خبر رسید که شیخ فرید بخاری الما طلب بر تقاضای خان بجوای حضرت ایزدقبال
 پیوست روز یکشنبه چاردهم ماه جمادی الاول سنه مذکور و هب العطاء پادشاهان
 سلطان خرم از مسجد قدسیه آصفهان فرزند اقبال شد که است فرمود حضرت شاهنشاهی
 آن والا گوهر ایشاه شجاع موسوم گرانیدند درین سال در بعضی از پرگنات
 هندوستان اثر و باطاهر شد رفته رفته شدت عظیم کرد و آغاز این یلیه از پرگنات
 باب شده بشهر ولایت لاهور سرایت نموده خلق انبوه از مسلمانان و هندوان باین
 نیت تلف شدند انگاه بهر هندو میان دو آب تا دهل و اطراف آن رسیده
 بیاری از قریات و پرگنات را معدوم ساخت و راجه انوشی ظاهری شد که از
 دریاخ برآمده مدیوشانه خود را بر دیوار زده می مردا که مردم فی الفور آنرا بجا آوردند
 و راه جنگل رفته جامی گرفتند بجای میرنده والا و اندک فرصتی تمام مردم آن دیرت

بصحرا می نمودی و سرایت این بلیه در لاهور بیشتر بود و رفا نهامی لاهور بسیاری بوده که
 و کس و بست کس میگرد و از بعضی آنها همسایه مستوره آمده محله رامی گذاشتند و
 خانها پیرانیت منتقل افتاده از بیم جان بچکس پیرامون آن نمی گشت و کشتی
 شدت عظیم ظاهر ساخت و بجای رسید که غریزی فوت کرد و در ویشی او را بر روی
 کاه نسل داده روز دوم آن در ویش نیز گشت بر علفی که غسل داده بودند گاوی
 امان علف خورد و مرد و سگان که از گوشت آن گاو خوردند بر جا ماندند و رهند و ستان
 هیچ ملکه ازین بلیه خانی نماند و درینو لا محمد رضا بیگ مشعلی که از قدیمان و محرمان شاه عباس
 بود با مکتوب محبت طراز از جانب شاه بابلی گری آمده بود ملازمت حضرت شاهنشاهی
 نمود و روزی بتقریبات از و حرفا پرسیدند سلسله سخن بانجا کشید که سبب کشتن صفی
 قزاقچ معالوم نشد مقلی است که این عقده در خاطر گره است محمد رضا عرض کرد که
 چون بدو در نشین شاه گشت که از عدم سعادت و فرط ضلالت قصد شاه و لاد و طریق
 آن آثار و علامات ظاهر و هویدا شد و زندگانی بقوت و دولت کشید چنانچه
 در شبی دو جادو سه جا خوا بگاه می کردند تا گزیریش دتی نموده حکم بقتل او فرمودند

دستور می یافتن شاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم و تنخیر ملک
 و کین و توجه موکب مسعود حضرت شاهنشاهی بصوبه بالو

چون مهم دکن از شاهزاده پرویز بخش نشد با وجود امرای صاحب اقتدار و لشکر بسیار
 و خزانه بیشمار و نور مصالح ملک گیر می داشتند و فرصت قتل این عقده بکلیب
 غریمت او تیسری نگشت تاگزیر شاهزاده جوان بخت جهان کشا شاه جهان را که
 بعد از فتح را نا نموده آنگنان سب و دیو خصلت را بدام اقبال آورده بود و فتح دکن را نزد
 فرمودند و خطاب والا شاه می که از زمان حضرت صاحبقران گیتی ستان تا حال به پنج
 کی از شاهزاده ها تجویز نشده لطف فرموده بشاه خرم ممتاز ساخته و منصب آنحضرت
 بست هزار می دود هزار و دوا سپه و سپه مقر گشت و چار تب مرصع و دود
 دامن و گرمیان و سر هسین مردارید کشیده و دوا سپه خاصه کی عاقی با زین مرصع و دوم
 ماهوار با و رفتار و فیل خاصه با ماه و فیل مرصع فرمودند و چنان جوان نیاز خواهر و مرصع آلات
 گمان بهما بنظر فرزندار مجند در آورده و حکم کردند که بهر چه طبع گرامی رغبت نماید برگزیند
 بنابر استرهای خاطر شرف یک عقد مردارید برگرفته حضرت شاهنشاهی آن عقد
 را با عقد دیگر که در روزهای جشن می پوشیدند و علمای قیمتی در مردهای نفیس که
 یک لکه روپیه قیمت آن بود و انتفاع فرموده روز و شنبه نوزدهم شوال مطابق مهر
 آبان ماه بمبارکی و فیروز بی صوب دکن شرف خصصت از زانی داشتند عبد الله خدا
 بهادر فیروز جنگ دیگر که با انواع و اقسام مراسم و لوازش اختصاص یافته و حضرت
 شاهزاده والا قدسین شدند و اقامت اقبال نامه بخدمت بخش گری و خلعت و فیل
 و زیناسب هزار می و سرافرازی یافت و حکم شد که بهما بختان سزا و دل نموده شاهزاده پرویز

راز برهان پور دانه اله آباد سازد و یونان عظام جاگیر شاهزاده را در همان صوبه
 اتخا و نمایند روز شنبه غره و قیعه مسته هزار و بست و پنج هجری مطابق بست و یکم
 آبان ماه آنی سال یازدهم از جلوس جهانگیری نهضت موکب مشهور به صوبه مالوه
 اتفاق افتاد و در دیرین ماه غریب ساخته شده شد کی از خواجه سرایان بادشاهی
 دو چرخ سارس راز را گرفته آورد و سارس جانور سیت از عالم کلنگ نام از کلنگ کلان
 تر و سرش سرخ میشود چون حضرت شاهنشاهی از لشکار گاه و معاودت نموده بمنزل
 تشریف آورد و دو سارس کلان فریاد کنند و پیش خلوتخانه پادشاهی بی درشت
 و وحشت آمده نشینند و مظلومان فریاد و فغان آغاز نمایند بعد از جست و جوی
 سبب آن خواجه سر اهر دو چرخ را بخیر و اشراف آورد و بدین بجه با بیتا بانه نزدیک
 رفته گمان آنگه شاید چاره نیافته باشند چیزی از دهان خود بر آورده بدان بچنانها
 بچهار سار میان گرفته ببال و پرشوق پرواز کنند متوجه آشیانه خود شدند و او نیست
 و محبت سارس با محبت خود قلهای غریب بر زبانها جاریست از جمله میر قیام میر
 شاه محم قندهاری که قراول یکی حضرت جنست آشیانی بود در خدمت آن حضرت
 قتل میگرد که روزی بشکار قهر ساری را دیدیم در سایه وختی نشسته خواستم بر بند و ق
 لشکار کنم اصلا از حرکتی پدید نیامد هر چند پیشتر رفتم هیچ وحشی ظاهر نشد با خود گفتم که اگر
 بیاراست بعد از آن که بر سرش رسیدم پالش گرفته استاده ساختم بتوخی سبک
 بود که گویا یک شقال گوشت در تمام احضاسے او بود و سه قدم ننگان لشکار

بر داشته افتاد و جاندا چون نیک لایحه کردم در سینه اش کرم افتاده بود گوشت
 دو پوست پتیل رفته بود و در جایی که نشسته بود استخوانی چند از سراسر مرده یافتیم که
 در زیر بال و پر داشت ظاهر شده که استخوانهای جفت خود در زیر سینه خود گرفته
 نشسته بود ازین عالم نقل بسیار زبان نو خاص و عام است را تم اقبال نامه
 ما غیب امری محسوس گشت دروغی که حضرت شاهنشاهی از امیر کبیر میفرستند
 روزی ده عالی تها نسیر کی از خواجه سرایان قهر بچه کوشک صحرایی گرفته آورده
 مادرش فریاد کنان همراه آمد آن خواجه سرای بچه کوشک را در غیر و سواده غیر و از خود
 دور تر نهاد مادرش هر دم بصرا میرفت خانه گرفته می آورد و باین بچه بخور انید و
 باز بصرا میرفت آن روز چنین گذشت و روز دیگر کوچ شده مادرش پر واز کنان همراه
 آمد و بدستور نورختین بچه خود را چاره میرسانید چون این خبر بمن رسید بجنور خود
 طلبیده فرمودم که بچه را بدست بگیر آیا بر دست او داده می نشیند یا نه او اول فریاد کنان
 آمده برگرد و پیش او پروازی چند کرد و آخر میا باز بر سر دست آن خواجه سرای پهلوی
 بچه رفت و نشست و همین دستور چهار منزل همراه لشکری آمد تا بچه قوت گرفت
 و همراه خود پر واز کنان بصرا بر چون عبور موب اقبال نوای قدسی القاب جانبا نی
 گیتی ستانی پادشاهزاده عالم و عالمیان شاه خرم بکد و متعلقه ما نا اتفاق افتاد
 ما نا بقدم انلاص و ساد و تمندی شتافته در منزل ارکوله با سستلام عقبه خلافت
 سادرت نموده بقدم شرایط بندگی و مراحم زمین بوسی مستعد گشت و پنج

از غیر قبیل مست و هفت ساس اسپ دغوانی از جوار در مرغ آلات برسم پیشکش
 عروض داشت سه اسپ برگزیده تهمه را با و بخشیدند و گاد بنایت خلعت چار تب
 و شش شیر مرغ و خنجر مرغ و اسپ عاتقی و قیل سر بلند ساخته نصبت انطانات
 ار را نی داشتند و فرزندان او را با عده های او خلعت عنایت شد و قرار یافت که
 شیر را او با هزار سوار درین یورش ملازم رکاب منصور باشد و در نیز دهم محرم سال
 هزار و بیست و شش هجری موافق سال یازدهم از جلاوس مبارک عبور و موکب
 اقبال از گمانی چناندا اتفاق افتاد و ازین منزل داخل ولایت مالوه است و بود
 از اقلیم دوم است طول این ملک از ولایت گدینه تا بانسواله دویست و چهل و
 پنج کرده است و کرده مالوه از کرده پادشاهی پنج کم نیست و عرض از پرگنه چند سیر
 تا پرگنه در بار دویست و سی کرده شرقی ولایت مانجی که با ولاد در اجد را هم چند
 ششوست و شمالی قلعه نرور و جنوبی ولایت بکلان و غربی ملک بگراست و مالوه
 ملکی است بنایت خوش آب و هوا و تهر با و جویمای جاری بسیار دارد و هوایش بهشت
 نزدیک است و قصبه ده سالار راجه بجنون قلعه از سنگ اساس نهاده بنایت
 مطبوع است و مقبول گوئی از یک پارچه سنگ تراشیده اند و در سالی دو مرتبه
 آنگو را بر میدهند یکی در اول صحت دوم در ابتدای اسد و در صحت شیرین ترمی شود
 بست و چای کرده و هفت لکه دام جمع این ولایت است پادشاهان مالوه تا
 بست هزار سوار میداشتند قلعه مانجی پای تخت خود ساخته بودند و حقیقت حال

آنها از آثاری که تا حال بر جاست ظاهری شود و دم استنداره ماه آنکه بلده
 و چون محل تزلزل مایات گشت چون متواتر از صادر و وار و تعریف مناسی
 مریم می بر نفس رسیده بود و خاطر حق جوی بلاقات اور غبت فرمود تا مش آچند روپ
 آشرم است تردیکه بمحوره اوچین در گوشه محرابی از آبادی دور پشته واقع شده
 در آن پشته سوراخی کشیده که مسکن دامن اوست و دهن سوراخی که را در آمد
 و بر آمد اوست طول پنج نیم گره و عرض سه نیم گره پیچیده شد حیرت می افشاید
 که با وجود ضعف جثه بیرون چنان سوراخ در آید و بر آید اول و دوست خود را
 در از ساخته بیرون می آورد و نگاه سر بعد از آن بیعتی مثل ماری خود را بیرون
 می انداخت در وقت بر آمدن بهین دستور با جمله حیرت افزای نظار گیان است
 نه بوریای و نه کاهی که در زستان و هوای سرد بزیانند و پاچه کرپاس خمینیانیم و
 که پیش و پس خود را بدان پوشیده و در زستان آتش و نه در تابستان با زدن
 هر روز و مرتبه بدیاد آمده غسل میکند و ظرفی از مس بحبت آب خوردن و صحت
 داد و در تمام شهر هفت خانه بر همین که صاحب زن و فرزند و عقا و درویشی و رعیت
 با آنها دار و اختیار کرده در درزی یکرتبه بمحوره اوچین داده و خیر بنانه سه نفر از آن
 هفت نفر در آمد و بدوش که ایان می ایستد و آنها پنج لقمه خوردنی از آنچه بحبت
 خوردن خود ترتیب داده اند بر کف دست او می نهند و ادبی خائیدن و ادراک
 لذت فردی برود بشرطیکه در آن خانه میت و ولادت واقع نشده باشند و نه خائیدن

دوران خانہ نباشد و صحبت مردم نیز چندان راغب نیست علم بیدانت کمر ادا علم
تصوف باشد خوب و زبیدہ فہم تیر و در کہ عالی دارد و مراتب این دوسہ میت حکیم
سنائی مطابق حال است مثنوی

داشت تھان کی کرینے تنگ	چون گلو گاہ نای و سینہ چنگ
بہو الغضوے سوال کرو از روی	چیت این خانہ یک پست و سہ فی
با دم سر و چشم گریان پیر	گفت ہذا لمن موت کشیر

ما تم قبلانامہ درین فرہنگ بدایع بتی چند از حقیقت او در ملک نظم کشیدہ نظر

راہمی عیدم از جهان رستہ	در برو سے جانیان بستہ
نہ از و بردل زمین بار سے	نہ دلش را از چرخ آزار می
وارد از بہر این دور و زہ و رنگ	خانہ چون دعاست تیرہ و تنگ
درش از حلقہ تنگ ترینی	در درون عالم دگر سینے
عالی آرمیدہ از شر و شور	کر وہ جا در درون ویدہ مور
در بہار و تموز و صیف و شتا	سہ و تن فارغ از کلاف و قب
پوستیش زیر تو خورشید	پیر بن از حیرت سایہ بید
نہ پسندد درین جہان و شرم	خرقہ ولقہ بار پشت و شکم

حضرت شاہنشاہی بخرابہ او کہ معور از حقیقت بود و تشریف بردہ صحبت مثنوی
داشتند مصطلحات تصوف اہل اسلام را بطریق تصوف خود تطبیق دادہ

بیان نمود صاحب این مقام را سر ب ناسی نامند یعنی تارک همه در بست دوم
 اسفند از قلعه ماند و مورد و دی گیمان شکوه گردید میر عبد الکریم معموری بوجوب
 حکم اشرف محمد فاشین های خوش و عمارت دلکش از جبر که و غلانی از ترتیب دوم
 پسندیده و متحسن اقامه و قریب سه لکه روپیه صرف شده باشد قلعه ماند و بر فراز کوچه
 واقع شده دوران ده کرده بساحت در مانده و ایام بر شکل خوش بود و روح افزا
 مقامی است در دشت و شهر و دیه از کل ریاحین مالامال خصوص گل چنایا نیست
 مشاطه به سار و ست و پای عروس ملک را رنگین دار و دوشها و قلب الاسد
 به مرتبه سرد می شود که بی لحاف نمی توان گذرانید روزها احتیاج به بادکن نیست
 اثنا سلاطین افغانی در مانده بسیار است از جمله گنبدی است که مدفن سلطان
 هوتک است بنایت عانی و پادشاهانه عمارتی است و دیگر مسجدیست معظم و گنبدی
 که مدفن سلطان محمد غلجی است و مناری از سنگ در غایت انعام و موزونی متصل
 گنبد خانبهان که وزیر هوتک بود و محمود نام پسر می داشت بنایت رشید و جمیع
 و تصور بلند پر و از بعد از فوت هوتک محمود که پسر هوتک را که در صفر سن
 به سلطنت رسیده بود به تیغ بیداد است و معدوم ساخته خود سریر آرای سلطنت
 گشت و در مدت دولت خویش کارهای نمایان کرد و در دقت خویش را چنانچه
 باید بقید ضبط و در و یک مرتبه لشکر بدکن کشیده مدیت فتح و فیروزی برافراشت
 و دیگر که ماتصرف گشت یکپندی دما بخا بسر بر و چون محمود بیکره والی گجرات

بمک حاکم دکن آمد پای محمود علی از جارت ناگزیری فطرت ملک و نگار داشت دست
 خویش بر غریمت ملک گیری مقدم داشته بمستقر دولت خود عنان معاونت مطول
 داشت بعد از فوت محمود بیکره لشکر بر سر گرات کشید و نظام احمد آباد و ادلی گرات
 جنگ کرده اعلام فتح و نصرت مرقع گردانید و غنیمت فراوان بدست آورده بمنند
 مراجعت فرمود و بار دیگر لشکر بلتان کشید و آن ملک را تاخت و تاراج نموده
 بهارات روضه خواجه معین الدین خشتی همت مصروف داشت و این روضه
 که امر در برجاست از آثار اردو است بالجملة بعد از فوت سلطان محمود سلطان
 غیاث الدین پسر او در چل و شست سالگی جانشین گشت و به وزیر او امرای خود
 ظاهر ساخت که در سی سال لشکر کشی کرده در خدمت پدر بلوازم تزد و و جانشانی
 کوشیده ام اکنون که نوبت سلطنت بمن رسیده اراده ملک گیری ندارم و میخواهم
 که بقیه عمر بعیش و عشرت بگذرانم مشهور است که پاترزه هزار زن در حرم خود فراهم
 آورده بود و شهری از زنان ترتیب داده شمل بر جمیع طوائف از اقسام و صنایع
 حاکم و قاضی و کو تو ال و ابل حرفه و آنچه بجهت نظام شهر در کار است از انان
 مقرر نموده هر جا خبر صاحب جمالی شنیدی تا برست یا فردی از پانزشت و فنون
 و صنایع بگیران آموخته بعضی را که صاحب ادراک عالی و فهم بلند یافته با کتاب علم
 ممتاز ساخته بود بشکار و سکاری میل مفرط داشت و آموخته عالی ترتیب داده جانور
 شکاری در جمیع ساخته با زنان اهل حرم خویش پیوسته بسیر و شکار خوش وقت

نی بود و مقصود در مدت سی و دو سال که اهل یمن داد و پنجاچه قرار داده بود بر سر
 پنج منتهی سواری نکرد و پنج کس بر سر ملک او نیامد و حرفی که وحشت افزای خاطر باشد
 آن مجلس او نگرفتند چون عمرش بهشتا رسید مشهور است که انبیر الدین نام پسر نافلت
 او دو بار پسر را زهر داد هر بار زهر مهره که در بازو داشت دفع آن نموده بار سوم
 کاسه شرابی بزرگ را نیمه خود بدست پدر داد که باید خورد و چون اتمام او درین کار دید
 نخست زهر مهره را در بازو کشوده پیش او انداخت انگاه حسین عجز و انکسار بنماک
 سوده بمزدبان ماند که عمر بهشتا رسید درین مدت بیست و عشرت گذرانیده ام
 و آرزوی تو خاطر مرا گریست اکنون امید دارم فقیر الدین را این گناه بگیری و در
 جزا بازخواست آن زنمائی انگاه کاسه را از دست آن تا خلف ذمیم العاقبت
 گرفته جرعه در کشید و جان بجان آفرین سپرد و در گنبد مذکور قبر خانجهان و سلطان محمود
 پسر و سلطان غیاث الدین و پسر محمود و ناصر الدین پسر غیاث الدین و
 محمد و ثانی است آمل قبر از سنگ مرمر است و روی آن را بسلگما سکه ایوان
 آبی و خطای بریه و نشانه اند بجدی خوب وصل کرده اند که در زمخسوس نمیشود
 حکم شد که قبر فیض الدین پسر کیش ۱۲۰ از نیا بر آورده استخوانهای او را به دریای نرپرد
 بیندازند گفت خاکستری با چند استخوان ریزه بوسیده ظاهر شد چون موکب اقبال
 شاهزاده جوان بنیست از دریای نر به عبور فرموده امرای عظام و سایر منصبداران
 و بندهای درگاه که در مصوبه و کن بودند باستلام عیته اقبال مبادت جست

سماوات زمین بوسه دیا فتنه در نزد و شنبه پنجم ریح الاول سال هزار و بیست
و شش هجری نزول محکب منصور شاهزاده جوان بخت شاه خرم و بلند برانپور
اتفاق افتاد و تحاریر این حال عراض علامی فامی افضل خان و عهده دوله
راجه بکراجیت که از اشتهای راه برافقت و کلای عادل خان نرد او فرستاده بودند
رسید مشعر بر آنکه شاهان بخت کرد و استقبال فرمان گیتی مطاع جهانگیری و نشان
عالیشان شاهی برآمده آداب تسلیم زمین بوسی بقدریم رسانید و اظهار بندگی
فرمان پذیر می نموده تعهد کرده که محالی را که غیر از حد و متعلقه ادویای دولت اشراق
نموده گرفته بتصرف بندهای درگاه باز گذارد و و مشکیش لایق از خود و دیگر و نیادار
و کن سامان نموده مصوب نام برد و دانه درگاه والا سازد و در همان و در سه روز
مردم مخندان نزد غیر فرستاده آنچه مناسب داشت اعلام نمود و در خلال این حال
که شاهزاده بلند اقبال معموره برهان پور را به نزول محکب هایون رشک گلخان
چین ساخته با فوارع مستلزمات روحانی و جسمانی کامروا بودند به تجویز شاهنشاهی
صبیه کریمه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم خان خانان را در عهده دانه و در خویش
در آورده آن کن دولت ویرین خدمت را باین نسبت بر باندی بخشیدند و بعد از
آن عهده دو دمان خلافت جوانی و دولت از سر گرفت

آغاز سال دوازدهم از جلوس جهانگیری

روز دوشنبه و نوزدهم ریح الاول سنه هزار و بیست و شش هجری مسند آرا

هفت اوزنگ افلاک پر بیت الشرف محل تحویل فرموده سال و دوازدهم از جلوس
 بمشلی مانوس آغاز شد درین مدت که مرکب منصور شاهنشاهی در بیدار و لیبی ماند و
 تنزل سعادت انسانی داشت پیوسته بسیر و شکار خوش وقت بوده بسیار
 از شیرهای قوی بازو که مضرت آنها بموطنین ماند و مواقع اطراف میرسد بشکار
 فرمودند در بست و نیمه تیر ما و سید عبداللہ بارہم یا عرضداشت شایانہ ظفر لواء مشعل
 بر اقبال فتح انبران پور رسیدہ باستلام عہدہ خلافت سرلمبیدی یافت مضمون عرضداشت
 آنکامیج دنیا در ان و کن سر خدمت بر لب اطاعت فرمان پذیری نماید و حد و
 ستائیم پادشاهی را کہ خبر بد اختر متصرف شدہ بود و دستور سابق در تصرفات بسیار
 دولت قاهرہ بازگذاشتند مکالمہ قلمهای و حسن اسب تخصیص قلعه احمد نگر
 حوالہ و کلامی نگاه و الا نمودند چون این خبر بوسیله نوجوان بیگم بمبارع جلال رسید
 برگشتہ توڑدہ کہ دو لکہ روپیہ حاصل داشت بجلد وی این خردہ بیگم عنایت فرمود
 حضرت شاهنشاهی سید عبداللہ خان را بخطاب سیف خانی غرضت خاص بخشید
 قلعت واسپ و فیل و خبر مرصع مرحمت نمودند و لعلی کہ سالہا در سرقچ خاصہ
 بر تیشا شایانہ گیتیستان لطف فرمودہ معصوب او را سال داشت و بانہاں
 ان برگزیدہ دین و دولت عادل خان بخطاب مستطاب فرزند وی کلمہ گو شدہ
 نسر دمہا است بزرگ سود و حکم شد کہ بعد ازین منشیان عطار در قسم
 در زمین خطاب فرزند وی را پیہ ایم عزت و آبرو سے اوسا زند

و این بیت را به میر گفته قبل از خاتم در غنایان فرمان شیت فرمودند همیشه شدی
 از اهل قلمش شاد و خرم و به فرزندی ما مشهور عالم و با جمیع چون فرمان عاقلست عنوان
 بعد از آن رسید پناه به بخیر نیل کوه شکوه و پناه و اس اسب عربی و حراقی و یک کمر
 و پناه هزاره یون نقد و دیگر چه در دست آلات و قسام تحت و نقاشی که قیمت مجموع
 پانزده لکه روپیه میشد با و گاهی خود به محبوب افضل خان و راجه بکر اجیت روانه درگاه
 سلطانین پناه ساخت و دو لک روپیه با افضل خان و دو لک روپیه براجه بکر اجیت
 تکلیف نمود و مقرر داشت که افضل خان با پیشکش از راه راست به برهان پور
 شتاب و راجه بکر اجیت با محمد گرفته قلعه نیکو را با سایر پرگانات بالاگماشت که از طرف
 اینده ای درگاه برانده بود متعین گشته احمد نگر را به بخیر خان و جانان پور بجان سپار خان
 همچنین هر یکی را یکی از امرای حکم اشراف تعیین شده بودند تسلیم نموده خاطر از ضبط و
 شوق آن خود و پرداخته متوجه قدسی آستان گردود چون راجه بکر اجیت شنیده بود
 که در راه کوه ای است بوزن هفتده مثقال و کسری و لکه روپیه قیمت آن شخص
 شده بیانی که عادل خان با و تکلیف نموده بود و فرستاد عمل نیکو را به دست آورد
 بعد از استلام عقبه اقبال با دیگر نقایس و ثواب و ریشاد چون بخت پیشکش که همچنین
 میردگی که خطاب معتمد خانی سرفرازی داشت و جا داد اس دیوان بیوتات که
 بخت گرفتن پیشکش قطب الملک شتافته بودند با جواهر و صحر آلات و فیضان ای
 و اسبان تپاق که قیمت مجموع آن نیز پانزده لک روپیه می شد روانه درگاه و راجه

گردیدند و بهر یک از نام برده ها مبلغی از نقد و جنس خدمتگاری نمود چون فرستادای
حضرت جهانبانی گیتی ستانی پیشکش های بجا پور و گول کنده را با حجاب عادلخان
و قلمب الملک بر نگاه سلاطین پناه رسانیدند و خاطر اشراف شاه و لاشکوه از
منبسط و نسق صوبه دکن فارغ گشت صاحب صوبگی خاندیس و برادر حاجب بنگر
پرسه سالار خان خانان تفویض نموده شاه نواز خان پسر اورانیز باد و ازده هزار
سوار موجود خوش اسبه بقبضه ولایت مفتوحه و محال بالاگات مقرر داشته هر محل
را با بجا گیری از امرای صاحب جمعیت تنخواه نموده از جمله لشکری که در موکب اقبال
سعادت پذیر بودند سی هزار سوار موجود و مفت هزار توپچی پیاده در صوبه دکن گشت
بتاریخ روزه شنبه هشتم مهر ماه اکی سنه دوازده از جلوس های یون مطابق یا زدهم
شهر شوال سنه هزار و بیست و شش هجری در قلعه شادی زیاده ماند و ورود موکب مسعود
اتفاق افتاد و در آنک سعادیت ملازمت پدر عالی قدر بمبارکی و فیروززی نصیب
وروزی شد بعد از اجرای مراسم کورنش و احباب زمین بوسی بالای جهر و کطلبیدن
از غایت محبت و افراط شوق بی اختیار از جای خود برخاسته دوسه قدم پیش
نماده در آغوش عافیت گرفتند چنانکه از انجانب در ادب فروتنی مبالغه شده
از آن نظرات و رعایان و احترام افزوده نزدیک بخود حکم شستن فرمودند چون صبح
مقتضی گذرانیدن پیشکشها نبود درین روز یک هزار و پانصد روپیه برسم تصدق و صدقه
مملو از جوهر نفیس بمجاله الوقت معروض داشته فیل هزار تا که سر حلقه فیلا

پیشکش عادل خان بود بنظر اشراف اقدس زود در آورند و نگاه پنجشیر غلام
 اشاره شد که امری که در خدمت شاهزاده ممالک ستان سعادت پذیراند بترتیب
 منصب ایست نمایند نخست خانجیان فریبیوس نموده هزار مهر تدریجاً از جوار
 مرصع آلات بصیقه پیشکش معروض داشت سپس عبدالله خان سعادت بخود دریافت
 همه مهر و مهر و پیه تدریجاً بیدار از آن ممالک ستان بوس چهره
 سعادت برافروخته همه مهر و هزار پیه و قدری از جواهر و صوغ آلات پیشکش کرد از آنجمله
 نعلی بود بوزن یازده مثقال یک کله و پیه قیمت آن شد بعد از آن ممبر و دارا بجنان
 پسر خانجیان و سردار خان برادر عبدالله خان شجاع خان و دیانت خان و
 مستعد خان بخشی یعنی مولف اقبالنامه و شباز خان افغان و اوودی رام و کمنی
 سعادت زمین بوس و ریافتند پیش ازین بجلدوی فتح رانا منصب سی هزار ذوات
 و سبب هزار سوار بواب قدسی القاب محبت شده بودند چون بتغیر کن رایت
 غریمیت بافرشته خطاب شاهی ضمیمه سایر مراسم گشت اکنون بجلدوی این
 خدمت شایسته منصب سی هزار ذوات و سبب هزار سوار خطاب شاهجانی
 غایت شده و مقر فرموده که بعد ازین در مجلس بیست و نهم نشستن آنحضرت
 صلی قتل پنجم می نماده باشند و این غایتی است مخصوص شاه فلک شکوه
 که از زمان صاحبقران تا حال درین سلسله رسم نبوده و خلعت با چار قصب زلفیت
 و دو در گریبان و سر استین و حاشیه دامن و دراز یک کشیده و شیر مرصع با پرده مرصع

دو دم واریدگی و اشتغال و یا زده سرخ و دیگری شسته سرخ در غایت نفاست و
 آبهاری اگر تفصیل فیلان و دیگر نفایس پرواز و بطول می کشد قیمت مجموع پیشکش
 بست که روپیه شده و سواى این دو لکه روپیه به تور جهان بیگم و شصت هزار روپیه دیگر
 بیگمان گذرانیدند چون مکرر بعرض رسید که خاندوران پیر وضعیت شده تاب و قوت
 سواری که از لوازم حکومت کابل است ندارد و مهاجران را خلعت و اسب و قیل
 خاصه عنایت نمود و بجا حب صوبگی کابل فرستادند مقرر شد که حفظ حراست صوبه
 شش بهمدۀ خاندوران باشند

توجه موکب گیمان شکوه بصوب گجرات

چون خاطر قدسی مناسبت پیشکار فیلان بسیار در غیب و مایل بود و هرگز تماشای شکار فیل
 نگارده بودند و نیز تعریف ملک گجرات و شهر احمد آباد و تواتر متلع اقتصاد بود و راه
 جهان آماى چنین اتفاقا فرموده که سیر احمد آباد و تماشای دیدای شور نموده هنگام
 مراجعت که بهار گرم شود و موسم شکار فیل در سده شکارکنان متوجه دارا انخلافته باید شد
 و این غریبت صایب حضرت مریم الزمانی و دیگر بیگمان و اهل حرم را روانه کرد و آباد
 ساخته دریا زدیم آبان ماه دهمی سنه مذکور موکب اقبال بصوب ملک گجرات منصف
 فرمود و درینولا از روزنامه و قالی کشمیر بعرض رسید که در خانه ابرشیم فروشی و دوخته
 دندان دراز بوجود آمد که پشت تا کریم متصل بود و اما دست و پای هر یک جدا ازمانی نند

انده فوت شده روز جمعه بیستم دی ماه مساحت دیای شود نیم بارگاه و قبال گشت
 و در بارغ سلطان احمد حاکم کنیاپت که در کن رودی واقع است دو خانانه ترتیب یافت
 مقتصدیان بندر مذکور غریبها آمده است بمطربایون در آورده اند و آنحضرت خود برخواست
 سپهر را گرد نهاد و از ده روز توقف فرموده بسیر و شکار خوشوقت شدند و نوزدهم ماه مذکور
 دیات غریب بصوب احمد آباد ارتقا یافت و در دست چهارم کنارتال کارگریه
 که در سواد شهر واقع است محل نزول اردوی گیسان شکوه گردید و بستان و چمن مستوی
 مسور و گردید و چون فرار شاه عالم در سر راه واقع بود بدون روضه در آورده فاخته خواندند
 لیکن که یک لکده روپیه صرف عیالات این فرار فانیس الا نوار شده باشد سلسله ایشان
 بخندوم جانیان منتفی میشود و مردم گجرات را غریب اعتقاد بخضرت شاه است میگویند
 که کمرایه شاه عالم احیای اموات ببلکوپر پرست بعد از آنکه پدرش ازین منی آگاهی یافت
 مان آمده که تصرف در کارخانه آبی خلاف شرط بندیگست میدهند که امر وزیر فانیس
 ایشان است از خوبان موزکاه است فانیس جلالت پسر سیه محمد چه نویسم هر که بیدم
 انصاف بنگرد از شاه و جمال او بی دلیل و برهان اقرار بفرزند میبیر میکند مرصع
 بی چنان پیروی چنین بود پسری و شاه عالم در شصت و هشتاد و نین جهان فانی
 بهالم جاودانی شتافته با نجله روز شنبه تلخ بستان و نیم شهر مذکور مبارکی و فیروز
 داخل شهر آمدند و باوشند چنانچه تعریف این شهر شنیده بود بمطرب در زیاده اگر چه
 میان رسته باز از راه اولیوس رسیدن گرفته اند لیکن دوکان با در خور و صحت باز و ناسا خضر

این عمارات در زمان قطب الدین ولد محمد شاه شده و مقبره سلاطین گجرات
 برکنار تال در طرف پای شیخ واقع است دوران گنبد سلطان محمود سیکه و سلطان
 پسر او محمود شهید که آخرین سلاطین گجرات است آسوده اندلی اغراق مقبره شیخ مقامی است
 پر فیض از روی قیاس پنج لکه روپیه صرفت این عمارت شده باشد و اعلم عند الله
 روز دوشنبه غره اسفندارند ماه آبی از احمد آبا و بجانب مالوه منصفیت اتفاق افتاد
 درین راه پیوسته بتقاطعات رخسوقت بوده تا مقصده و هو دشریف فرمودند و درکنار
 آب می زمیندار سورت به جام بوسیله شاهزاده عالم و عالیان شاهجهان سعادت
 زمین بوس دریافتند چاه راس اسپ کچی برسم پیشکش معروض داشت نام احویات
 و جام لقب است کهرس که جانشین میشود او را جام گویند و این از زمینداران غده
 گجرات است بلکه ادرا جای نامی هندوستان است گلش بدریای شورتصل است
 پنج شش هزار سوار همیشه دارد و در وقت کار ده هزار سوار سامان میتواند کرد و در
 ملک او اسپ بسیار بهر سوار اسپ کچی در ملک گجرات و کچمه چو هزار و سه هزار
 خرید و فروخت می شود در ملک دکن بهر سوار و دولت هزارهون که چهار هزار
 ردیم و پنج هزار روپیه باشد بتلاش می گیرند و در همین تاسیخ راجه کچی نراین زمیندار
 ولایت کوچ که در اقصای بلاد بنگاله واقع است باسلام عبته خلافت حسین
 سعادت افروخته پانصد مهر ندرگند رانید از غراب آنکه بهاء الدین برقی انداز
 بچه لگوری با بزی بنظر اشرف و آورده معروض داشت که لنگور ماده بحیث خود را

بر دوست در سینه گرفته بر فرزند شاخ و ریحی شست و رویی ز قهر چنان بر سر گذاشت
 قلب لنگور داده رای بد و نودان مظلوم بچه را از سینه جدا ساخته بر شاخ گذاشت
 و خود بر زمین افتاده جان داد مقابل این حال بن بریدم و آن بچه را فرود آوردم
 بجهت شیر خوراندن نزدیک این بزرگم حق قفای بزرگوار و صبران ساخت
 فی الفور شروع در پییدن کرد و با وجود عدم جنسیت هر دو با هم چنان اهت گرفته
 که گویا از شکم او برآمده حکم شد که بچه را از قطر او نماند سازند و بزرگوار و بیانی و
 فریاد آغاز نهاد و بچه لنگور نیز بیجا می نمود و چندان ناله و فساد کرد که حاضران را بر
 حال او درقت آمد اهت بچه لنگور که بجهت شیر خوردن چندان مستعد نمی نماید و هر دو بچه
 بزرگان بچه لنگور غریب تمام دارد

آغاز سال سیزدهم از جلوس جهانگیری

شب چهارشنبه سوم بیع الاول سنه هزار و هشت و هفت هجری تحویل آفتاب
 جهانتاب به بن محل دست داد سال سیزدهم از جلوس آنحضرت بمباکی تفری
 آغاز شد درین روز مسعود و کین السلطنت آصفیان بمغیب پنجاه و هفت و سوار
 تاضیه سعادت با فرخت راجه جام با تمام قلمت با کثر شیر مرغ و خیل و دوایپ
 از اولیه خاصه سرفرازی یافت و هفت و هشت و نودین تاریخ میر حله از عراق آمد
 باستلام عتبه خلافت حسین و فرزند کتون محلی از احوال او و تم زده کلک و قلی

میگردد و میرزا عیان سادات پیاپیست نهش محمد بن بوده علم او ویرغی رانستار
 بود و منصب صدرات ارتضلع بخشیده صبیح خود را بقد از دواج او در آورده
 میر محمد بن پیش ازین چهارده سال بحال تباہ از عراق برآمده نزد محمد قلی قطب الملک
 شتافت و بواسطه میر محمد موسی مشهور که سالها در دولت قطب الملک بود و نوکر شد
 قطب الملک او را بمیر حجابی قطب ساخته از موافقت طالع مدار محاسن مالی و ملکی
 بقصد اقتدار و حواله فرمود تا محمد قلی در قید حیات بود حل و عقد امور بکاراگی میسر
 و گذارشته بدوام شرب و عیش و طرب مشغول بوده از دل نگرانی فارغ می زیست
 و چون محمد قلی در گذشت و نوبت ریاست بسلطان محمد برادر زاده او رسید نقش میرزا
 خوب نشست او باین مرد میسر از نصحت فرمود و دست طمع و تصرف از اموال
 و اشیای او کوتاه داشت و میرزا گول کنده بخدمت عادل خان پیوست و در آنجا
 نیز صحبت او در گرفت ناگزیر از عادل خان اجازت حاصل نموده پراہ دریا بولطین
 مالوف شتافت و در عراق شاه عباس را ملازمت نموده بنسبت میر رضی حسینی
 که مردم صاحب ثروت را در نظر امانی باشد مشمول عواطف شاهی گردید و در خدمت
 شاه پیشکش های لایق بدفاعت گذرانید مدت چهار سال بفرست و آب و روزگار سپری کرده
 میرزا خواہش آنکه در ملازمت شاه صاحب منصب عالی باشد و شاه را مطلع نظر
 اینکه بالتفات زبانی سرگرم داشته قفایمی که درین مدت فراہم آورده جذبہ اخذ کند
 چون میرزا یافت که حقیقت کاچیت ناگزیر ببلان زمان عبثه خلافت التبا آورده

مکر و خانیق مشتمل بر اظهار خواهش ملازمت و آرزوی خدمت ابراهیم شاه قلماس طلب
فرمان نمود حضرت شاهنشاهی فرمان عاطفه بنیان فرستاده آن گشته بادی حیرت
و ناکانی را بدگاه گیتی پناه طلب فرمودند و درین تاریخ سعادت زمین بوس دیار
مشمول مرام بکیران گردید و دوازده اسب سپیده نفور قماش و دو انگشتری یاقوت
برسم پیشکش مروض داشت بمنصب پانصدی و در لیست سوار سرفرازی یافت
روز یکشنبه دوازدهم فروردینی ماه آبی مروض سوار مضرب خیام فلک اقسام گردید
و بهر ضرسید که ازین منزل تا چراگاه نیل یک و نیم کوه مسافت است و از آنجوی
جگل و تراکم اشجار و راه پر نشیب و فراز عبور یک خیال مستندی نماید روز دوشنبه
سیزدهم با بعد و دی از بندهای مخصوص متوجه شکارگاه شد و پیش ازین جمع کثیر از پیادگان
آن سرزمین جگل را برسم قرغه احاطه نموده بودند و بیرون جگل در اندک فضا
حققی بر فراز دشتی از چوب سمبست نشستن پادشاه شیرگیر نیل شکار ترتیب داده
بر دخت های اطراف آن نیز بالارها برای نشستن و تماشای دیدن امر ساخته
بودند و در لیست نیل برپا کنند های مستحکم و بسیار از فیلیان ماده آماده داشته بر هر فیله
دو نفر فیلیان از قوم جهر که شکار نیل مخصوص آن طایفه است نشسته مقرب
شده بود که فیلیان محرابی را از اطراف جگل ساند و بجنوب ریازند تا تماشای شکار
آنها بر وجه دلخواه کرده شود و فضا را در وقتی که مردم از اطراف جگل در آمدند بنا بر
آنجوی دخت و تراکم اشجار سلسله نظام در هم گسیخت و ترتیب قرغه ساقط گشت

و فیلان صحرائی سیم بهر طرف دویدند و دوازده رخبر خیل از نزد او در حضور او شرف
 شکا شد ازین جمله و فیصل بنایت خوش صورت و اصل و تمام عیار بدست آمد و یزید
 و لا و رخا کا که از تغیر عهد بیگ خان کابلی بکومت کشمیر سرافراز گردید چون بعرض رسید
 که عبد الرحیم خان خانان غزل مولانا عبد الرحمن جامی را که این مصرع اذانت مصمم
 بهر یک گل تحت صد قاری باید کشید به تیغ نموده حضرت شاهنشاهی این مطلع را
 بدیده فرمودند بیت ساغری بدین دلداری باید کشید به ابر بسیار راست می بسیار می باید
 کشید به چون از شدت گریه و عقوبت به مردم محنت بسیار داشت و از بعد سافت
 تا رسیدن به دارالخلافت اگر روزگار بصورت و دشواری سپری می شد رای صواب اندیش
 که عقده کشای مشکلات روزگار است چنین تقاضا فرمود که ایام تابستان و موسم
 برشکال را در احمد آباد بگذرانیده بعد از انقضای ایام برسات متوجه اگره باید شد
 و باین غریمت صایب از مقام و هوو عمان اقبال بصوب احمد آباد معطوف گشت
 مقام این حال از عرض داشت منیان دارالخلافت بمباح جلال رسید که در مستقر
 سریر خلافت اثر و باطام هر گشته مردم بسیار تکف میشوند بنا برین فسخ غریمت اگره
 که با امام غیبی در خاطر حقیقت منظر هر چه تو افکنده بود مصمم گردید به مقیم اردوی مهبت
 ماه مطابق غره شهر جمادی الاول در ساعت مسعود و زمان نحو و مبارکی و غیر و زمره
 تزل سعادت در شهر احمد نگر اتفاق افتاد و از شدت گریه و عقوبت به ابر بسیاری در
 احمد آباد شایع شد و از اهل شهر و اردو کس نمائند که دو سه روز محنت تب و تاب

گشته باشد و از ایشان دوسه روزه تپ نصفت و مستی بجای مستولی می گشت
 که به به بناقل و حرکت قهقر تمام داشت اما عاقبت بخیر بوده و ضرر جانی کس نمیبید
 اقتضای حضرت شاهنشاهی نیز دوسه روز این نصفت اکشیدند و آن قدر آزار بوجود
 فیض ورود آنحضرت رسید که ماطقه از تقریر آن عاجز است در حیرتم که بانی این شهر را
 کدام لطافت و خوبی منظور افتاده بود که در چنین سرزمین بی فیض اساس نهاده و
 بعد از دیگران تراچه طوطا بوده که هرگز انایه را در بن خاکدان گذرانیده اند بواسطه
 سموم و زینش که آب در یک بوم گرد و غبار بجای که در وقت شدت بود و چو گشت
 دست محسوس نمی گردد و آتش بنایت زبون و ناگوار و دو خانه که متصل شهر
 جاری است غیر از ایام به سات پیوسته خشک می باشد چاه ها اکثر شور و تلخ و آلا می
 که در سوا و شهر واقعست بجا بون دو غاب شده مردم اعیان که بقدر رضاحتی
 دارند و رفاههای خود بر که با ساخته اید و در ایام باریگی اناب بامان معلومی سازند
 و اما سال دیگر از آن آب میخورند و مضرت آبی که هرگز هوا در و سرایت نکند و ماه برآید
 بهماننداشته باشد ظاهر است بیرون شهر بجای سیر و ریاضین تمام محراز قوم زار
 است و کسی که از روی زقوم زار و زو فیضش معلوم مصر عمه ای تو مجموع
 خوبی ز که است گویم و درینولا راجه بهمازه که از زمینداران معتبر ولایت گبرات
 است دولت آستانبوس دریا قته و و صد مهر بعینه تده و و هزار و پیه برسم نیاز
 و یکصد سب بطری سبکیش محروم داشت در ملک گبرات کلان تر ازین

زمیندار نیست لکش برپای شور پیوسته است بهمانند و جام از یک جلد اندوده است
 بالا تر بهم می‌رسند بحسب جمعیت و اعتبار بهار و از جام پیش است می‌گویند که
 بدین پنج یک از سلاطین گجرات نیامده اند سلطان محمود فوجی بر سر او فرستاده بود
 شکست بر فوج سلطان افتاد و عرش از هتک و متجاوز بنظر ورنی آید و از خود میگوید
 که نو سال دارم و حماس و قوای او فتوری زخته از مردم او پیری بمنظر در آمد
 که سوی ریش و بروت سفید شده گفت که ایام طفولیت مرا ای بهار و بخاطر دارد
 و پیش او کلان شده ام چون یکپند در خدمت بسر برده بنایت اسب خاصه فیل زر
 با ماده فیل خنجر مرصع و چهار انگشتری از یاقوت سرخ و زرد و نیلم و یاقوت زرد
 سرافرازی نمیشد و رخصت انعطاف از زانی فرمودند و رینولا بعرض اقدس رسید
 که قراولان بادشاهی یکصد و هشتاد و پنج زنجیر فیل از نو ماده در حوالی دهر و شکار
 کردند هتک و سه زنجیر فیل و یک صد و دوازده ماده قراولان شاهزاده بلند اقبال
 شاه جهان بست شوش زنجیر فیل نروسی و هفت ماده گرفتند درین تاریخ راجه
 بکر حاجیت که از عهد های دولت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان است و بیامن
 ترتیب و نوازش انحضرت بمرتب بلند ترقی و قناعت نمود و بالتماس شاهزاده
 جوان بخت با فوجی از بندهای بادشاهی و جمعی از ملازمان عبثه سلطنت مثل
 شبازخان لودی و هروی نراین ماده و راجه پتگی چند و غیره و دولیت سوار
 برق انماز و پانصد نفر توپچی پیاده سوای جمعی که پیشتر تعیین شده بودند بخدمت زنجیر

قلعه کاکره دستوری یافته بنایت خلعت و تشریف سرازگر دید و راجه تسبیح نمرود که ده هزار
روپیه قیمت داشت پیکش نمود

مرحمت موبک همایون از احمد آباد و بدارا خلافت اکبر آباد

روز مبارک شنبه بیست و یکم شهر یورماه انکی سال ۱۱۳ از جلوس جهانگیری مطابق بست
دوم رمضان سنه هزار بیست و هفت یجری ریات اقبال بصوب دارالخلافه اکبر آباد
ارتقاء یافت مقرب خان را که از صغیرن در خدمت حضرت شاهنشاهی سعادت
نیز بود و نظر حقوق خدمت عیال و طاعت امرای بی بی بی بی فرموده بصاحب صوبگی ولایت
همار بلند پائی بخشیدند بتاریخ شانزدهم دی ماه انکی پیش از طلوع صبح به سه گزشت
مکره همواره بخاری لشکر عمود نمود و در شرب یک گزشت پیشتر از شب دیگر مرئی
می گشت چون تمام نمود صورت حریبا پیدا کرد و هر دو سوار یک و میان گنده خمدار
مانند زهره پشت بجانب جنوب و روی بسوی شمال و منجمان و اختر شناسان قد و قفا
او را با سطرلاب معلوم نمودند که بیست و چهار درجه فلک را با اختلاف منظر سایه است
و برکت فلک اعظم متحرک و حرکت خاصه نیز با حرکت فلک درو ظاهر می شود چنانچه
در برج عقرب مرئی می گشت در اندک مدت برج عقرب را گذاشته میزان رسید
و حرکت غرضی جهت جنوب نیز در دو دانیان فن بخوم و کتب این قسم را حسر با
نوشته اند پس از آن شانزده شب که این علامت ظاهر شده بود در همان سمت

ستاره دیگر بر می گشت مرش روشنی داشت قناد و سه گردش و رازی نمود لیکن در هر
 دوم اسلام روشنی و درخشندگی نبود و این تارین آنچه در وصفت آباء و عمالک هند بر تو ظهور
 انگند با و خاعوت که هرگز و هیچ زمانی از از منته ماضی نبود و نشان نمی دهند و در کتب
 متبرکات هند ثبت گشته پیش از ظهور این یک سال اثر و با ظاهرا هر شد و تا هشت
 سال کشید و نیز در میان حضرت شاهنشاهی و نواب جانبانی گیتی ستانی شاهزاده
 جوان نبوت شاه جهان ابراب شورش و فساد مفتوح شد و هفت هشت سال
 در درگاه سبکال به ترتیب مجادفته و آشوب اشتغال داشت چه خوانا که بر نیته نشد
 و چه فاشا که خراب گشت و درین اواخر مرشد داشت بهادر خان حاکم قندهار بمیان
 جلال رسید که در لواحق و لشکر و ملوکات آن کثرت موش بعدی رسیده که از محصولات
 مدعی و سرور می دشتی و شری باقی نمانده بعد از محنت و تعب بسیار شاید ربح محصول بیست
 بر علیا در آید و چنین اوضاع و احوالات انگور را اثر نگذاشته بعد از آنکه میوه و غلات قریب
 و محرومانند بر و رومشان آوارا و محرومی عدم شده اند شب یکشنبه دوازدهم کابل ماه آفر
 مطالبی یا ندیم و یقعه منه مذکور در مقام دیو و در شبستان شاهزادگی ستان
 شاه جهان از دختر خسته اختر قدوه خوانین بلند مکان آصف خان پسر والا که قدم
 بر صحره و جود و تمام آن موله مسعود سلطان او رنگ زیب بر صفحه روزگار ثبت افتاد
 چون همواره او حین محل در و در و کوب مسعود گشت شاهزاده گیتی ستان جلالت از
 قبلانید بر تیب داده بود و قدوم نیست لزوم و اله بزرگوار خویش مسعود خلد برین نشاند

اینجا به خبر نعل برسم پیش مرورش مجلس فرودس نیز گردید از آنکه سخت ز غم و غل غبار
 خانه شد و در مجلس نیز از پیشکشهای ایشان قبول افتاد و در دو روز پیوسته در بار
 و چون بحوال ملک راندا و سنگ در دو کوب گیسان شکوه دست داد و کتور کردن پیر
 جانشین او بدولت زمین بوس حسین اخلاص نورانی ساخته مبارک با صبح و کن سورض
 داشت و در حال این حال خبری و کلام فرستاد سورض مل پیر راجه با سوسه با صبح
 رسید و بصل این احوال آنکه راجه با سوسه پیر داشت و سورصل اگر چه ببال از پیر
 کلام تر بود لیکن از بدنگال و آشوب طبی پر راز زده خاطر میداشت و بنا بر قوی
 پیر را از کوه انا هوار او بود پیوسته و حس میگذرانید و بعد از فوت راجه با سوسه
 یزید فرزند قایل نبود بحیثیت انتظام سلسله زمینداری و می گفت ملک این بدولت
 بنحیث راجی منصب و و نهاری سازند ساخته محال زمینداری پریش میگذارد
 از نقد و جنس که سالها اندوخته بود باین بی سادست ارزانی داشتند و همراه
 بی خان مجدست فتح قلعه کاکره دستوری یافت و چون کازم خندان بدشوار می
 بد و این بدنگال از صورت حال دریافت که عقوبت قلعه مقصود خواهد شد در
 هم ساز می و فتنه انگیزی و قاعده پر دو آورم از میان برگرفته با مردم مشارالیه
 باز دست و می حمت رسانید و مرضی خان نقش ادا بار از حضور احوال آن برگشته
 رخوا نه حکایت بسیار بدنگاه حال عرض داشت نمود و صریح نوشت که آنات
 دو تنواری از و جنات احوال او ظاهر است و چون مثل مرضی خان سرور و

باشکرگران و دران گوشه‌ستان بود به ترتیب اسباب فتنه و آشوب تیارست پر دخت
 ناگزیر بخت زو بقدری القاب جهان بائی گیتی ستانی شاه جهان بختی گشته عرض داشت
 نمود که مرضی خان تخریک ارباب غرض با من سود مژگی بهم رسانیده در مقام خراب
 ساختن و براندختن من شده مرا بصیان و بنی متمم داد امید که باعث حیات و
 سبب نجات این برگشته بخت شده بدرگاه والا طلب فرمایند هر چند برخن مرضی خان
 نهایت اعتماد بود لیکن از التماس طلب خود بدرگاه غبار شبیه بر حواشی خاطر و لغو آن
 نشست که مباد و مزاج مرضی خان تخریک ارباب فساد و بشورش در آورده و غور
 ناکرده او را متمم می ساخته باشد مجبلاً بالتماس شاهزاده بلند اقبال شاه جهان رقم
 عفو برچراغ او کشیده بدرگاه والا طلب فرمودند و مقارن این حال مرضی خان بچار
 رحمت الهی پیوست و فتح قلعه کانگره روزی چند در عهده توقفت افتاد چون این
 فتنه سرشت بدرگاه گیتی پناه رسید نظر بر ظاهر احوال او نموده بهرمان زود می شمول
 عواطف و مراحم پدید نیفت ساخته در خدمت شاهزاده بلند اقبال شاه جهان بهم کن
 رخصت فرمودند و بعد از آنکه ملک و کن تبصره اولیای دولت اید قرین دنا
 وسائل برانگیزه مقصدی فتح کانگره شد هر چند این بی سعادت را با دروان گوشه‌ستان
 راه دادن از آئین حرم و احتیاط دور بود و لیکن چون اقتضای این عهده دشوار
 بکلید بهت شاهزاده گیتی ستان حواله شد ناگزیر بار آورده اختیار ایشان باز داشتند
 و آن بلند اقبال فوج پسندیده از منصب امان و برق اندازان ترتیب داده او را

با محمد تقی بخشی خودتین فرمودند چون بمقصد پیوست با محمد تقی تیر آغاز قصوت و بهای طلبی
 نمود و در هر روزی خود را ظاهر ساخت و مکرر شکایت محمد تقی عرضداشت نمود و حتی که
 صبح نوشت که صحبت من با او راست نمی آید و این خدمت از خوشی نمی شود اگر
 سر دارد بگریز فرزند فتح این قلعہ بهلولیت میسر میشود ناگزیر محمد تقی را بجنور طلبید
 راجه بکراجیت را که از غمهای دولت ایشان است با فوجی از مردم تازه زور
 فتح قلعہ مذکور خضعت فرمودند چون این بی سعادت دریافت که زیاده برین حیل
 و تیر و پیش نمیر و تار سیدن راجه بکراجیت فرصت غنیمت شمرده نخست جمعی از
 بنده های درگاه را به پانزده آنکه بدستماخت یساق کشیده بی سامان شده اند خضعت
 نمود که بحال جاگیر خود شتافته تا آمدن راجه بکراجیت بسامان خود بردارند چون
 بظاهر تفرقه در سلسله جمعیت دولت خواهان را دریافت و اکثر بحال جاگیر خود رفتند
 و بعد و دی از مردم روشناس در اینجا ماندند قابو دانسته آثار بی وفای ظاهر خست
 سید صفی که در زمره سادات بارهیم بجزیه شجاعت و جلالت اختصاص داشت بچند
 پنجابزدان و خوشیشان پامی بهمت افشرد و شربت خوشگوار شادمانت چشید و بعضی
 بفرغمای کاری که پیرایه شیر مردان عرصه کارزار است آبروی جاوید یافتند و آن
 بی سعادت از میدان کارزار جمعی را برگرفته بیکجست سرای خود برد و جمعی از جانان
 پاسبان خود را بگوشه سلامت کشیدند و آن فتنه مرثشت دست تعدی و تجاوز
 دراز ساخته اکثری از پرگنات دامن کوه را که بجاگیر اعتقاد و له و لاله مقرر بود تا خست

از نقد جنس هر چه یافت متصرف گشته بر تزیین اسباب شورش پرداخت امید که بتازد
 کردار خویش را برقرار آید و نمک این دولت کار خود بکند و ریولاخان خانان سپه سالار
 باسلام عبده خلعت تاحیه سعادت نورانی ساخت هزار مهر و هزار روپیه بصیغه تقدیر
 گردانید و از پیشکشهای او آنچه پسند آمد یک لکنه نچاه هزار روپیه قیمت شد پس از آن
 چند آن دیرین خدمت را که میاسن عواطف و مراحم روز افزون جوانی از سر گرفته
 بود محمد و ابصاحب صوبگی ملک خاندیس و دکن سر بلند می بخشید و خلعت خاص باکم
 شمشیر مرغ و فیل خاصه با ما و فیل مرحمت فرمودند و شصت آن رکن السلطنت از اصل
 و انانافه هفت هزاری ذات و هفت هزار سوار شد و چون صحبت آن عمده الملک
 با لشکر خان راست نمی آمد عابد خان را بخدمت دیوانی دکن بلند پاگی بخشیدند روز
 مبارک شب بستم دی ماه آبی در کنار کول فتحپور رود و موب مسود اتفاق افتاد
 بحکم اشرف و در کول پیوند هفت کرده شد چون بعرض رسید که در شهر اگر عیلت
 طاعون با فراط کشید و کس بسیار دانه بر آورده و تلف می شوند بنا برین بتایخ بست
 و پیغمبر دیماه موافق غره صفر هزار و بست هفت پجری مسوره فتحپور بزدل ریایات
 جیانگشا آراستگی یافت و تقاضای این حال زیارت روضه غفران پناه شیخ سلیم خانی
 اشرف از دانی داشته اظهار نیاز مندی بسیار فرمودند یکی از اعظم آثار که در زمان
 دولت دخیل خلافت حضرت عرش آشیانی انار شد بر بانه بنظرون آمده این مسجد است
 و بی رواق عمارتی راست عالی از سیاحان روی زمین استماع یافته که مثل این

مسجد در پنج بلاوی از معموره جهان نیست عمارتش همه از سنگ و سفالیت صفاست
 یانته پنج لکه رویه از خزانه غامده خرق شده تا با تمام سیده و این مسجد مثل است
 بر دو دروازه کلان به فراز کوه طرف جنوب و اقصی درغایت ارتفاع و نهایت
 تکلف پیشطاق این دروازه ذریعه عرض و شانزده ذریعه طول و پنجاه و دو ذریعه
 ارتفاع دارد و بی و دویزه بالا باید رفت و در دیگر خور و ترازین رو بشرق واقع است
 طول مسجد از مغرب تا محض دیوارها دو صد و دو و دوازده ذریعه است از آن جمله مقصوره
 بیست و پنج و نیم ذریعه است و پانزده ذریعه و پانزده ذریعه گنبد میان است هفت
 ذریعه عرض و چهارده ذریعه طول بیست و پنج ذریعه ارتفاع پیشطاق است و بر
 دو پهلوی این گنبد کلان دو گنبد دیگر خور و تراست ده ذریعه در ده ذریعه په
 ایوان ستون دار ساخته اند و عرض مسجد از شمال بخینوب یکصد و هشتاد و دو ذریعه
 بمطراف نود و ایوان و هشتاد و چهار حجره است عرض حجره چهار ذریعه و طول
 پنج ذریعه و ایوان بطول ده ذریعه بعرض هفت و نیم ذریعه و در محض مسجد سوای مقصوره
 و ایوان در یکصد و شصت و نه ذریعه طول یکصد و چهل و سه ذریعه عرض است و بالای
 ایوانهای دور مسجد گنبد های خور و ساخته اند که در شبهای عرس و ایام متبرک که
 شیخ در میان نماده دور تا زار پیار چه ایوان میگیرند و از عالم فانوس مینماید و زیر صحن
 مسجد را بر که ساخته اند که در ایام برسات آب باران ملومی سازند و چون فتنه
 کم آب آب است بابل این سلسله و جواران و مستکفان این بقعه که پیوسته ملازم

این مسجد اندک تمام سال کفایت می کند و در مقابل دروازو کلان ریست شمال طیل
بشرق روضه شیخ است قدس سره العزیز میان گنبد هفت ذرع و در گنبد ایران
سنگ مرمره پیش آفرین خمر و سنگ مرمر ساخته و رعایت تکلف و مقابل این رفتم
بهست مغرب باندک فاصله گنبد دیگر واقع است که اولاد و عشایر شیخ در آنجا ساکنند

اسوانح اقبال فتح قلعه مور و دهر بیت و شکست سورجمل مقهور

تفصیل این محل آنکه چون راجه بکر حاجیت بدانند و دهر بیت سورجمل برگشته روزگار
خواست که روزی چند بسیر بر دشتارایه که از حقیقت کار آگهی داشت بنمن او
نپرداخته قدم جرات و جلالت پیش نهاد و آن مخدول اساقبت بیگانه سفت
پای او باز قایم داشت بلور زم قلعه داری بهمت گماشت و باندک نزد و خورد
کس بسیار کشتن داد و راه آوارگی سپرده قلعه سور و دهری که اعتقاد قوی آن
برگشته نبخت بودی محنت و تعب هر دو مفتوح گردید و ملکی که ابا عجب در تصرف داشت
پنی سپر عسا کر اقبال شد و آن گشته بادی ضلالت و ادبار بحال تهاه پناه بکریه
دشوار برده خاک مذلت و خواری بر فرق روزگار خویش نیخت و راجه بکر حاجیت
ملک ادرا پس پشت گذاشته بهتاقب و دشناقت چون نوید این فتح نبسات بحال
رسید بکله و س این خدمت شایسته نقاره براجه مرحمت شد و از غریب آنکه
سورجمل مقهور برادری داشت جی کرن نام چون حضرت شاهنشاهی اورا خطاب
را بگی و مرتبه امارت بلند مرتبه ساخته ملک پدرش را باز و سامان که از زمانه پیش

بی سیم و شریک بشمار ایله از زانی داشتند بخت مردمانت خاطر او بگفت سنگه تا که با برادر
 نیز سازگاری نداشت منسوب قلیلی مقرر نموده بصوبه بنگال که سیل فرمودند و آن بیچاره
 و دراز وطن در غربت و بیگاری بخواری دشمن کای گزیده استغنا بطیفه غیبی داشت
 تقصیر ابطال او چنین منقید پشیمت و آن برگشته بخت تیشه بر پای دولت خود
 زد و اگر بگفت سنگه را سرعت هر چه تمام تر برگاه و الا طلبه اشتند خطاب را بگلی
 و منصب هزاری ذات و پانصد سوار سوار ساخته بست هزار روپیه و خنجر مرصع و سپه
 و فیل و محنت فرموده نزد راجه بکر حاجیت فرستادند

آغاز سال چهارم و هم از جلوس مینت مانوس جبالگیری

روزها یک شبیه چهارم شهر ربیع الآخر هزار بست و بیست هجری خورشید جان افروز
 به برج محل درآمد سال چهارم و هم از جلوس مینت مانوس آغاز شد درین روز شانزده
 گیتی شان شاه جهان که غره ناصیه مرادات و فروغ جبهه سعادت است جشن عالی
 ترتیب داده و پنج تن تخت روزگار از نقائیس و نواد هر دیار بر رسم مشکیش معروض
 بساط اخلاص گردانیدند از آن جمله یاقوتی است بست و دو سرخ و درنگ و
 آب و اندام تمام عیار است یک لکه و دو هزار روپیه قیمت شد دیگر تعلیت قلیلی
 قیمت آن چهل هزار روپیه و دیگر شش دانده مرادیه سلطان که یکی از آنها یک
 مانگ و هشت سرخ و زن و وار و کلای ایشان به بست به پنجاه روپیه و اما در آباد
 امینان نموده اند و پنج دانده دیگر بیست هزار روپیه و یک قطعه الماس که میز شده هزار

روپیه بها و از زمین پدید که مرتب باقی بماند شیر و زر گر خانه ایشان با تمام رسید و اگر چه در
 آن که بومی تراشیده و بکار برده و اندر چاه هزار روپیه قیمت برآمده و از تصرفات آن
 برگزیده دین و دولت که تا حال در عهد سلطنت سیج کی انپادشاهان نشد و تانایان
 از طلا و نقره و یک حجت تقاره مرسل نوزاد از طلا و هم کور که و تقاره و کنا و سرنا و غیره
 و آنچه لازم تقارخانه پادشاهان نوی شوکت است تمام از نقره ترتیب داده و هم
 بهشت و خنجر از روپیه برآمده و دیگر شصت سواری خیل که با حطلاح اهل هند بود و گویند
 از طلا ساخته بسی هزار روپیه مرتب گشته و دیگر دو زنجیر خیل بر نادی زنجیر ما و که الملک
 برسم شیکش فرستاده بود خیل اول با ساز طلا و دوم با ساز نقره و از پارچهای نفیس
 گجرات که در کراک خان پادشاهی ترتیب فرموده بودند اگر خفیل مرقوم گردد و بطل
 می کشد القصة قیمت مجموع شیکش قریب پنج لکه روپیه شد و دین تارنج خبر فوت
 شاه نواز خان خلیف سپه سالار خان خانان رسید جوان و جمیع ورشید و عالی قنطرب بودند
 در غصه و جوانی و دولت شیشه شراب گشت و از آفت مصاحبان خوش آمد پر
 می گساری او با فراط کشید همیش بلند پرواز و نگاهش در سیر و شجاعتش با تدبیر تمام
 بود در ضبط ملک و انتظام سپاه عدیل و نظیر خود داشت و با این همه خوبی اگر کم
 و بد لباس بود چون خان خانان به پیران پور پیوست گرامی فرزند را بنایت نزد
 و زیورین یافته بداد و معالجه پرداخت بعد از آن روزی چند صاحب فرارش گشته
 بر بستن تران انقاد هر چند اطباء تدبیرات و معالجات بکار بردند سودمند نیامد

زمین گرانای رخت زنده گانی ازین خاکه ان ظلمانی بهر شکله و جادوئی نشید و دانست
 که نه بود که ای روزگار سپهر مرده نقد حیات و باخت این در نقد بر خاطر حق شناس
 حضرت شاهنشاهی محنت گران آمد در اسب خان را منصب پیمیزی ذات و سوله
 مرفوزانی بخشیده خلعت با شمشیر مرص و اسب و فیل و حمت نموده یکای جوارش
 بر داری صد برادر و احمد بکر نخست فرمودند مقرب خان اما عدم استعداد و تهاق
 مرداری از حق شناسی و نقد وانی نظر بر سبقت بندی و خدمت نموده بعدا صبح بگی
 نه و بهار مرفوزانی بخشیده خلعت و فیل و اسب و خنجر و پانزده هزار دویست و بیستم
 نایت شد درین و لا شاهزاده سلطان پرویز انا که آباد آمد و بهیچ و دستا خلافت
 ین اخلاص نورانی ساخت ماهر کلیان زمیندارین پرورد خدمت شاهزاده
 دولت باریانت رشتا در بنیر فیل و یک گاه دویست نقد پیشکش مرص داشت و قطار
 بن حال شاد و یک خان که بختاب خان دوران ممتاز بود بنا بر کبر حسن و ضعف
 نیا گری استعجاب و حضرت شاهنشاهی آن ویرین خدمت ماکا سیاه
 ایش ساختند بگفته خوشاب ماک از جاگیر قدیم او بود و هکتا دویست هزار دویست و بیست
 وجه در خرج احوالیت فرمودند و پسران او را و خورا مستند و هر یک منصب و
 یر حمت شد درین نامش خیر خوست سوره سنگه نیر و مال و یور سید که و کن
 ای طبعی خبت هستی بر بستگی سنگه پیر او را بختب سه هزار دویست و دویست
 او خلعت و بگی فرق خوت برافراختند و نیلا حکم شد که از اگر دمالا بود بر سر کرد

بیل بسازند که علامت کرده باشد و در پهلوی بیل سوم چاه آبی که مسافران از تابش
آفتاب و تشنگی محنت و محسوس نکشند و مانند حیایان و در سینه درخت نشاند

نخستین روایات جهان کتاب سیر کشمیر

روز شنبه مبارک بخت و چهارم همراه در ساعت مسعود و زمان محمود که مختار باب
تجسیم بود و بنرم سیر کشمیر نخست موبک منصور اتفاق افتاد لشکر خان را بمر است
دارا خللا که گذاشته خلعت باختر مرغ و اسب و فیل و علم و نقاره باد و حرکت شد
و روز مبارک شنبه به شهر پرنه مترا مور و اردوی گیبان شکوه گرد و حضرت شاهنشاهی
به تماشای بندر ابن و تجمانیهای آنجا تشریف بردند در عهد سلطنت حضرت عثمان
امرای راجپوت به تمانبای عالی بیل خود ساخته اند و از بیرون بر تکلفات افزوده
لیکن از درون چندان شیرک و پرستک خانه کرده که پنهان آن سر بیرون نمیتوان
در آورد و ازین منزل شاهزاده پرویز به صوبه الہ آباد و محال خویش دستوری یافته
عنان معاودت مطوف داشت و با وراق سابق احوال گسائین اجداد و پد
که در وین گوشه انزو اختیار کرده بود و مر قمع گشته درین بلا از او صین به تهر که از
اعظم معابد هندوست نقل مکان نموده بکنار دریای چین بآمین دین خویش
نزدان پرستی میکرد حضرت شاهنشاهی خلعت کده او را بنور قدوم سعادت لزوم
روشنی بخشیده و دندان متد و خلوت صحبت مستوفی داشتند چون مدت جشن خسرو
بطول کشیده بود و در میان اعظم از جانب او بسیار نگارانی خاطر داشت و بتقریر

در یافت که سخن او در بطن اقدس اثر تمام می بخشد یا وجود نصیب دین داری که شست
 او به آن مجبول بود بی اختیار تنها از خویش و بیگانه تر و دور افتاده باب خلاصی خسرو
 بنجسوع وزاری اتماس نمود باز که حضرت شاهنشاهی جلالت ادشافت
 بهجت خلاصی خسرو و فرمای تحقیقانه معروفش داشت و دل آنحضرت را بهر و
 مهربان ساخت و مجد و انقوش جرایم آن بی دانش کوتاه اندیش بر لال عفو
 شست و شویافت به آبیاری رحمت غبار خجالت و زلات از انصاف احوال او
 ز دوده از قید برآورد و ندو حکم شد که بگوشش می آمده باشند روز مبارک شنبه بست
 نعم آبان ماه دار السلطنت دبی پرورد و موب اقبال آراستگی یافت و بست و یکم
 آور ماه پیکره کرانه که وطن مقرب خانست معسکر دولت گردید بی تکلف جانی
 خوش آب و هوای پیش بنایت قابل مقرنجاں بلغ عالی ساخته انبه پاکه و بلغ
 او بشو و در تمام هندوستان تغییر خود را در دوزخ و گجرات و ملکهای دور دست هر جا
 تعریف انبه شنید تحم آنرا آورده درین بلغ نشانید و بنایت خوش شده دیوار
 پنجه که بر دور آن کشیده یکصد و چهل بیگه است خیابانها را فرش بسته و در میان
 بلغ حوضی ساخته طول و وسعت و وسعت و وسعت و در میان
 حوض صفه ماهتابی بسته و در حوض مربع ساخته از درختهای گرم سیری و سرد سیری
 اکثر دین بلغ مهست حتی نهال پسته نیز شده سردای خوش قد باندام دارد روز
 یکا یک شنبه دوازدهم دی ماه در سرهند منزل شد چون در شکوی اقبال شاهزاد

گیتی ستان شاه جهان گرامی فرزندی قدم بعمره وجود نهاده بود روز مبارک شنبه
نوزدهم جشن عالی ترتیب فرموده بقیافت حضرت شاهنشاهی و حضرت عالیات
پرواخته و شکیش عالی کشیدند از قشایم نقایس و نوادر آنچه پسند آمد و یکپیکر
همی هزاره و پیه قیمت شد و چهل هزار روپیه بوالده های خود گدازیدند و بر لب آب بسیار
جشن پاوشا هزاره بلند اقبال آشنای یافت و راجه بکر باجیت که قلعه کانکره را محاصره
داشت بجبهت عرض برفت مقاصد برگاه آمده بدولت زمین بوس فرق غارت برافراشت
چون پیش نهاد خاطر اقدس سیر و تماشای بهار کشمیر بود و از رفتن لاهور فرصت از دست
سیرت حضرت جانبانی گیتی منانی را بدیدن عمارات لاهور فرصت فرمودند و راجه
بکر باجیت بعنایت خلعت و خنجر مرغ و اسب خاصه سرفرازی یافته بمحاصره قلعه کانکره
عنان مرجعت مطوف داشت دوم بعین ماه باغ کلا نوز بود و موکب مسعود آهنگ
یافت و دین گل زمین حضرت عرش آشنای انام الله برهانه بر تخت سلطنت او درنگ
خلافت جلوس فرموده اند روز مبارک شنبه سوم ماه خان عالم که نزد شاه عباس بطحی گری
رفته بود از ایران آمده بدولت میهن بوس سعادت اندوخت و معروض داشت که زبیل بیگ
بطحی شاه بامر رسیده که مصوب او را رساله داشته اند متعاقب خواهد رسید از اتقائی که شاه
بخاندا لم داشت اگر بشیر و لب طر قمر زده کلک سوارخ نویس گردد و سواد خوانان
صفحه روزگار حمل بر عراق خواهند فرمود همچو در محاوره است خان عالم را جان نام خطاب
می فرمودند زمانی از خدمت خود جدا نمیداشتند بحسب اتفاق اگر روزی با شی لفر دست

در کلبہ خویش خواستی بسر بردی نگاشت بنزل او تشبیت آورده عواطف و مهربانی برپایه
برتری نهاد نفس الامرائه که خفا لم این خدمت را بشایستگی حسن انجام بخشید چون
از خدمت شاه رخصت شده بیرون شهر نزل گزید شاه خود بشاییت آمده عذر را
خواست از نقایس و نوادر که خان عالم آورده و بهترین تنهای او تواند گفت مجلس نصیر
جنگ صاحبقران گیتی ستان است بر انقش خان شبیه آنحضرت دادلا و امجاد و امر
غلام که در آن جنگ بعبادت همراهی احصا ص داشتند کشیده وزیر هر صورت نوشته
که شبیه کمیت و این مجلس مشتمل است بر ولایت و پهل صورت مصور نام خود را خلیل
شاه رخی نوشته کارش نهایت پخته و عالی است و قلم استاد بهزاد مناسبت
مشابست تمام دارد اگر نام مصور نوشته بودی گمان می شد که بهزاد باشد و چون بحسب
تاریخ از بهزاد پیشتر است اغلب ظن آنکه بهزاد از شاگردان اوست و بروش او مشق
کرد و درین تاریخ طالب آملی بخطاب ملک الشعر خلعت امتیاز پوشید این چند

بیت از دست ابیات

ز فارت چنت بر بهار منت داشت	که گل بدست تو از شاخ تازه ترمانه
لب از گفتن چنان بستم که گوئی	و مان بر چسبده زخمی بود به شد
دولب دارم یکے در نئے پرستی	و گر در غنچه خواهشایستی

مقامن این حال سلطان قمی رباعی گذرانید باغی

آری که تر از ظرف و امان ریزد	آب از رخ سحر سحر سلیمان ریزد
------------------------------	------------------------------

از خاک درت باستان بستانند | اندی غم بقیمین شادمان ریزد

درین وقت را هم قبل نامه رباعی بابا طالب و صفائی که از آن جنس سخن بود و در پیش
بنایت خوش و آنحضرت بخیط خاص دریا صفت خود ثبت فرمودند با سس

از هم بپسنداق خود چشانی که چه شد | خون ریزی و استین نشانی که چه شد
ای فاضل از آنکه تیغ حبه تو چه کرد | خاکم بستان تا بدانی که چه شد

بابا طالب و عصفوان شباب لباس تاج و قلعه روی از پاپان برآمده بسیر رسیان
گذارش بکثیر افتاد و از زناست جا و لطافت آب و هوا دل نهادن ملک شده
توطن و تامل اختیار نموده و بعد از فتح کشمیر بخدمت حضرت عرش آشیانی انار الله برآمد
پیوسته در سلک بندای درگاه و خنم گشت و در اواخر سلطنت حضرت شاهنشاهی
که من عرش از صد درگدشته بود و در گذشت از غریب آنکه در پرگنه دولت آباد و قهر و عباد
بنظر آمد باریش و بیروت انبوه فلک هرش برادران مشبه را از یک قبضه شیشه و دریا
سینه هم موی انبوه اما پستان ندارد و بچندی از عورات اشارت شد که در گوشه برده
کشف سترا نموده حقیقت را مروض دارند و با دقش باشد ظاهر شد که از دیگر عورات
یکسر مو تفاوت ندارد و غرقا مقصد اند ماه و پرگنه کمری بنشاند شکار قمره توجه فرمودند
بهتاد و یک قوج و سی چکاره شکار شد چون مرابت خان مدتها از دولت حضور
محروقی داشت فرمان شده بود که اگر از شوق آن کوستان خاطر پیدا شده باشد
جریده آمده ملازمت نماید درین پنج هشتاد و سه خلافت فرق غرت برافراخت

خانانم منصب پنجزاری ذات سه هزار سوار و هزار شتر چهارم سفندارند ماه ظاهر قاصم
رستاس بنیم اردوی گیمان پوی گشت عرضداشت دلاورخان حاکم کشمیر فیروز بخش
فتح کشوارا بد فرمان مرحمت عنوان با خلعت و خیمه مرغ فرستاده محصول یکساله
ولایت بقیه به بانام آن پسندیده خدمت عنایت فرمودند چهارم ماه مذکور قاصم
باباسن ابدال محل نزول ریایات جلال گردید

روز چهارک شنبه شانزدهم جشن وزن قمری ترتیب یافت سال
پنجاده و سوم از عیدهای یون حضرت شاهنشاهی آغاز شد

چون درین راه کوه و تپه و شیب و فراز بسیار بود یکده عبور شکر منصور شکر زنده
مقرر گشت که مریم الزبانی و دیگر حضرت عالیات روزی چند توقف فرموده با سواران
قطع مسافت نمایند و امثالده و له اتفاقانی صادق خان بخشی دارا دست خان میرسان
با عجله بیانات و کارخانبات برود عبور نمایند و زارتم و خان اعظم و جمعی از بندگان
براه پونج دستوری یافتند و موکب اقبال جریده با چندی از منظوران بسیار منت
فرمودند درین تاریخ خیر فوت مانا و سرنگر رسید حکم شد که ساجه کشن داس فرمان مرحمت
عنوان با خطاب مانائی خلعت و اسب و قیل سمیت کنه کن برود مراسم سمیت
و تفریت بتقدیم رساند است و یکم ماه مذکور در موضع لکلی نزول موکب اقبال اتفاق
انما دما بت خان مابنایت خلعت پوستن و اسب و قیل سواران ساخته بخیرت
پیشکش خصت فرمودند درین منزل لکلی بنظر درآمد که زبان از تفریت آن قاصد است

لیکن سرخ آتشین بزرگ گل انار و بعضی بزرگ شمشاد و بزرگ انار و سبزه گویا چند گل هفتی را
 بیک و گردسته بسته اند و خوشتر از درخت نرد و لوکلان تر مشهور و گلهایش سرپایه
 درخت را فرو می گیرد و برگ گلش اندکی ترش دارد و درین دامن کوه بقیه خود را بسیار است
 و رغایت خوشبوی رنگش از بقیه باغی کمتر است شب بستان و دوم باران شده و
 هنگام بحر برسد بارید چون اکثر راه آهرا پس بود از باران لغزشی بمرسانید چاره ای
 لاغر جانقا و پرتماست و بستان و پنج زنجیر قیل از سر کار بادشاهی تصدق شد از
 افرایض و دنیا بهجت باران و سر باد و روز مقام فرمودند و بستان و سوم سلطان حسین
 زمیندار یکی دولت زمین بوس دریافت درین منزل درخت شمشاد و نرد و الو صحرای
 شکوفه کرده سراپا گرفته بود و درخت بای صنوبر جوان دیده را سیلاب نظاره می ساخت
 و لایت پکلی سی و پنج کرده در طول و بستان و پنج کرده در عرض است مشرق رویه
 کوستان کشمیر و بر سمت مغرب آنک بنارس در جانب شمال کوه کشنور بطرف جنوب
 کوه پنج از ضافات کشمیر است و زمانی که صاحب قران گیتی ستان فتح هندوستان نموده
 بدارالملک توران عمان اقبال مطوف داشته اند این طایفه را که ملازم رکاب نصر
 نصاب بودند درین حدود بورت رحمت نموده گذاشتند میگویند که ذات فاطمی است
 اما شخص نمیدانند که در آنوقت کلان تر اینها که بوده و چه نام داشته الحال خود را بهی
 شخص اند و بزبان حیان منکرم و تحقیق مردم و ستور نیز ازین قیاس باید کرد و در زمان
 حضرت عرش آشیانی شاه رخ نامی زمیندار و متهور بود و درین تاریخ بنام سپهر او

اگر چه با هم نسبت نوشتی و پیوند دارد لیکن شایسته آنست که لازمه زمیندار است پیوسته بر سرحد و حلقه
 و اینها همیشه دولت خواه آمده اند چون بعضی رسید که چند منزل پیشتر آبادانی کمتر دارد و غله
 که با ردوی مقررین کفایت کند سامان نمی شود حکم شد که پیش خانه مختصر بقدر احتیاج
 و کار خانوات ضروری همراه گرفته فیلان را تخفیف دهند و سه چهار روز از دقت بگیرند
 و خواجه ابوالحسن میر بخشی با سایر مردم چند منزل عقب می آید به باشد بستان و پنجم از پل
 رودخانه من سوکه عبور اتفاق افتاد این آب از میان کوه که بامین ولایت بدخشان
 و تبت واقعست برآمده درین منزل دوشاخ شده و مقصدیان پیشانیه عالی بحسب عبور
 لشکر منصور و پل مرتب ساخته بودند یکی در طول هنر و ذرع دوم چهار ده ذرع و در
 مطن هر کدام پنج ذرع و طریق ساختن پل آنکه درخت ای کلان بر روی آب می انداختند
 و هر دو سر آنرا بسنگ بسته استحکام میدهند و تخته چوبهای سطر بر روی آن انداخته
 پنج و طنا بها قوی و مضبوطی سازند باندک مرتی سالها بر جاست فیلان را پایاب
 گذرانید و سوار و پیاده از روی پل عبور نمودند روز مبارک شبته بستان و ششم برکن رود
 خانه کشن گنگا منزل شد و در روز قبل ازین حکم شده بود که ماتم اقبالنامه پیشتر شناخته
 بستر زمینی که ارتفاع و امتیاز داشته باشد بحسب جشن نوروز امتیاز نماید اتفاقاً در آنظر
 رودخانه مذکور پیشته بود واقع مشرف بر آب سبز و خرم بر فراز آن سطح پنجاه ذرع که گوئی
 کار فرمایان قضا و قدر بحسب چنین روز میا داشته بودند جشن نوروز جهان افروز
 بر فراز آن آستلی یافت چون حضرت شاهنشاهی مبارکی و فرخی تشریف اندانی

فرمودند مورد و کشین و آن سرین گشت

آغاز سال پانزدهم از جلوس اشرف جهانگیری

روز جمعه پانزدهم شهر رجب الاول سنه هزار و سیست و نه هجری تحولی نیر اعظم شرف خانه محل
اتفاق افتاد بلب آب رودخانه کشن گنگا جشن نوروز برپا نمودند اما سنگی یافت
سال پانزدهم از جلوس همایون آغاز شد ازین منزل تا کشمیر پهنه چهار ماه برکنار و بیابانست
بهست است و دو جانب کوه بلند دارد و از میان حده آب در غایت تنگی بر چرخ و ش
سگید و هر چند قیل کلان باشد نمی توان پای خود را قایم ساخت چون این گنگا
را بغایت تنگ و تند و دشوار نشان میدادند از هجوم مردم عبور بصوبت و رحمت میسر
می شد بکترین بنده حکم فرمودند که فردا وقت کوچ درین منزل توقف نمایند و غیر از کشتن
چندی از خدمتگاران ضروری هیچ تنفسی را نگذارند که در کاب سعادت کوچ کند حتی
خسر و خاتمان و خان عالم دیگر بندهای اردو را یک منزل در تقای می آورده باشند قضا
خیمه و جگه این حقیر را پیش از حکم روانه منزل ساخته بودند بر ساعت بیروم خود نوشتم
که در باب من چنین حکم شده شما بهر جا رسیده باشید توقف نمایند فرودم فقیر این خبر را
در پای کتل بلباس شنیده و آنجا پیشخانه را استاده ساخته از انبساط طالع این
نیازمند نگه بون موکب اقبال قریب منزل فقیر رسید برفت و با آن و زعد و صاعقه
شد حضرت شاهنشاهی باطل حرم سواره می آمدند نور جهان بیگم و سائر بیگیان
و خردمان در خدمت آنحضرت سعادت پذیر بودند و غیر از آنجا سراسر چند دیگری

در آن نزدیکی با نداشت از شدت برفت و باران و صدای رعد مزاج اقدس شخص و
 مشوش گردید هنوز یک میدان ملی نشده بود که دایره فقیر نمایان گشت ظهور این مسیحا
 از اتفاقات غیبی شمرده با حضرات عالیات در منزل این فدوی فرود آمده آن آشوب
 برفت و با محفوظات شستند و از وفور محبت و ذره پردازی حکم طلب کترین شده
 از اجتماع این نوید جان بخش سرانپا ساخته در عرض دو ساعت خود را با تسلیم عبثه
 خلافت سر بلند ساخت و بزبان حال این بیت را خواند بیت آمد خیالت نیم شب
 جان دادم و گشتم غفلت و نجلت بود و ویش را همان چوبی که در رسد و آنچه در بساط
 بود از نقد و حبس و ماست و ناطق تفصیل داده بر رسم مشکبش و پای انداز محرومند داشت
 همه را باین غلام بخشیدند و فرمودند که متاع دنیا در چشم محبت ما چه نماید بخواهر اخلاص
 بیاسی گران خریداریم الحق این اتفاق از اثر اخلاص و تائیدات طالع اوست
 که شل سین بادشاهی با اهل حرم خود یک شبانه در صفخانه او براحات و آسودگی بسر برد
 او را در امثال و اقربان بلکه اهل جهان چنین سرافرازی روزی شود و نیز از تائیدات
 غیبی آنکه خیمهای متعدد و مغروش و جامه خواب مصالح با و چرخانه و اسباب آلات
 ضروری آنچه سر کار اهل دولت را در غور باشد تمام رسیده بود حاجت بجا ریت طلبی
 تشنه چندان سیلاب کشید که بنادمان حرم سرای غرت و بند های که در کاب دولت
 سعادت پذیر بودند کفایت کرد و روز سه شنبه پنجم در موضع کنه ای نزول موبک منصور
 اتفاق افتاد و سر و پای که پوشیده بودند بکترین بند با محبت فرمودند و منصب

این فدوی از اصل مضافه هزاره پانصدی ذات و سوار حکم شد و درین روز خبر رسید که
 سرب خان پسر مرزاسم خان در آب بهت غریق بجز تماگشت و تخیل این اجمال
 آنکه او یک منزل عقب می آمد و رستی جوانی و نشاء شراب بخاطرش رسید که بدید و آنکه
 غسل کند با آنکه آب تند میرفت و خرنگهای عظیم داشت و بعدی نمر دیو که پادشاه و این
 تندر تمام داشت و آب گرم محبت غسل میا بود هر چند مردش مانع آمدند و گفتند که
 درین قسم هوای سردی ضرر دارد چنین دیوی زخاره خوشخوار که قیل مست را می غلطاند
 و آمدن از آئین حرم و احتیاط و راست برفت آنرا مقید نشده اند آشوبستی و غرور
 جوانی باعث و شناوری خود با یک نفر خدمه و یک کشتی گیر که آنها نیز در فن آب بازی
 بی نظیر بودند بر فرازنگی که بر لب آب بود برآمده خور و میان بیابانداخت و بجز واقعات
 از ملاطم اسواج نمی توانست خور و جمع ساخت افتاد و همان وقتین همان کشتی گیر
 بهزار جان کندن خود را با سهل سلامت رسانید مرزاسم را غریب تعلقی و عیب محبتی
 باین پسر بود و در این پنج از متاع انجیر جانگاه و فراش جامه شکیبائی چاک زده بیتابی و خطر آب
 بسیار ظاهر ساخت و با جمیع متعلقان لباس ماتم پوشیده سرو پا برهنه متوجه ملاصت
 گردید و باز سوز و گداز اندازش چه نویسد اگر چه مرزا دیگر فرزندان هم داشت لیکن پیوند دل
 باین فرزند داشت و شش بست و بیخ بود و در بند و ق اندازی شاگردشید پدر بود
 سوار فیل انوب می داشت و دیوش بکرات اکثر اوقات حکم می شد که در پیش فیل خا
 سوار شود و در سپاهگری بنایت چسپان بود چون آنکه گلهای گذشته در موضع هشیا منزل

شهر محراب و چمن چمن شگفته و انواع ریاحین از ترکس و بنفشه ارغوان نه در گل های خوب
که مخصوص این ملک است بنظر آمده و درین منزل آیشای بر سر راه واقع است
بنایت عالی از جای بلند می ریزد و نمود جوشی دارد و درین راه اگر چه آبشار بسیار بنظر
آید اما لیکن درین آبشار ممتاز و مستثنی است روز دیگر باره موله منزل شد باره موله
از قصبه های مقرر کشمیر است برب آب مبت واقع است جمعی از سوداگران کشمیر درین
قصبه توطن گزیده مشرف بر آب منازل و ساجد ساخته اند و مرفه الحال رونگار بسیار
پیش از در و در و کب و کبیت جوهر کثیری از نیک بکشتی با آراسته درین مقام میباشند و بودند
چون ساعت درآمدن شهر بنایت نزدیک بود فی الفور خدمت آنحضرت بکشتی با
نشسته متوجه شهر شدند و درین روز دلاور خان کاکر حاکم کشمیر در کشتوار آمده باستلام
عبیه خلافت سعادت اندوخت و بمواطف روز افزون شاهنشاهی و گوناگون نوادش
خلل آگهی و از خدایان یافت این خدمت را پسندیده و تقدیم رسانید از شهر کشمیر
بمسوره کشتوار شصت کرده مسافت پیچیده اند و تفصیل فتح کشتوار آنکه در هم شهر پور ماه
آبی سه چهارده از جلوس والا دلاور خان باوه نیز از نفر سوار و پیاده جنگی غنیمت فتح
کشتوار پیش نهاد مبت ساخته و حسن نام پسر خود را با گرد علی میر بجز بجا نطقت شهر و حرات
سرحد با مقرر داشت و چون گوهر چک والی چک بدعوی وراثت کشمیر در کشتوار و کان
نواحی گشتوار و بیضالالت و ادبار بودند بهست نام کی از برادران خود را با جمعی در مقام
دلسو که متسل کتل تبال واقع است بحببت احتیاط گذاشت و از منزل مذکور

تقسیم افواج نموده خود با فوجی براه نکل پورشتافت و جلال نام پسر رشید خود را با لشکر
عرب و علی ملک کشمیری و جمیع ازبندهای جلالگیری را در بین تعیین فرمودند و جلال نام
پسر کلان خود را با گروهی از جوانان کارطلب بر او بی فوج قرار داد و همچنین و دقون و دیگر
بر دست داشت و چپ خود مقرر کرد که میرفته باشند چون راه بر آمدن و سپ بنو چند سپ
بجست احتیاط همراه گرفته اسپان سپاهی را در کل بازگردانید که بشیر فرستاد و جوانان کارطلب
که خدمت بمیان جان بستر پیاده و بر فراز کوه برآمدند و غازیان لشکر اسلام با کافران
بد سر انجام منزل بمنزل جنگ گمان تا به در کوش که یکی از محکمه های ضمیمه پورشتافتند
در آنجا فوج جلالی و جلالی که از راه های مختلف تعیین شده بودند با هم پیوستند و قافله
برگشته رو نگار تاب مقاومت نیاورده راه فرار پیش گرفتند و بهادران جان تار
کوه و کتل دشوار و تشیب و فراز بسیار پیای مردی هم نشسته پیاده تا در پیای پورشتافتند
و در لب آب مذکور آتش قتل اشتغال یافت و غازیان لشکر اسلام مردان پندیده
نظور رسانیدند و ابی چک برگشته بخت با بسیاری از اهل ادبار قتل رسید و از کشته شدن
ابی چک ملاحظه بدست و دل شده ماه فرار پیش گرفت و از پل گذشته و به در کوش که
بر آن طرف آب واقع است توقف گزیده جمعی از بهادران تیر جلوه خواستند که از پل
بگذرند بر سر پل جنگی عظیم واقع شد و چندی از جوانان شهبازت رسیدند و همچنین شد
سبب شبار و زیند های درگاه دومی و گدشتن آب داشتند و کافران تیره بخت از
اجرم عداوت و مقابلت تقصیر نمیکردند تا آنکه دلاوریان از استحکام محاصرات سرانجام

از توفه خاطر جمع نموده با لشکر فیر دزی اثر پیوست راجه انجلی سازی و دیوادی بازی و کلا
نموده نزد دلاور خان فرستاده و تماس نمود که برادر خود را با سپیکش لایق بدرگامی فرست
دین گناه من بگو مقرون گردد و در پیوستن اسلحه ها و اسلحه ها را بیاورد و نیز بدرگامی بیاورد
رفته آستان بوس می نماید و دلاور خان سخن فریب آمیز او گوش نکرده و گفته است از
دست نماند و فرستاده های راجه را بی نیل مقصود و خجسته فرموده و در گذشتن آب اهتمام
تسایسته بکارد و جمال پسر کلان او با جمعی از نرنگان بحر شجاعت و جلالت بالائی آب
رفته و شبستان و پانی از خار و خنجر عبور نموده جان انسان جنگه سخت و پیوست
و بندای جان نثاران اطراف هجوم آورده کار بر اهل ادبار تنگ ساختند چون آنها
تاب نداشت در خود دنیا قصد تخته پل داشتند ماه گری پیش گرفته و بندای نصرت
قرین باز پل استیقام داده بقیه لشکر را گذرانیدند و دلاور خان در سمارکوت مسک
اقبال آرد است و از آب نگو تا دریای چناب که اعتقاد قوی آن سیاه و خندان است
دو تیر انداز سافت بوده باشد و در کنار آب چناب کوهی است که عبور از آن آبی شود
میسر میشود و بجهت آمدن و شد پیدا دلاور خان بهای مطهر تعصیه نموده و میان دو لنگر چوبها
مقدار یک است پیلوی یکید گیر است که بستی یکسر لنگر را بر قلعه کوه و سر دیگر را بر انظار
آب مضبوط میسازند و دلاور خان یک یک گزینند و تعصیه می نمایند که پیاپی
پای خود را بران چو کمانها دو به دو در دست لنگرهای بالا را گرفته اند و از پر تشیب
می رفته باشند از آب بگذرند و این را با صطلاح مردم کوهرستان رفته گویند هر جا

مظنه گشتن بهر دو شمشیر بند و قچی و تیر انداز مردم کاری از حکام داده خاطر جمع نمودند
 دلاور خان جال را ساخته شب هشتاد نفر از جوانان کار طلب بر جاله نشاند و خواست
 که از آب بگذرانند چون آب در غایت تندى و شورش میگذاشت جال بیل قنار شکست
 و هشت نفر از آن جوانان غریق بحر عدم شده آبروى شهادت یافتند و ده نفر پستیاری
 شناساوى خود را با مل سلاست رسانیدند و دو کس بر آن طرف آب افتاده و در چنگ
 از باب ضلالت اسیر گشته اند و آنرا دلاور خان تا چهارده روز در بند رکوت پائی هست
 انفسردسى و گذشتن آب می داشت و تیر تیر بر بدنه مى رسید تا آنکه زمیندارى
 بهر پرى نموده از جای که مخالفان را گمان گذشتن بنور در صحنه بسته در دل شب جلال
 پسر دلاور خان با چندى از بند باى در گاه جمعى از اناننانان قریب به ولایت نهران
 راه بسلامت گذشته هنگام آنکه خبر بر سر راجه رسیده کرنای فتح بلند آوازه ساختند و چندی
 که برگرد و پیش راجه بودند در میان خواب و بیدارى سیرم برآمده اکثرى غفلت متغ
 خون آشام گشتند و یقیناً سیف جان بنگ پازان در طبله برآوردند و در آن شورش
 یکی از سپاهیان راجه رسیده خواست که بزخم شمشیر کاشش با انجام رساند راجه فریاد برآورد
 که من راجه ام مرا زنده نزد دلاور خان برید مردم بر سر او هجوم آوردند و سنگها ساختند و بعد از
 گرفتار شدن راجه منوبان او هر کس هر جا بودند خود را بگوشه کشیدند و دلاور خان از شنیدن
 شرمه قح و فیروزی سجدات شکر آلى تقدیم رسانید با لشکر منصور آب عبور نموده بمیدان
 که حاکم نشین آن ملک است درآمد از کنار آب تا اینجا حله کرده مسافت بوده باشند

خواهر سنگرام با جبهه و دختر سراج مل مرد و پسر راجه با سود خانه راجه است انخواهر سنگرام
 فرزندان را بد پیش از آنکه فتح شود و عیال خود را ازندی احتیاط به پناه راجه چنانچه
 دیگر زمینداران فرستاده بودند چون موکب مقصود نزدیک رسید و دلاور خان حسب الحکم
 راجه را همراه گرفته متوجه آستان بوس گشت و فسر اندر عرب را با جمعی از سوار پیاده
 بمراسم آن ملک گذاشت بملا از خصوصیات کشور گذرم و جو و حدس و ماش و
 اندک افرادان و نجاران کشمیر شالی کمتر دارد و در عرفانش اندک عرفان کشمیر بهتر است
 قریب پانصد سبت باز و جره گرفته میشود و نانچ و ترنج هندوانه فردا علی بهم میرسد
 خرپزه اش از عالم خرپزه کشمیر است و دیگر مېوها از انگور و شفتالو و زردآلو و درود ترش
 و زبون می باشد اگر ترتیب کنند ممکن که خوب میشود شش نام زیت مسکوک که از
 حکام کشمیر مانده یک نیم آنرا یک روپیه می گیرند و در سودا و معامله که پانزده شش یا
 کرده روپیه باشد یک مهر باوشانی حساب می کنند میر وزن هندوستان را این
 اعتبار کرده اند هم نیست که راجه از محصول زراعت خراجی نمی گیرد و بر سر خانه درسا
 شش شش که چهار روپیه باشد می گیرند و زعفران را در کل بملا و نه جمعی از راجه پوتان
 و به قصد نفر توپی که از قدیم نوکرانند تنخواه نموده غالباً در وقت فروختن زعفران
 از خریدار به سرنی که عبارت از دو سیر باشد چهار روپیه می گیرند و کثیر حاصل اجاره بر بیم
 است باندک تقصیری مبلغ کلی می ستانند بمهبت یک لکه روپیه تخمیناً حاصل
 تا حد او باشد در وقت کاشت هفت هزار نفر پیاده جمع می شود در میان آنها

اسپ که است قریب پنجاه اسپانزاده و عیدهای او بوده باشد محصول یکساله که در وجه انعام
 دلاورخان مرحمت شد از وی تخمین جاگیر نزاری قوت و سوار بضابطه جاگیری بود و باشد
 چون دیوانیان عظام نسق شایسته بجا گیرخواه نمایند حقیقت از قرار واقع ظاهر خواهد شد
 که چه مقدار جاست روزی شنبه یا نهم بعد از دوپهر و چهارگنتری بمیانکی و فرعی در غارانی
 که مجبور بکنار زال دل احداث یافته و رود موکب فتح آمو و اتفاق افتاد و مالک اسپانزاده
 حضرت عرش آشیانی از سنگ و آهک استحکام اساس یافته غایتا هنوز تمام است
 یک ضلع آن مانده امید که بعد از این بانجام رسد روز شنبه و دوازدهم دلاورخان بحکم
 راجه کشور ادراسل بصورت آورده زمین بوس فرمود و حال از دجا بهت نیست بپاشن و ش
 اهل هند و زبان کشمیری و هندی هر دو میدانند بخلاف دیگر زمینداران این حدود فی الجمله
 شهری ظاهر شد حکم فرمودند که با وجود چنین تقصیر و گناه اگر فرزندان خود را بهرگاه حاضر
 سازد از قید محبس نجات یافته در سایه دولت ابد قرین آسوده و فراخ بال رفدگار
 بسر خواهد برد و الا و کی از قلاع هندوستان محبس غلغلہ گرفتار خواهد بود عرض کرد که
 اهل و عیال خود را بلا زست می آریم امیدوارم حضرت ام بهر چه حکم شود
 اکنون مجبلی از اوضاع و خصوصیات کشمیر مرقوم می گردود

کشمیر از قلم چهارم است عرضش از خط استوا سی و پنج درجه و طولش از جزایر سند حدود
 درجه از قلم این ملک و رقعت اجبا بوده مدت حکومت آنها چهار هزار سال است
 و کیفیت احوال مسامی آنرا در پنج راج ترگنی که بحکم حضرت عرش آشیانی از زبان هندی

بنابر این ترتیب شده است فصل مرقوم است در تاریخ سنه مرقومه و دوازده هجری بنور
 اسلام مدونی و بهایز خدوسی و دوزخ نازا اهل کلا م مدت دولیت و هشتاد و دو سال
 ملکوت این ملک هشتاد و نه تا آنکه تاریخ منقصد و نو و چهار هجری حضرت عرش آشیانی
 فتح فرمودند از آن تاریخ تا حال سی و پنج سال است که در تصرف اولیای دولت اید
 فرین است ملک کشمیر و طول از کوه کل بهلویش تا فرور پرچاه و شصت کرده جاگیری
 و در عرض سبست و هفت کرده و زیاده نیست دوازده کم شش ابرو فضل واکبر نامه تخمیناً
 و قیاساً نوشته که طول ملک کشمیر از دریای کشن گنگ تا فرور پر کجید و بست کرده است
 و در عرض از دوه کم نیست و از بست پنج زیاده حضرت شاهنشاهی بهجت احتیاط جمی
 از محمدان کاروان را فرمودند که طول و عرض را طاب بکشته که حقیقت از قرارداد
 نوشته شود چون قرارداد است که حد هر کی تا جایی است مردم زبان آن متکلم باشند
 بنابر آن از بهلویش تا کشن که پانزده کرده و آن طرف کشن گنگا است سرحد کشمیر مقرر شد
 باین حساب پنجاه و شش کرده برآمد در عرض دو کرده بیش تفاوت ظاهر نگشت کرده
 که درین دولت معمول است موافق ضابطه ایست که حضرت عرش آشیانی بسته اند
 هر کردی پنجه از دهم است و یکند هم حال دوزخه شرعی میشود هر جا که کرده یا زنده کور
 میگردد و مردانان کرده و گز معمول حال است نام شهر سری گواست دیای بست
 از میان تنوره میگند و سر چشمه آنرا ویرناک اسمند از شهر چهارده کرده برست جنوب و
 و حکم حضرت شاهنشاهی بر مزارن چشمه عمارتی و باغی ترتیب یافته و در میان شهر چارپل

از سنگ و چوب در عایت امثال که بسته شده که مردم اندوی آن نزد می نمایند و پل را
 با مصالح این ملک که لگویند و در شهر مسجدی است بنایت عالی از آثار سلطان سکنده
 در مقصد و نود و پنج اساس یافته و بعد از مدتی سوخته و باز سلطان حسین تعمیر نموده هنوز باقی
 نرسیده بود که قصر حیات او از پا افتاد و در هشت صد و نود و یکم نگری وزیر سلطان محمد بن
 انجام آراستگی بخشیده از آن تاریخ تا حال یکصد و هشت سال است که برجاست از عمر
 تا دیوار شرقی یکصد و چهل پنجاه فرس و عرض یکصد و چهار فرس است مثل بر چهار طاق
 و بر اطراف ایوان و ستونهای عالی نقاشی و نگاری کرده الحق از حکام کشمیر شری
 بهتر ازین مانده میرسد علی بهمانی روزی چند درین شهر بوده اند غافلهاهی از ایشان یادگار
 است و متصل شهر دو کول بزرگ است که همه سال پر آب می ماند و طبعش متغیر میگردد
 و در آن دو فرس مردم و نقل و تحویل همیشه و غلبه بر کشتی است و در شهر و پرگناشته پنجه از مقصد
 کشتی و هفت هزار و چهار صد مال شمارند و ولایت کشمیر مثل بری و هفت پرگناشته است و از
 دو فرس اعتبار کرده اند بالای آب امرن گویند و پایان آب را کالمرن گویند و ضبط
 زمین و دوا و ستند و بیم بر زمین مگر جزوی از سایر حیات نقد چش را خوار شانی
 حساب کنند هر خوار سه سن و هشت میر بوزن حال است کشمیر بان دو میر یک است
 اعتبار کرده و چهار سن را که هشت میر باشد یک ترک و جمع ولایت کشمیر سی یک شخص است
 و سه هزار و پنجاه خوار و پانزده ترک که بحساب نقدی هفت کور و چهل شوش لکه
 و هفتاد و هزار و چهار صد و دوا میشود و بقا بطه حال جایی هشت هزار و پانصد و دوا است

دوراه در آن کشته می‌رفتند است و بهترین راه بازده بهتر و یکی است اگر چه راه بهتر نزدیک تر است
 لیکن اگر کسی خواهد که بهار کشته را در پنج حصه در راه بکلی و دیگر راه در آن موسم از برف لال مال
 می باشد اگر به تعریف و توصیف کشته می‌داند و در راه باید نوشت اگر زیر میل ایستاد و قضا
 از او ضلع و خصوصیات آن رفته و کلهک بیان میگردد و کشته را می‌است همیشه بهار یا
 قلعه است یعنی حصار پادشاهان را گشتی است عشرت فرزند و دیشان را خلوت کدیه است
 و لکشاچینهای خوش و آبشارهای دلکش از شرح و بیان افزون و آبهای روان و
 چشمه‌های لطیف از حساب و شمار بیرون چندانکه نظر کار کنند سیر است و آب روان
 و گل سرخ و بنفشه و رنگس خود و درون از انواع گل‌های و اقسام پیاچین از آن بیشتر که بشمار
 می‌آید دور بهار جان نگار کوه و دشت از اقسام شگوفه لال مال و دیو و ارمین و بام
 خانها از شعل لاله بزم افزون گل‌های مسطح و سه برگ‌های مروج را چه گوید نظم

شده جلوه گرنا ز نینان باغ	نخ افزوخته هر کی چون چرخ
شده مشک بوغچه و زیر پوست	چو توید شکین بیازو دوست
غزلخوانی بیل صبح خیز	تمنا میخوارگان کرد تیز
بهر چشمه متعاربط آب گیر	چو مقدر ارض زین بقطع حیر
بساط از گل و سبزه گلشن شده	چرخ گل از باد روشن شده
بنفشه سوزان نامزد	آگره مدول غنچه محکم زده

بهترین اقسام شگوفه با دام و شفتا و است بیرون کوهستان ابتدای شگوفه در غره

آشفته اند می شود و در ملک نشینان را ذیل فروردین و در باغات شهر نهم فروردین مذکور و
انجام نگارنده تا آغاز ایمن کبودی و سست عمارت کشمیر بسیار خوب است و در آشیانه در
آشیانه و چهار آشیانه می سازند و با شش را خاک پرش کرد و در میان لایه چوغاش می نشاند
سال بهال در موسم بهاری شکفته و بنایت خوشتر است و این تصرف مخصوص این شهر است
و امثال و باغچه و دو خانه برآمده بسات لایه بنایت خوب شکفته بود و ایمن کبودی و باغچه
فرزدان است و ایمن سفید که اهل چندی گویند بنایت خوشتری میشود و قسم دیگر حسدلی است
که آن نیز در بنایت خوشتری و این مخصوص کشمیر است گل سرخ چند قسم بنظر آمده فایا سیکه
بسیار خوشتری است و دیگر گل است حسدلی رنگ و پریش و بنایت لطافت و فراوانی
از عالم گل سرخ بدو دشت نیز بگل سرخ مشابه دارد و گل سوسن و قسم می باشد و بنظر در باغات
است بسیار بید و سبز رنگ و قسم دیگر حرا می است که بچه کنگر است و بنظر در باغات
گل جعفری کلان و خوب می شود و بنظر در باغات از قنات آدمی سبزه رو یکین در بعضی سالها
و قناتی که کمال رسیده و گل کرد و کرمی پیدا میشود و در گلش پرده از عالم عنکبوت می تند
و ضایع می سازد و بنظر در باغات را فستق می کنند و گل های که در باغات کشمیر بنظر آمده اند
حساب و کتاب بیرون است و بنظر در باغات و است و مضمون تقاضا شبیه کشیده از یکصد
گل متجانسه است پیش از عید و در حضرت عرش آشیانی شاد آید و سلطان بنو محمد قلی
اتقار از کابل آید و پیوند کرد و حال دوازده و درخت بسیار آمده و زوایای پیوند
نیز درخت چند معدود بود و شمارایی پیوند را درین ملک شایع ساخت ایمن فرزدان است

والحق زرد آلودی کشمیر خوب میشود و در بلخ شهرهای کابل و ختی بود میرزای نام معتبران
 و کابل خورده نشده بود و کشمیر چندین درخت مثل آن و باغهای پادشاهی است
 ناشپاتی فردا علی میشود از کابل و برخشان بهتر نزدیک بنامشپاتی سر قند است و سیب
 کشمیر بخوبی شهر راست و امر و دوطلی میشود انگورش فراوان است و اکثر ترش و زبون
 انارش آند با نیست تر ز فردا علی بهم میرسد و خورنده بنایت ناک و شیرین شکمندان
 میشود لیکن اکثر آنست که چون پختگی رسد گرمی در میانش بهم رسد و نال می سازد
 و اگر احیاناً از آسیب گرم محفوظ می ماند بنایت لطیف میشود شاه قوت نمی باشد
 و قوت سایر صحرای است و انپای هر درخت قوت تاک انگوری بالا رفته غالباً قوتش
 قابل خوردن نیست مگر درختی چند که در بلخ پیوند کرده شده و برگ قوت بخت گرم پیل
 بکار میرود و تخم پیله از گلگشت و بت می آرد شراب و سر که فراوان میشود اما شربش کثر
 ترش و زبون و زبان کشمیر می گویند بعد از آنکه کاسا انسان و کشند بقدر سر گرمی بهم میرسد
 از سر که قسام اچاری سازند و چون سیر در کشمیر خوب می شود و بهترین اچارش اچار سیست
 انواع حیوانات دارد و بغیر از خود اگر بکارند سال اول خوب میشود و سال دوم زبون سال
 سوم شبک مشب میگردد و در بلخ از همه بیشتر میکن که سه حصه برنج و یک حصه سایر حیوانات
 باشد از خوردن ابل کشمیر برنج دست و بنایت زبون می شود و چنانچه خشک نرم می
 و میگذازند که سرد شود بعد از آن میخوند از آبسته میگویند طعام گرم خوردن رسم نیست بلکه
 مردم کم بصاعت حصه از آن به شب نگاه میدارند و دیگری خوردن و ناک هندوستان

می آزند و در بسته نمک انداختن قاعده نیست سبزی در آب میجو شامند و اندک نمکی نیست
 قیصر و آتفه در آن می اندازند و می گویند که ششم کنند و در آن سبزی اندک روغن چهار مغزی اندازند
 و روغن چهار مغزی و بطلیم میشود بلکه روغن گاو نیز اگر آنکه تازه بتازه از مسکه روغن گرفته در
 طحاحم نماند و آنرا سد پاک نماند بزبان کشمیری چون هوا سرد و نمناک است بجز و آنکه
 سه چهار روز بماند تغییر میکرد و گاو میش نمی باشد گاو نیز زبون و خردی باشد گندش ریزه
 و کم مفر است و آن خورن رسم نیست گوشتی دهنی باشد و عام مردم هندوستان
 آنرا میگویند گوشتش خالی از تراکت و در است زگی نیست مرغ و قاز و مرغابی سوسنا
 و غیره خورده می باشد و ماهی هم از قسم لولک دارد و بی لولک میشود و اما نهایت زبون و
 بوی طبعیات از شمشیر متعاقبت مردوزن که پیشین می پوشند آنرا پشو گویند و فرنا اگر
 که تیره پشو نباشد اعتقادشان آنکه البته بود و تصرف میکند بلکه معتم طحاحم بی این ممکن نیست
 شال کشمیری را که حضرت عرش آشیانی پرم نرم نام فرمودند از فرط اشتها حاجت تبریف
 نیست قسم دیگر شهره است از شال موجد و ولایم می باشد و دیگر در مد است از عالم فرنگ
 بر روی فرش می بگنند غیر شال دیگر اقسام شمشیر و بت بهترین میشود و آنکه شمشیر شال را
 از بسته می آزند و آنجا بعل نمی توانند آورد و شمشیر شال از بزی بهم میرسد که مخصوص بت است
 و دیگر کشمیر از قسم شال پشو هم می باشد و و شال را با هم فرو کرده از عالم مقلط می بافتند
 بجهت لباس با دانی نیست مردم کشمیر سری تراشند و دستار گردی بپند و عورات خوانم
 لباس پاکیزه و شسته پوشیدن رسم نیست یک کرت پشو سه سال چهار سال بکاری برود

و داشتند از خانه با فنده آورده کرت می دوزند تا پاره شدن بآب نمی رسد از پوشتین
 عیب است کرت دراز فرخ تا سیر پای افتاده می پوشند و گرمی بندند یا آنکه اکثری خانه
 بر لب آب و اندیک قطره آب بتن آنها نمیرسد بمثل ظاهر ای کشمیر خصوص از خود ام الناس
 بغایت چرکین دلی صفاست از باب صنایع دزدان مرزا حیدر بسیار پیش آمده و چویتی را
 رونق افزود کمانچه و جیر و قانون و چنگ و فی شایع شد و دزدان سابق سابی از عالم
 کمانچه میداشتند و نقشه از زبان کشمیری در مقامات هند میخواندند آن هم مختصر در وقتهای
 بود بلکه اکثر یک آهنگ می سر میزدند الحق مرزا حیدر ساد رونق افزائی کشمیر حقوق بسیار
 است پیش از عهد دولت حضرت عرش آشیانی و سوری مردم آنجا بکونث بوده و پ
 کلان نمی داشتند مگر از خراج اسپ عراقی و ترک بر تم دایه و تحفه تمجید حکام می آوردند
 و کونث عبارت از ایالوست چهار شانه بچین نزدیک در سایر کوهستان هندی فرزندان
 می باشد آنچه در طرقت بگال میشود و آنرا آنگن میگویند آنه می چکره صبح جلد میشود و بعد
 از آنکه این گلشن خد آفرین بتایدات دولت کین تربیت خاقان سکنه تاین رفته
 جاوید یافت بسیاری از ایامات سادین سوبه جاگیر محمت فرمودند بلکه بای اسپ
 عراقی و ترک حواله نمودند که گره بگیرند و سپاهیان از خود نیز گله سامان کردند و در اندک
 فرصت اسپان نیک بهم رسید چنانچه اسپ کشمیر را ولایت دهد و در پی بسیار خرید
 فرخت شهابیان بهر در پیهم رسید مردم بین ملک آنچه سوار گران و اهل حرفه اند اکثر
 سنی اند و سپاهیان شیعه امامی و گروهی نور بخشی و خانقاه افترامی باشند که آنها را پیشی

گویند اگر چه علمی و معرقتی ندارند لیکن به بیجا خنکی و ظاهراً رائی می زنند و پیکس ابد نمی گویند
 ایران خواهش و پای طلب کوتاه دارند گوشت نمی خورند وزن نمی کنند پیوسته در زنت
 میوه دارد و صحرای نشانند باین نیت که مردم انسان بهره ور شوند و خود از ان تمتع بزرگوار
 قریب و دوزخ کس ازین گروه بوده باشند و جمعی از برهمنان اند که از قدیم درین ملک
 مانده اند و بزبان کشمیریان منکرم ظاهراً شان از مسلمانان تمیز نمی توان کرد و لیکن کنایه
 بزبان سنسکرت میخوانند و آنچه شرایط پستی است بعمل می آرند و سنسکرت بزبان
 که دانشوران هندکتا به زبان تصنیف کنند و بنایت معتبر دارند آثار بهنجاهای عالی
 که پیش از ظهور اسلام اساس یافته بر جاست و عمارتش همه از سنگ و ازینا و اسقف
 بهنگامی کلان سی منی و چل منی تراشیده بر روی یکدیگر بنا شده متصل شهر کوچی است
 که آنرا کوه مانان گویند و هری پرست تیر تاسند تمت شرقی کول دل واقع است و
 مسافت دورش شش و نیم کرده و کسری پیوده شد حضرت عرش آشیانی نامدار الله بهر
 حکم فرمودند که درین مقام قلعه از سنگ و آهک در غایت استحکام اساس ننهند و عهد
 دولت جهانگیری قریباً اتمام شده چنانچه کوچی مذکور در میان حصار واقعست
 و دیوار قلعه بر دور آن چنان گشته کول دل مذکور بحصار پیوسته و عمارت و دخیل از شجر
 برآبست و در دخیلخانه باغچه واقعست بمختصر عماراتی که حضرت عرش آشیانی آنرا اوقات
 در آنجا می نشستند چون درین مرتبه سخت بی طراوت و افسرده بمطراشرف در آمد
 بر اقم اقبالنامه حکم شد که در حقیق این باغچه و تمیز منازل آن غایت جد و جدی بهر
 ۵

در اندک فرصت بحسن اهتمام این فدوی رونق تازه یافت و در میان باغچه صدفه عالی
سی و دو درخت مرغ مشتمل بر سه طبقه آراسته و عملات را از سر نو تعمیر نموده بتصویر استادان
نادره کار رنگ نگارخانه چین ساخت و این باغچه را نوفاخر نام فرمودند و در جمیع پانزدهم
فروردین دو کا و قطاس از میکششای زمیندارت بتب نظر اشرف گذاشت و در صورت
توزیب بگاوش نیز شباهت و تناسب دارد و اعتنائش پرشیم است و این لازمه
حیوانات سردسیر است چنانچه هرگز که از ولایت بهک و کوهستان گرم سیری آورند بوقت
خوش صورت و کم میسر می باشد و آنچه درین کوهستان بهم میرسد بحجت شدت سرما و برف
بر موی و بهیئت است کشمیریان رنگ کتل میگیرند و هم درینولاهوی شکنین میکشش آورند
چون گوشتش خورده نشده بود فرمودند که طعام از او به پزند و بختند سخت بنیره و بد طعم
برآید از حیوانات گوشت هر یک بزبونی دبلمی این نیست نانه دندانگی بوی نادر و بعد از آنکه
موزی چندانه خشک شد خوشبو میشود و ماده نانه نمیدارد مخصوص تراست دین دوسر
مونا که اوقات بکشتی نشسته اند سیر و تماشای شگوفه بجاک و شالما مخلوط بودند چاک
نام پرگنه ایست برانظر کول دل واقع است و همچنین شالما نیز متصل آن بود چاک
خوشی دارد که آنکه آمده بکول دل میریزد بحکم شانه زده عالم و عالمیان شاه جهان
اطراف جوی را بسنگ و آهک بستند آبشاری ترتیب یافت که از دیدن آن مخلوط
توان شد و این مقام از سیرگاه مقرر کشمیر است رفد کشینه غریب واقع رود نمود
شاه شجاع در عمارات بنحانه باری میکرد اتفاقا در یک بود بجانب بیابان رودی آنرا گفتند

و چون کمر احکام الوهیت پیوسته همواره این توهم پیرامون خاطر اشرف می گشت و درین
 راه های خطرناک و گریوهای دشوار گذار یک چشمزدن انسان فوئمال چنین اقبال مایل
 نمی بود و نه تا بکشمیر نزول اتفاق افتاد و چون این سانحه ناگزیر بوده اندک ماهی و این چنین
 وقتی غافل شدند شد الحمد که خبر گذشته چون از دلاور خان کار خدمت شنایسته بطور
 آه و بوی و خصب چهار هزاری ذات و سه هزار و پانصد سوار سرافرازی یافت و پس از این
 بمناصب مناسب امتیاز بخشیدند و روز چهارشنبه بعد شکار کبک بموضع چارده که وطن
 حیدر بیگ است سواری شد اثنی عشرین خوشی و سیرگای دل کشی است آبهای در
 و درخت های چنار عال دارد و در سر راه درختی است بل تمل نام که چون یکی از شاخهای
 آنرا گرفته بجنبانند تمام درخت در حرکت می آید عوام را اعتقاد آنکه این حرکت مخصوص همان درخت است
 اتفاقا در دیده نکر و درخت دیگر نیز در آنجا که همان دستور محرک بود معلوم شد که این حرکت
 لازم نوع درخت است نه مخصوص یک درخت و در موضع را اول پوره از شهر دو نیم کرده
 برست هندوستان و درخت چناری واقع است میان سوخته هفتاکس و مان میان
 است استاد دندور نیلا سید بایزید خان بخاری فوجدار سرکار بکرم صاحب صوبگی شد
 خصب و هزاری ذات و یک هزار و پانصد سوار سر بلند می یافت و عظم ترینه سپاه مراحم
 شد و درین تلخ از غرائض سپه سالار خاتمان و نسیان صوبه و کن بمساح اقبال
 پیدا که غریب سپاه نخست باز قدم از سر حد ادب بیرون ننماده فتنه و فساد که لازمه شربت
 نت آن با خضر است بنیاد کرده و ازین که موبک منصور ولایت و در دست نخست

فرموده نخست ما مقسم شمرده عهد پیمان که باینده ای پادشاهی بسته بود شکسته دست
 تشریف بده و متعلقه پادشاهی دراز ساخته است امید که بدین ترمیمی بشامست
 اعمال ناپسندیده خویش گرفتار آید چون سپه سالاران تماس خزانة نموده بود حکمت که تضرع
 دارالخلافه اکبر با و مبلغ بیست لک روپیه خزانة بشکر خضر قرین ردهی سازند بمقارن
 اینحال خبر رسید که امرای تنباجات را گذاشته نزد دارالخلافه فرود آمده و برکیان کهن
 برادر لشکر فوج فوج و جوق جوق در سیر درانده و خجریان در احمد آباد متحصن شده
 تا حال و دوسه و فقه بندهای دگاو را با مقهوران سپاه بجست مبارزت اتفاق افتاد و
 هر رتبه مخالفان شکست خورده جمعی را بکشتن دادند و آخر در اجماع جوانان خوش اسپه
 همراه گرفته بر بنگاه مقهوران باخت و جنگ عظیم در پیوست و مخالفان شکست خورده
 رو بواوی فرار نهادند و بنگاه آنها بتاراج رفته و لشکر منصوران را و غنائم با بدو حمله
 نمود و یکین غنیمت داخل شد غلام مسدود و دراز نارسیدن غله بشکر خضر قرین عسرت و
 گران غنیمت مهم رسید کار بصورت کشیده و چار و از بون شده و دو تنخواهان کنگاش دران
 دیدند که از کویو میر و کده فرود آمده و پیاپیان گھاٹ توقف باید نمود و با بخار و برسد
 و غله بسهولت میر سیده باشد و سپاه دشت و لقب کشنده ناگزیر در بالا پور مسکراستند
 معذرا مقهوران شونخ و سیتلا نمودند و اطراف اردو نمایان شدند و راجه نرننگه دیو
 با عقدا و قبال نیز و ال بدافقه غنیمت گماشته بسیاری را بقتل آورد و منصور نام
 حبشی که از سران سپاه مخالف بر درنده برست افتاده هر چند خواستند که بر قیل اندازند

پای جالت افشوده راضی نشد راجه زرنگد یواشارد کرد که سرش از تن جدا گشتن میسر
 که فلک کینه گذار منم می کردان پنجار در دامن روزگار تبه کاران برگشته بخت نهد از
 غرائب آنکه و قلیح که درینولا بظهور آمد دعوی عبدالوهاب پسر حکیم علی است بجمعی از مشرکان
 لاهور و محبوب شدن او از بخت کذب تفصیل این محمل آنکه قاضی و میر عدل به عرض
 رسانیدند که حکیم عبدالوهاب بجمعی از سادات هشتاد هزار پیرو دعوی می نماید خطی بهر
 قاضی نورالله ظاهر ساخته که پدرین بطریق امانت پسندولی پدر آنها سپرده و سادات
 منکراند و حکیم نموده دو گواه در دارالعدالت العلویه بر طبق آن گمانیده و سادات یک
 از آنها مخرج نموده و او گواه ثالث آورده دعوی خود را پیوست شرعی رسانیده با وجود
 این سادات منکراند اگر حکم شو حکیم ناده سوگند مصحف خورده حق خود را نشان بگیرد
 حکم اشرف شد که آنچه مطابق احکام شریعت است بعمل آید سادات شب بمنزل
 اکثرین آمده اضطراب و بیابانی بسیار ظاهر ساختند که دعوی حکیم از فروغ صدق بهره
 ندارد و براتم میشود و معامله کلی است و ممکن نیست که از عده وصولی آن تو انیم بیا
 بغیر از اینکه گشته شویم تبهر بران مرتب خواهد بود این خیر خواه خلق الله روز دیگر به عرض
 اقدس رسانید که سادات شب بکلیه این فدوی آمده خصوع و خشوع بسیار ظاهر
 ساختند چون معامله کلی است هر چند و تحقیق آن بشیر تامل نفیص بکار رود و بندگان
 حقیقت شناس غور فرمایند بهتر خواهد بود حکم شد که محکم الدوله للعالمیه آصف خان
 در تحقیق این قصه نهایت دقت و در اندیشی بکار برده نوعی نماید که اصلا مظنه شک نیست

نمایه بجزر شنیدن این حرف حکیم زاده مادل و دوست از کار اقامه چنانست خان
 بطلب او در دم گماشت آنجا که خائن خائن می باشد خود را ظاهر ساخت و چند
 از اشرافیان و شیخ انجمنه حرف آشتی بپایان آورد غرض آنکه اگر سادات از پیران
 قنیه را با صفت خان نیندازند خط انزای سپارم که بعد ازین مرا با ایشان حتی و دروغی
 نباشد تا آنکه خط انزای یکی از دوستان خود سپرد این حرف با سخنان رسید بجز او را جان
 ساخته و مقام پیش و آمدند ناگزیر اعتراض نمود که این خط را یکی از اهلان من شسته
 و مرا از راه برده و بخت زده جا دید که دانید همین مستنون نوشته بخط خود سپرد چون گفتن
 حقیقت ابرض بپایون رسانید نصب و جا گیر حکیم عبدالوهاب را تفرقه نمود
 از پایتخت اعتبار انداختند و ساعات را بجزت و آبر و خلعت داده و خلعت لاهور فرمودند
 درینو لا سر بیکارای سرود خلعت پاوشاه با نوبه نشین ملک بقا گشت و اهل این
 واقعه دل خراش بر خاطر خود پسند گران گشت از غریب آنکه چون که بسمه نعم دو ماه
 پیش ازین بر اقم اقبال نامه انظهور این ساخته خبر داده بود و درین نامه شیخ احمد
 سرهندي را که از خود آمانی و بی صرفه گوئی روزی چند بمبوس زندان مکافات بود
 بمبوس طلب داشته حکم اطلاق فرموده خلعت و هزار پوپه خرجی خلعت فرموده در رفتن
 و بودن مختار گردانیدند از روی انصاف معروض داشتند که این تبعیه و تاریب حقیقت
 برای و عاقبتی بود نفس الامر اعتبار این آنست که روزی چند در خدمت مبرر برده و در کار
 تفصیل گزیده نمایم روزی در مجلس شبت آمین از احوال شاهزاده مرحوم سلطان انبال

مذکور شد سلسله سخن فتح احمد نکر و سواج ایام محاصره آن کشید خان جهان غریب تفت
 سر و دست که پیش ازین کم استلاح افتاده بود و نار غرابت مرقوم میگردد روزی در ایام محاصره
 توپ ملک بیدان را که از غایت اشتها محکم بتعریف و توصیف نیت بجانب اردوی
 شاهزاده مجری گرفته آتش دادند غلوه قریب به نهمانی ایشان رسیده از آنجا بازگشته شده
 پهلوی خانه قاضی بایزید که از صاحبان شاهزاده بود افتاد اتفاقا اسپ قاضی سه گز
 و در تراز آنجا بسته بود بجز در رسیدن غلوه بزرگین افتاد از مصلابت صدای آن زبان اسپ
 قاضی از رخ کنده بیرون افتاد غلوه را اش از سنگ بود و بزین دهن متعارف حال که
 هشتاد و سن خراسان باشد و توپ مذکور بهشتا به کلان است که شخصه مستوی الخلق
 و میان آن درست می توان نشست درین تاریخ خاطر اشرف بسیر و تماشای دیرنا
 که سر شمشیر و پای مینت است از شهر آنجا به راه میر گذر و شپای جانفزا در غایت عنایت
 و لطافت وقع شده رغبت فرمود کشتی ها آراسته بلبست بالای آب شتافتند و رسوم
 مقام همجای به نزول محکب جان افروز آراستگی یافت این موضع از سیر گاهای مقرر
 شمیر است و چنانکه وقع شده در غایت صفا و نزهت و هفت درخت چنار عالی در وسط
 پلکه دجی آبی بردوران گشته و پنج دین و میر بجا گیر شاهزاده پرویز تنخواه است و کلای
 نشان عماراتی بجمع ساخته اند مشرف بر دیابنایت و نشین از چهاره موضع پنج
 شریف فرمودند و در آن کوه چشمه جاریست و بر فراز چشمه عمارات و حوضها بقرینه یکدیگر
 رتیب یافته بی تکلف سیر گاهی است عالی چون بجا گیر خان جهان بود مشمار المیه

بلو از مضا فتنه بر خاسته پیشکش کشید طبعی بحسب خاطر او پذیرفته و ازین چشمه نیم کرد و بیشتر
 چشمه چهل بهون است آب این چشمه از آن بیشتر است و ختمای کلان کن سال
 از چار و سفید و سیاه و سید بر و روان رسته درین چشمهها انقدر راهی در هم میخورند که چشم خیره
 میشود و صفائی آن نباشد که اگر نخوی در آب افتد محسوس میگردد و میت در ته آبش
 از صفا رنگ خور و کور تواند بدل شب شود و از چهل بهون تا اچول منزل شتاب این
 چشمه از آن فزون تر است آبشاری عالی دارد و در ختمای چار و سفید و غیره هر سه هم آید
 نشین های و گلش بموتخ ترتیب یافته و در مد نظر باغچه و گلها و جعفری چین چین
 شگفته گوئی قطعا است از بهشت خبر سرشت روز دیگر از اچول بسر چشمه دیزاک بزم
 نشاط ترتیب یافت این چشمه منج دریای سبت است در همان کوه واقع شده که از
 تراکم اشجار و انبوهی سبزه دریاهین پوشش محسوس نمی شود و در زمان شام لوگی حکم شده بود
 که بر فراز این چشمه عمارات مناسب مقام اساس ننهند و درینولاه انجام رسیده حوض شمن
 چهل و دو ذرع در دو ذرع و عقیقش چارده ذرع و آبش از عکس سبزه دریاهین که بر کوه
 رسته زنگاری رنگ می نماید و ماهی بسیار شناور و بر و حوض ایوانهای طاق زده و
 باغی در پیش این عمارات ترتیب یافته و از لب حوض تا اتمای باغ جوی چار گرد و حوض
 یکصد و هشتاد و شش گرد و طول و دو گرد و عمق و دو طرف آن خیابان سنگ است
 از صفای جوی و سبزه و گیاهی که در زیر آب ریخته چه نویسد بعضی میوه می و برخی فستقی و
 انعام سبزه و سیر و نیمیر در هم نمودار از جمله تنه تنظر در آمد بعینه مانند نم طاروس متعش و

از بون آب متحرک و گلهای جایگاه شگفته نفس الاثر که در تمام شمیر آن خوبی و در غریبه
 سیرگانی نیست چون ساعت کوچ قریب رسیده بود رایت معاودت بصوب شهر افسان
 یافت و در شپه لوکا بهرین محل تنزل بارگاه اقبال گشت این شپه نیز سیرگاه خوش
 اگر بنا سبب مقام غارتی اساس یا به جای خوب خواهد شد و شمار راه چشیده اند تا گ
 بعد از اتفاق افتاد وجه تسخیر اند تا گ این است که بای این شپه اکثری نایبیا باشد
 زمانی توقف فرموده و اما انداختند و دانه مای گرفتار گشت سه مای نایبیا بود و دانه مای
 چشم داشت ظاهر آب این شپه را تاثیر است که مای ماکوری ساز و نایبیا غارت
 نسبت افتاد شیرجی که رقم زده کلک بیان گشته منزل بمنزل مرحمت فرمودند و ادا خوان
 خانسانان بصاحب صوبگی کشمیر سرافرازی یافت و میر حله از تغیر او بخدمت مذکور سعادت
 انداخت و اقامت اقبالان سه از تغیر میر حله بخدمت عرض مکرر معزز گشت درین موعود مکرر
 لشکرا بانی مشاهده افتاد و در جائی که آب تا سینه آدمی باشد و کشتی محاذی یکدیگر می نوب
 بستوری که یکسر با هم پیوسته و سر دیگر از هم دور بفاصله چارده پانزده فرس و در طلیح بر کنار
 طرف بیرون کشتی با چوب دراز بست گرفته می ایستند تا فاصله زیاد و کم نشود و برابر بر رفت
 باشند و در دوازده طلیح نیز در آب دانه سه مای کشتی با پیوسته دست بست گرفته
 پایا از زمین گرفته می روند و مای که میان هر دو کشتی دانه خواهد که از تنگی بگذرد و پاس
 ملاحان میرسد و طلیح فی الفور غوطه خورده خود را بقعر آب می رساند و طلیح دیگر پشت اول
 انداخته بدو دست زور می کند تا آب او را بالا بیاورد و او مای را گرفته بر می آید و بجهت که بدین

مساحت تمام دارند بای بدو دست گرفته می آید تا از بزم پیر ملاحی بود که در هر غوطه ندون و دو بای
 بر می آورد و این شکاف مخصوص دریای سبت است بجای دیگر دیده و شنیده نشد و منجم در موسم
 بهلاست که آب سحر و گزنده نباشد و در شهرش دسره ترتیب یافت اسپان و فیلان را
 آراسته بنظر هایون و را آورد و درینو لا نراج اقدس از مرکز اعتدال انحراف ظاهر ساخت
 و از کوتاهی دم و تنگی نفس و وجود احساس نموده حقیقت را با طبایعی که در کتاب اقبال
 بسعادت حضور اختصاص داشتند بیان فرمودند و ابتدای ضعف آنحضرت این تاریخ است
 و خلال این حال تصدیر خزان بجانب مفاطیر و دره لار که پایان آب کشمیر واقع است
 متوجه گردیدند و مفاطیر که لابلاب خوش است و برست شمالی آن کوهیست پر زخمت با آنکه
 هنوز تا غار موسوم خزان بود و غریب نمودی داشت عکس اشجار ایوان اندر دالو و غیر آن دریا
 آب بنایت خوش می نمود بی اغراق خوبای خزان از خوبای بهار هیچ کمی ندارد و میت
 فوق فانیافته و رنه در نظر رنگین تر از بهار بود جلوه خزان چون ساعت کچ نزدیک
 رسیده بود و دیگر بجای فرموده رایت مرصع بر افراختند تا بر آن که زعفران گل کرده بود و از سواد
 شهر موضع پانچورثاقتند و تمام کشمیر زعفران بغیر ازین موضع جای دیگر نمی شود چمن
 صحرای صحرای چندانکه نظر کاری کرد و شگفته بودسته اش بر زمین پیوسته می باشد گلش چهار برگ
 میدارد و بنفشه رنگ و از میانش سه شاخ سرخ زعفران رسته و در سال کامل چهار صد سن
 بوزن حال زعفران حاصل میشود که سه هزار دو و صد سن بوزن خراسان باشد نصف حصه
 خالصه و نصف حصه عایا معمولست و سیری بده رویه خرید و فروخت می شود و در زم زم مهر است

کہ کل زمینگران افسانہ کردہ یا بل حرفہ سید ہندو آئنا بنجائے خود بروئے مغروران راز میان گنج
برقی آئے و موافق رہی کہ از قدیم بستم اند مقصدیان این مثل میرسانند و نیم وزن آن نمک
دو جہا جوہر میگردد نمک و کشیر غنی باشد بجہی کہ در حسن او ہم نمک نیست از ہندوستان
نمک می بندد دیگر از تنھای کشیر پر کلنگی است از جاف و شکاری و در سال تا دو ہزار و مقصد
پر ہم میرساند از جہا و در دست بدام می افتد آشیان باشد ہم دارد باشد آشیانی
خوب دارد و درین دولت ابدترین کارخانہ قالی ہم رسید از پیشمال کشیر نبات عالی
فخاش قالی کرمان در برابر آن پلاسی نیست در طراح و رنگ آمیزی صفا است
از کارنامہ ہزار و

معاودت موکب منصور بصوب لاہور

شب و شبہ بستم و فتم ہمراہ آگہی از راہ کتل پیر خیال نخست مایات اقبال بصوب
لاہور اتفاق افتاد و بکلم اشرف در منزل عمارتی اساس یافتہ کہ ہنگام برف و باران
شدت سرد و خیمہ نہایگند زانید چون بعرض رسید کہ ز نسل بیگ ایچی شاہ عباس جوہالی
ہو و رسید میر حسام الدین ولد میر جمال الدین انجور با استقبال او فرستادہ خلعت
می ہزار و پیدہ در خیمہ مصوب او ارسال داشتند و مقرر شدہ کہ انچہ او بعیر مذکور تکلف نماید
بر نیز ہوازی قیمت آن با پنچہ زار و پیدہ دیگر از خود برسم نہایت ارسال دارد و درین چند
نیز پیوستہ برف باریدہ بود و کوہا سفید شدہ و در میان جا و دھنخ بستہ بود و چنانچہ ہم سب
اری داشت و سوار بہ شکاری طی مسافت می نمود و درین راہ از سختی سرشاخ ابن معین

مسافر را در عدم شناساند و نگارن معتقد و بندهای قدیم بود و قیون خاصه را اولگاه میباش
 و آباد خانه بموسوینان مقرر شد چون موضع نموده معسکر اقبال گشت ازین منزل بهر اوزبان
 و لباس و رستنی و حیوانات تفاوت فاحش ظاهر شد مردم اینجا زبان هندی و کشمیری
 هر دو شکلمند لیکن زبان اهل اینها هندو است و زبان کشمیری را بحسبیت قرب و جوار یاد گرفته
 بجز آنجا داخل هندوستان و ولایت گرم سیر است عورات لباس پشمینه نمی پوشند
 به دستور اهل این حلقه و پستی میکنند روز دیگر موضع را جو محمل در دو سو کسب مسعود گردید مردم
 اینجا در زمان قدیم هندو بودند زمیندار این سرزمین را راجه میگفته اند سلطان فیروز سلیمان
 کرده معنای او را راجه میگویند و بدعتهای ایام جهالت در میان آنها مستقر است چنانچه
 زنان هندو باشوهر خود زننه باتش درمی آیند اینها نیز زننه باشوهر گوردرمی آیند بومرن
 رسید که درین چند روز دختر و دوازده ساله باشوهر خود زننه گور در آمده و بعضی از مردم
 بی بضاعت را که دختر و جو داید فی الفور خفه کرده می کشند و یا هندو خوشی و پیوندی میکنند
 هم دختر میبهند و هم میگیرند گرفتن خود بد نیست اما دادن نوزاد باشد فرمان شد که بعد از آن
 پیرامون دین امور نگردد و هر کس که تکلیب این بدعته شود او را سیاست کنند در منزل
 طشکه شکار قمرغه ترتیب یافته بود یک روز مقام فرموده بشا طشکار پر واخته در مقام
 که چاک و یکساله سیر شکار قمرغه کردند و از اینجا بده منزل شکارگاه جهانگیر آبا و خیمه بارگاه
 جلالت شد این سرزمین در زمان شاهزادگی شکارگاه بندگان حضرت بود و بنام مبارک
 خویش دمی آبا و ساخته مختصر عمارتی بنا نموده به سکندری که از قزاقان و ازان بفرست

اختصاص داشت عنایت فرموده بودند و بعد از جلوس اشرف پسر گشته ساخته و بجایگزینی او
 و رسوم فرموده بجایگزینی الیه مقررداشتند و حکم شد که عمارتی بحسب دو تخته و قالیابی
 و مناری اساس نموده بعد از فوت سکندر بجایگزینی او تان خان عنایت نموده و سر بر جای
 تان بجایگزینی او بازگشت بمحبت یک لکه پنجاه هزار روپیه صرف عمارت انجا شده باشد
 بی تکلف بادشاهانه شکارگاه بسیت نمود و شنبه نیم آذر ماه مطابق پنجم شهر محرم هزار و
 دویست و مسعود در آن محمود بدولت خانه دار سلطنت لاهور که مجدداً با اتمام معمور خان
 میرعلت حسن انجام پذیرفته مبارکی و خرمی نزول اقبال اندانی فرمودند بی اغراق
 نیاز از لکشا نشین های روح افراد عنایت نزهت همه مصروف نشین معل استادیان
 آمده کار آفرینی یافته و باغهای سبز و خرم با انواع و اقسام گل و دیامین نظر فریب گشته
 بسیت زبای تابش هر کجا که می نگری چه کرشمه و امن دل می کشد که جای نیست به
 از تصدیان سرکار آملع افتاد که مبلغ هفت لکه روپیه که دولیت و سه هزار تومان از
 ایلانست صرف نمایان عمارت شده درین روز بحسب افزودن و فتح قلعه کانگره و سر نخش
 خاطر ادبیای دولت گشت و حضرت شاهنشاهی شکو این موهبت غنلی که از عنایات
 مبروره و اسیب العطا یا بود و نیاز بدگاه کریم کاس ساز فرود آمده کوس نشاند و شادمانی
 بلند آوازه فرمودند که مگر قلعه ایست قدیم بر سمت شمالی لاهور در میان کوهستان واقع
 شده با استحکام و دشواری کشتائی و متانت و محکم معروف و مشهور از اینج اساس این قلعه
 جز خدای جهان آفرین اگر اگه نیست اعتقاد زمینداران ولایت پنجاب آنست که درین

مدت قلعه نکر از قومی قهومی دیگر انتقال نموده و میخانه بروست تسلط نیافته و اعلام نمود
 بالجمله اتان هنگام که صیت اسلام و آواز دین مشین محمدی صلی الله علیه و آله و سلم به دست
 رسیده هیچ یک از سلاطین و الا شکره رنج آن میسر نشده است سلطان فیروز شاه
 با آن همه شوکت و استعداد و توفیق قلعه پر داشت و مدت ها محاصره داشت چون دست
 که استحکام و متانت قلعه بحیثیت که تا سامان قلعه داری و از وقته با تحصنان پوره باشد
 اقتضای آن بکلیت تیریز میالات است کام ناکام ماندن راجه و یار دست نمودن و خرسندی
 نموده دست اتان باز داشت گویند راجه ترتیب پیشکش و ضیافت نموده سلطان ابوالکاس
 و راندون قلعه پوره سلطان بعد از سیر و تماشای قلعه براجه گفت مثل من پادشاهی را
 بدرون قلعه و آوردن از شرایط احزم و احتیاط و در وجودی که در وزارت اند اگر قصد تو کنند
 قلعه را بمصرف در آورند چاره چیست راجه بجانب مردم خود اشارت نمود و بگوید فوجی از
 ملاوان مسلح و کامل از نهانخانه برآمده سلطان را کونش کردند سلطان از دیدن هجوم
 آن مردم متوهم و متفکر گشته از غم و اندیشه راجه قدم خدمت پیش نهاده معروض داشت
 که مرا فرط اطاعت و بندگی در سر نیست لیکن چنانچه بر زبان مبارک گذشته احتیاط و دور بینی
 را پاس میدارم که همه وقت یکسان نیست سلطان آفرین گفت و راجه منزل چند در کا
 بوده شخصت معاودت یافت بعد از آن هر که بخت مای نشست لشکری بتیج کاکره
 فرستاد و کاری از پیش ترفوت بالجمله راجه بکرم حاجت و دیگر چند های پادشاهی و غیره
 بتایج شانزد هم شوال هزار و سیست و نه پیری بدو قلعه پیوسته موجود چنان قسمت نمودند

احوال و مخارج قلعه را بنظر احتیاط ملاحظه کرده راه آمد و شد از قوه مسدود ساخته رفته
 رفته کار به بشواری کشید بعد از آنکه از قسم غله و آنچه غذا تواند شد در قلعه نموده چار و دو دیگر علفها
 خشک و نمک چوشانیده خوردند چون کار بسیار است رسیدار هیچ همراه امید نجات نموده
 نگذیران خواسته قلعه را سپردند و زیاده یک شنبه غره شهر خرم سال هزاروی و یک بحری
 تنهی که هیچ یک از سلاطین و الا شکوه میسر نشده بود و در نظر کوتاه ایشان ظاهرین مدتی نمود
 امده تقالی بعضی لطف و کرم خود را است فرمودی از بندها که دین خدمت ترو دات
 پسندیده نموده بودند و خواستند او را شایستگی خویش باضافه مناصب و مراتب سرافرازی
 یا تقدیر روز مبارک شنبه دوازدهم دولت خانه شاهزاده بلند اقبال شریف ارزانی فرمود
 شکیش بسیار از نواد و نهائیس هر یازده بنظر اشرف و آوردند آنچه پسند افتاده برگزیده تمامه
 بایشان بخشیدند از جمله سه نخیر نیل کلان گران بها با نجات ملا و اهل حلقه خاصه شد
 و درین روز نیل بیگ محلی بدولت آستان پوس فرق غرت برافروخته تزیینه کردیم شاه و الا تقدیر
 مثل برانها مراتب محبتی بنظر تقدیر و آورده چار و دو اسب بایران و سه دست
 باز تو بون و پنج اسب استر لقطار شتر و نه قبضه کمان و نه قبضه شمشیر برسم شکیش محروص
 داشت خلعت فاخره بلوچه و طره مرصع و خنجر مرصع مرحمت فرمودند بعد از چند روز سوغات
 فرمان بدای آنکه که صاحب نیل بیگ رساله داشته بود و بنظر اشرف و آورد و سه لکه پیر
 قیمت شد بدین تاریخ حصیه نور علی که از علی قلی ترکان داشت بجهت شاهزاده شهریار
 خواستگاری فرموده یک لکه رویه از نقد و جنس برسم ساچی فرستادند چاه هر لکه و پیر

باقاعده نسیل یک ایلی عنایت کردند

دستوری یافتن شاهزاده گیتیستان شاهجهان پتنبیه حکام دکن نوبت
دوم حضرت ایات عالیات شاهنشاهی بصوب دارالخلافه اکبر آباد
چون از عرض مقصدیان ممالک جنوبی بوضع پیوست که دنیا داران دکن نقض عهد
نموده سر بگشوده و فساد برداشته اند لاجرم تبارش روز جمعه چهارم دی ماه کی شاهزاده علیقلی
بجکم پدر بزرگوار باستیصال ارباب زوال رایت نصرت و اقبال برافروشتند خلعت
شعشیر مرصع و اسپ فیل خاصه حرمت شد و مقرر گشت که بعد از تسخیر دکن ده کرو در اوم از
ولایت مفتوحه در وجه انعام خویش تصرف کردند سه صد و پنجاه منصب داران و یک هزار
احدی و هزاره سوار برق انداز روی و پنجه زر توپچی پیاوه سواهی سی و یک هزار سوار که پیش ازین
در انصوب تعیین بودند با توپخانه عظیم و فیلان کوه شکوه و خدمت شاهزاده بلند اقبال
دستوری یافتند و یک کرو در روپیه خزانه لطف فرمودند بندهای که بخدمت مذکور مقرر شدند
هر کدام در خور پائیه خویش با ضافه منصب و انعام اسپ فیل سرفروزی یافتند و راقم
اقبال نامه بخدمت بخشی گری این لشکر و عنایت علم فرق عزت برافراخت و خسر و راکه
در زندان مکافات محبوس بود و بندهای شاهی محافظت و محارست اومی نمودند حکم شد
که همراه خود برده بضابطه که خاطر آن فرزند مطمن باشد مقید دارد و در این ساعت ایات
عزیمت بصوب دارالخلافه اکبر آباد ارتقاء یافت خاتمان را صاحب صوبگی ملتان
سرفراز ساخته با انصوب حضرت فرمودند خلعت با خنجر مرصع و اسپ فیل عنایت شد

چون بهادر خان حاکم قندهار بهانه در چشم و ضعف با صحره را وسیله آن خود بر گاه نمود
 بود مظلوم شد که بپایون آنجا راضی نیست لهذا کتوت و حرارت قندهار را وسیله لغزنی خان
 مقفون داشتند و فرمان شد که بعد از رسیدن او قندهار بهادر خان قلعه را حواله نمود
 متوجه درگاه معلی گردید اگر چه برگشته که از آنکه در وطن قدیم خدمت مقرب خان است از
 مراد است جانب دست چپ و فتح بود حسب الالتماس آن دیرین خدمت برگشته که
 مورد ابروی گیهان پوی گردید و او در سفر فاخرت بر او نعت رسانیده یک قطعه یاقوت
 و چهار قطعه الماس بریم شکیش به هزار ذرع محل بصیغه پای اندازد و صد نفر شتر بطریق
 تصدق معروض داشت حکم شد که شتر آنرا بآب باب استحقاق قسمت نمایند بعد از فراغ
 سیر لعل کرانه بشکارگاه پالم تشریف برده روزی چند بشکار و شکار پرده قهندگاه
 از میان مسوره دلی عبور نموده بر فراز حوض شمس با گاه اقبال برافروشتند بست
 دوزخ فیروز شکیش الیاری و کما قمار خان بنظر اقدس گذشت و ابراهیم خان صاحب
 بگانه نوزده زنجیر فیروز با چیل و دو نفر خواجه سر و دیگر تقایس که در آن ملک بهم میرسد
 بریم شکیش ارسال داشته بود و مقبول افتاد در نیولا آقا بیگ و محمد علی فسر ساد با می
 فرمانروای ایران سعادت زمین بوسه دیا فتنه مکتوب محبت طرز شاه و الا قد بر کلکی
 پارتی بنظر اشرف در آورده معلی بوزن و دانه متقال از خزانه مرزا انج بیگ خلعت
 نرزشاهنجم و در روزگار گردش او و ارباب و نهادهای صفیه عقل گشته بود و در آن
 محل بخط نسخ کند شده این بیگ بن مرزا شاهنجم بهادر بن امیر تیمور گورکان در گشته

دیگر بفرموده شاه والا گوهر خط نستعلیق نقش گشته شاه ولایت پناه عباس این محل را
در پر خانه جیه نشاندید بحسب مناسبت با کرامت بود چون نام اجداد حضرت
شاهنشاهی در آن محل ثبت شده و بمناسبت تبرکات بر خود مبارک گرفته بسعدای داروغه و گزاف
حکم فرمودند که در گوشه دیگر با نگیر شاه ابن اگر شاه تاج حال رقم نماید چهارم استندار داده
باعت مسعود و زنان محمود دولت خانه کرده بود و مرکب گیسوان شکوه محمود و بل و روی
زین گردید لشکر خان حاکم شهر و خضر خان حاکم آسیر و برهان پور و دیگر بندهای عمده سعادت
استقبال شتافته دولت آستان بوس دریافتند

آغاز سال شانزدهم از جلوس جهانگیری

در شنبه بیست و نهم ربیع الآخر هزاروی هجری و در نگاشتین چارباش افلاک بشرف خان
عل و در سعادت از رانی فرمود سال شانزدهم از جلوس اشرف آغاز شد و درین روز شاهان
شهر را بمنصب سه هزاری ذات و چهار هزار سوار شرف اختصاص یافت صوبه بهار از تقیر
مقرب خان به قول شاهزاده پرویز مقرر گشت و راجه سارنگه پوز درگاه بسیر اولی تعیین شد
که ایشان را از ناله آباس به پشته راهی سازد و مکرّم خان حاکم اوّل سی و دو در خیر فیل
بزرگ پیش ارسال داشته بود و بایه قبول یافت و در نیوا گورخری از راه دریا آورده بودند بنایت
عجیب و غریب بعینه مانند شیر لیکن خطوط سر سیاه و زرد داشت و در تن سیاه و سفید
و از پره بی تا انتهای دم فاز کوچک گوش تا سر خطهای سیاه و سفید مناسب جا و مقام
کلان و خرم بزمیه افتاده و برگرد چشم خطی سیاه و رغایت لطافت کشیده و در سر کعبه بود

بعضی اگنان آن میشد که شاید رنگ کرده باشد بعد تحقیق و تفحص مقین پیوست که خدا
 آفرین است شب جمعه شام دوم ماه مذکور مجلس طوی شانزده شهریار منعقد گشت در بیلا
 غریب ساخته اتفاق افتاد یکی از مواضع برگرفته جالنده هر هنگام صبح از جانب شرق خوغای
 عظیم میسب برخواست چنانچه از هر طرف آن صدای خوشتر آفرای نزدیک بود که ساکنان
 آن مرز بوم قالب تکی کنند در شامای این شور و شنب شوشی برق آساده با مخطا طنها و
 بر زمین افتاد و پا پی گشت و بعد از زمانی که آن شورش و آشوب لحظی تسکین یافت و دلمه
 مشوش از سر سبکی و تشنگی بخورده قاصد تیرگ نزد محمد سعید عامل برگشته مذکور ستاده ازین
 ساخته آگاه ساختند و در خطه سوار شده خود را بمقصود رسانید و بر سر آن قطعه زمین رفته به نظر
 و آردوده موازی و دوازده فاع طول و عرض نوعی سوخته بود که نشانی از سبزه درستی نمانده
 هنوز از حرارت و تقسیدگی داشت محمد سعید فرمود که آنقدر جارا بکنند هر چند پیشتر کنند
 اثر حرارت و حرارت بیشتر ظاهر گشت تا بجای رسید که پارچه آهنی تفتیده نمودار شده و سجد
 گرم بود و گوشت پختن دم از کوره آتش برآورد و اند چون سوار رسید سر گشت و آردا برگشته بر سر
 خود آرد و در خطه کمرده و مهر برد و نهاده روانه درگاه ساخت چون حضرت شاهنشاهی است
 داد و داد که در فن شمشیر گری می طول داشت بخصوص و تعلیم فرمودند که ازین آهن شمشیری و خنجر
 و کمانی و ترب سازد و عرض کرد وزیر تکیب نمی ایستد و از هم میریزد مگر آنکه با آهن دیگر که
 پاک و بی جرم باشد ضم ساخته بعمل آرد حکم شد که چنین کند و حصه از آهن برق و یک حصه
 دیگر با هم آمیخته و در قبضه شمشیر و یک قبضه خنجر و یک کار و ساخته به نظر کیا اثر داده و از آن میرش

این دیگر هر برآمده بود و دستور شیر الیمانی و جنوبی خم میشد و از خم می ماند و در برش با شیر
 ایل اول در برابر آمده چون والده امام قلینان والی توران مکتوبی مثل بر ایلها نسبت
 اخلاص و در آتشانی جو جهان بیگم فرستاده از تحفای آن دیار بهم سوغات ارسال شده
 بود بنابراین از جانب بیگم مکتوبی در جواب مرسله ایشان نوشته خواج نصیر کابلی را که از قویان
 این درگاه بود و با تمام تفایس بطریق یاد بود فرستاده شد و چاره هم خورد و افغانیانی دیوان
 شاهزاده گیتی سان شاه جهان عرض داشتی مثل بر نویخت و غیر وزی فتح و دیگر مطالب آورده
 باسلام عتبه خلافت حسین نیاز فرخت و تفصیل این محل آنکه چون موکب حضور بحوالی اوجین
 پیوست عرض داشت جمعی از بندگان که در قلعه ماند بودند رسید باین مضمون که فوجی از قووران
 قدم حرات و بیابانی پیش نهاده از آب نریده گذشته و بی چنده که در زیر قلعه واقع است شوم
 و تبارک مشغول انداجرم مدارا ملک خواج ابو الحسن یا بنجر از اسوار بر سر منقله تعیین شد که
 گرم و چسبان شتافته ناری آن گروه باطل ستیز بدو خواج شهاب رانده هنگام صبح برب
 آب رسید و مخدولان آگاهی یافته محله پشتی باب دزده خود را باطل سلامت رسانید
 بودند بهادران لشکر تیر چو بقاب شتافته قریب چهار گروه دیگر آنها را رانده بسیاری را
 شمشیر انتقام مسافر ماه عدم گردانیدند و قووران برگشته بعد از تابریان پور عثمان سگرت
 باز کشیدند و خواج ابو الحسن فرمان شد که تا رسیدن موکب حضور در انظار آب توقف
 نماید تا بقاب خود نیز با عساکر اقبال بفرج منقله پیوسته کرج بر کوچ تا بر دامن پور شیر
 بزدند و هنوز آن مخدولان بی عاقبت در سواد شهر پای اودار برقرار داشتند چون

مدت دو سال بندهای دگاد با گروه باطل ستیزند و خورد و خورده انواع و اقسام مخ از
 بی جاگیری و عسرت غمگشید بودند از سواری و ای اسپان نبلون شده بنا بر آن مدت
 نذر و زبیر بنجام لشکر توقف افتاد و درین نه روزی که رویه نقد و اسب و خیمه بسیار بسیار
 منقور قسمت نموده و سزاواران گذاشته مردم را از شهر بر آورده و پیش از آنکه بمادران نرم
 دوستی کین را بخون حدو نگین سازندان سیه بجان تاب مقاومت نیاورده مان
 بهات انش از هم پاشیده و جوانان تیر چلوار عقب درآمده بسیاری رایتی انتقام بجا ک
 پاک انداختند و همین دستور فرصت نماده زده و کشته تا که کی که جای اقامت نظام
 و غیره و دوران بود رانده بودند و دیگر روز پسر آن بد اختر از میدان افواج قاهره آگاهی
 یافته نظام الملک ابوالعیال اجمال و افعال بر آورده و قلع و دولت آباد داشت
 و خود پشت بر قلعه داد و داشته و بیشتر از مردم را با طرف ملک پراکنده ساخته و سر
 لشکر ظفر اثر بسیار کینه خواهد سه روز در بلده که کی توقف نموده شهری را که در مدت است
 سال تعمیر یافته دیگر معلوم نیست که برونی اصلی بازاید مجلا بعد از آنکه آمد آن بناهای
 بین قرار گرفت که چون هنوز فوجی از قتلوران قلعه احمد نگر را محاصره دارند یک مرتبه با آنجا
 رفته و باب فساد را متنبه بر اصل نموده از سر نو سامان آرد و کرده و کمک گذاشته عنان
 معاودت معطوف ایندشت و باین غریمت ناقصه پیش شتافتند و غیره مقهور و مژور
 حیل سازند و کلا از خود را نذر و امر فرستاده شروع در عجز و زاری نمود که بعد از این سر رشته
 زندگی و دولت خواهی از دست نمیدهم و از حکم قدم بیرون نمی نم و بد آنچه فرمان شود

از جرمیه و شلیش منت داشته بسر کای میرسانم اتفاقاً در آن چند روز عسرت تمام از گران
غله در دوی سلی رسیده راه یافته بود و نیز خبر رسید که بی از قزوین که قلعه احمد نگر را
داشتند از لطف نهفت لشکر ظفر اثر ترک محاصره نموده از در قلعه برخاستند بنابرین
فوجی بکلیک خنجر خان فرستاده سلی برسم مدحرج ارسال داشتند و خاطر از همه جهت
پیداخته مظهر و منصور رجعت نمودند و بعد از بجزو زاری بسیار تفرگشت که سواهی ملکی که
از قدیم در تصرف بندهای درگاه بوده مواری چهارده کمرور دیگر از محالی که متقل بهر حد
بادشاهی است را گذارد و پنجاه لکه روپیه برسم شلیش بجزانده عاوه رساند با بجمه حضرت
شاهنشاهی فضل خان را رخصت انعطاف ارزانی داشتند و عیالی که شاه و عباس خان
بود و تعریف آن در جای خود نگاشته کلاک بدیع نگار گشته صاحب مشارالیه بخت شاه از
حال گهر ارسال داشتند و قل این مرصع فاضل خان عنایت شد تا قایم و حب علی بیگ غیره
فرستادهای دارای ایران بانعام سی هزار روپیه نقد مقرر فرزندگر دیدند و چنین بدیگران نیز
در خوشامیستی انعام فرمودند و یادبودی بجهت شاه صاحب نام بردها ارسال داشتند و قضا
این حال قاسم بیگ فرستاده دارای ایران دولت زمین بوس دریافت و مکتوب مکرر
بدرتب محبت و محبتی با سوغاتی که فرستاده بودند بنظر ما و در نظر بیگ اخته یکی شاهزاده
بلند اقبال شاه جهان عرضه داشت ایشان را آورده گذارند انکس اسپان شیشی نموده
براکه کشن اس شرف صلیل حکم شد که هزار اسب از طول سکران در عرض پانزده
سامان نموده روانه سازد و پدوم ترن نام که شاه والا جاه از غنائم فتح دوم فرستاده

بشا هزاره عنایت نموده محبوب او ارسال داشتند در وقت بفرض رسید که کلیان نام
 از سنگی بر زن همسایه خود عاشق زار است و پیوسته سر در پی او دارد اظهار گرفتاری
 و اشتیاقی مینماید و آن ضعیفه با وجودیکه میوه است اصلا آشنائی او تن در نمی دهد و محبت
 آن دل داده در پایش سرایت نمیکند هر دو را بحضور طلبداشته بانه پرس فرمودند و چند
 آن عورت را به پیوند او ترخیص و تکلیف نمودند و اختیار نکرد و آنکه از غایت تعلق بیتابان
 که اگر تعیین و انعام او برین عنایت می فرمایند خود را از فرار شاه برج قلعه زیر می اندازم آنحضرت
 از روی ملاحظه فرمودند که شاه برج موقوف اگر خود را از انبام این خانه زیر پانازی من او را
 احکمی بنوعی محبت میکنم هنوز سخن تمام نشده بود که برق آساده دیده خود را بر پیر انداخت
 و بجهت افتادن چند قطره خون از پشانش بیرون افتاد و جان داد و ملاکی که از چشم کشیده
 به چشم خود دید در سوراخ گذشته ایامی بران رفته که حضرت شاهنشاهی روز جشن و سمره
 که شمشیر اثرگر فتلی نفس و کوتاهی دم و خود احساس نمودند مجازا از کثرت باریدگی و طوبیت
 هوا در مجرای نفس بجانب چپ تر و یک بل گرانی و گر فتلی ظاهر می شد رفته رفته باستد
 و استناد از انجا میداد لطایفی که در ملازمت حاضر بودند نخست حکیم روح الله متصدی علاج
 گشت و بچند می دواهای گرم ملائم تدبیرات بکار برد و بظاهر هر اندک خشی شد چون اند
 کوه برآمدند باز شب ظاهر ساخت و درین ترتیب روزی چند پرداخت و از هیچ کدام
 فائده معتدیه حاصل نشد و قارن این حال حکیم که ناچار دست پیوست از روی حرکت
 و اظهار قدرت ترکیب علاج گردید و در بر او بر دوی گرم و خشک نهاد و از تدبیرات و نیز فائده

ترتیب نشد بلکه سبب اتزونی خرات خوشکی نزل و طبع گشت و ضعف استیلا یافت و
 مرض اشتداد و پذیرفت چون از تشریفات و پیرایه بقدر حق می شد حایان در پیغمبر خلاف محتادار کتاب
 می نمودند فتره فتره با فراط کشید و در آغاز تابستان و گرم شدن هوا حاضران محسوس گشت
 بنا برین در مقام کم کردن پیاله و تدبیر استی که مناسب وقت و ملائم حال باشد شدند و
 شراب را بتدریج کم فرمودند و از غذاها می ناموافق اکثر کردند و این که حکیم علی الاطالات تحت
 کامل شفای عاجل روزی کناد و در میزانشان نهاده پرویز خیرجاری آنحضرت را شنیده
 از جای غیر خود سعادت زمین برس دریافت بدگاه آمد و دست بخش خاطر پذیرفته سیر گردید
 در بست و پنجم شهر شوال هزاروی هجری جشن و زلف شمسی بسیار که خوشی آراستگی یافت چون
 در سر خانان سال سعود از صحت ميسود و بر جرات احوال پدید بود و در محل التماس نمود
 که وکلای او تصدی سامان جشن عالی باشند بی تکلف مجلسی ترتیب یافت در قیامت
 تکلف و جوی از بندهای پندیده خدمت و خواصان و مزاجیان که درین ضعیف از روی
 اخلاص و جانفشانی پیوسته حاضر بودند و پروانه صفت برگردان حضرت می گشتند و از شاد
 از خلعت و تیش و سر و دست و پایی و در نقد سرخواری یافتند و بعد از فراغ جشن
 مبارک خوانمهای جواهر نقد بطریق شان در دامن اهل نشاط و ارباب استحسان بر نهاده شد و
 جوکارای نجم را که فوین بخش محبت و تندرستی بود و بکود پیوه وزن خود و مبلغ پانصد مهر و هفت
 هزار و سیه بیان صفت اقام شد و در آخر مجلس شکیبای که بحیث حضرت ترتیب داده بود
 بنظر اشرف و داور و از جای هر صبح آلات و فتنه و اقسام تغایس آنچه پسنداقاد بر گذارند

با جمعی از وزیری دو لکه روپیه صرف این جشن عالی و انعاماتی که میگیم کرده بود و بقیه آن را در سوا
 آنچه بر جمعی پیش گفته را نمیده و درینو لا بست لکه روپیه خزانة محبوب المدا و خان بحیثیت خزانة
 لشکر و کن نزد شاه و الا جاده شاه جهان در رسول گشت چون بعضی اشراف رسید که
 عبداللہ خان بی نصرت شاه گیتی ستان شاه جهان از صوبہ دکن بمجال جاگیر خود
 شتافته بدیوان عظام حکم شد که جاگیر او را تفرغ نمایند و اعتمادی بسزاوی مقرر گشت
 که باز او را بخندست شاهزاده ساند و درینو لا حکیم مسیح الزمان انعام سفر چهار روزی است
 خان مبارک محمود بیست هزار روپیه بیستم و پنج غایت فرمودند

ار قلع رایت جهان کشا العجوب کشمیر بار دوم

چون هوای آگره از حرارت و از فراط گرما بفرانج صحت کمتران سازگار نبود
 روز و شب در دوازدهم آبان ماه آنی سال شانزدهم جلوس سعادت مانوس نمضت
 موبکب گیسان شکوه بنرم سیر و شکار گلزار جاوید بهار کشمیر اتفاق افتاد و مظفر خان بخشی
 بخواست داران خلافت مقرر گشت شاهزاده و وزیر و در حوالی شهر اخلاصت العطا انزالی
 فرمودند درینو لا بعضی همایون رسید که جادوهای کایتقه که هر اول لشکر دکن بود از مقبولان
 فخریم العاقبت جدائی گزیده بیدر قوفیق سعادت زمین جوس شاهزاده گیتی ستان
 شاه جهان دریافت درین تاریخ معروض گردید که راجه بهادر سنگه کچواهد در صوبہ دکن
 ساز فلک عدم گشت با آنکه جلوت سنگه بادر کلان او و حسانگه برادر زاده او هر دو در
 شرباب نقد حیات دریاخته بودند عبرت اعلان بر نگرفته جان شیرین بآب تلخ فروخت

جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود و خواجه ابو الحسن از دکن آمده باسلام علیه خلافت
 جبین سعادت و فروخت را فم قبا فاما بحسب و و به اری ذات تهمت صد سوره سوزنی
 یافت چهارم همین ماه اکی موضع مبالول از مشافات سیاحل و رود اردوی گیان پری
 گردید چون هوای سیر و تماشای کوهستان کانگه همواره مکرر خاطر قدسی منطاهر بود اردوی
 کلان را درین مقام گذاشته جمعی از بندهای مخصوص و اهل خدمت متوجه تماشای قلعه
 که کور شده نه چون اعتمادالدول را بیامی صعب روی داشت و رود گداشته صاوق خان
 میخشی را بجهت مفاصلت احوال مشا را بید و محارست اورد و مقرر نداشتند روز دیگر خبر رسید
 که وقت اعتمادالدول تنگ شده و علامت یاس از چهره احوالش ظاهر است بنا برین طریق
 نوجوان بیگم و گران خاطر او حضرت شاهنشاهی میرعلت عثمان فرمودند آخرهای روز
 بدین اوتش ریت بروند وقت سکرت بود گاه از مپوش به فرست و گاه بهوش می آمد
 نوجوان بیگم بجانب حضرت اشاره نمود که می شناسید در چنان وقتی دین بیت الهوی بزرگان
 رانده بیت آنکه نابینای مادر زاد گر حاضر شود و چنین آرایش عالم نه بنید متری به
 بعد از دوسه ساعت جرئت جاوید پیوست خاقان حق شناس آفرش آن کن خدمت
 ماند گاه اکی مسالت نموده پیل و یک تن از فرزندان و اقوام او خلعت حرمت فرموده
 روز دیگر بهمان غریمت متوجه تماشای قلعه کانگه شدند بچهار ضل ساهل و یای مان گنگا
 مورد اردوی سالی اشت دین منزل شیکش راجه چیتا بنظر اقدس دما در ملک اوست و پنج
 کرده از کانگه دور تر است دین کوهستان از وعده تر زمیناری نیست و عقبه های

و شواهد و احوال اطاحت هیچ پادشاهی نکرده برادرش مشکیش او را وروده بود و نوازشات
 شاهانه سرافرازی یافت و قلمه کا نگریه فراز که مرقع وقع است استحکام و متانتش بحدت
 که تا از قوه و سایر عمل قلمه داری برجا باشد دست استیلا بدین امش نمیرسد و کنتدیر
 از تخریر آن کوتا هست اگر چه بعضی جاسر که همادار و که توب و تفنگ توان رسانید بیک
 حصایان رازیان ندارد و میتوان که بجای دیگر نقل مکان نموده و تا سبب آن محفوظ مانند
 قلمه مذکور است و سر توج و هفت روز دارد و در درون آن یک کروه و پانزده طاب
 طول پا کرده و دو طاب و عرض ازبست و دو طاب زیاد و از یا توده کم نیست و ارتفاع
 یکصد و چهارده فرس و دو حوض کلان در درون قلمه وقع است بعد از فراغ سیر قلمه
 بتماشای تجانه دگا بهون که مشهور است توجه فرمودند عالمی سرگشته بادیه ضلالت گشته
 قطع نظر از کفار شقاوت آثار که بت پستی آئین آنهاست گروه کرده از عمام اهل اسلام
 مسافت بعبیدی نموده و دروات می بزنند و به پریش این سنگ سیاه که سیاه تر از دل
 آنهاست تبرک می جویند نزدیک تجانه مذکور در دامن کوه ظاهر اکان گوگرد است و از اثر
 حرارت و تابش آن پیوسته آتشی شعله می کشد ارباب ضلالت که از جالاکشی نام نهادند
 یکی از خوارق بت قرار داده اند و عمام اناس مابیان فریفته می دانند و منودی گویند که چون
 زنن مادی و علم بسیار مادی و انضایت و بستگی و تعلق که با او داشت لاش او را بر دوش
 گرفته سر در جبان نهاد و در تمام با خود میگردد و چون بکیندی برین گذشت ترکیب امثالاش
 شد از یکدیگر فرو ریخت و بهر عسوی در جانی افتاد و در غور شرافت و کرامت هر عضو آن

موضع را غت و حرست داشتند چون سینه که نسبت بسیار با اعضا شریف تر است درین
مقام افتاد و بخار نسبت بجای های دیگر گرمی داشتند و بعضی بر آن اند که این سنگ
که ای حال محبوب و کفار شقاوت آنهاست آن سنگ نیست بلکه سنگی که از قدیم بود و شکاری
از اهل اسلام آمده آنرا از تجانه برداشته و در قهوه ری آنرا خسته بدستوری که چیکس پی بدان
تیار است برده و در تها این غوغای کفر و شرک از عالم بر افتاده بود تا آنکه بر منی مرد و کار
بجست و دوکان آرمی خویش سنگ را در جای نهان نهاده نزد راجه وقت آمده گفت
که من در گمانه خواب دیدم من گفت که مراد فلان مقام نداشته اند اکنون وقت ظهور
آمده مرا از اینجا برگرفته و موضعی که مناسب حال من است نگاه دارند راجه علم ساده حسی
و هم بطمع زر که از نذورات فراهم خواهند سخن بر من را معتبر داشته جمعی را همراه او فرستاد که
آن سنگ را یافته بغیرت و شوکت تمام آورده درین مقام نصب سازند و باین طریق
از سر نو دوکان خلالت و گمراهی فرو چیدند و اعلام عداقت درین تلخ جا گیر چشم و سایر
اسباب ریاست و امارت اعتماد و الدوله را بنور جهان بگیرم از زانی داشتند و راجه ابو الحسن
بعالی منصب دیوانی کل سر بلند می یافت و در خلل این حال از عرض من نهان صورت
و کن بمسلم جلال رسید که سلطان خسرو در بیستم همین ماه بعراضه در قونج و ولایت خراسان
سپهر پیش ازین قزاقان تعیین شده بودند که در مقام کرجاک شکار قرقه مرتب نمایند و
بهر من رسید که جگر بهر سو پشته نشاط شکار بر پاخته یکصد و بیست و یک اس از چاک و کور
و یک باز خسرو و شکار خسرو بودند

آغاز سال هفتم هم از جلوس مبارک جانگیری

شب دوشنبه هفتم جمادی الاول سنه هزار و یک هجری خورشید جهان افروز بریتانیا
 محل سعادت تحویل ارزانی داشت سال هفتم از جلوس پادشاهی آغاز شد
 روز آصف خان بمبشش هزار و شصت و سوار سوار گردید و چهل هزار سوار دیگر
 بطی عنایت شد و در خلال این حال استماع افتاد که امرای ایران بغیر قم خیر قن بار
 ایت غریمت برافراشته هر چند این حرف نظر بر نسبت های سابق و لاحق بغایت مستبعد
 می نمود لیکن از آنجا که حرم احتیاط از شر ایط اساس جهان داری و لوازم آئین پاس
 سلطنت است زین العابدین بخشی اصدیان با فرمان حرمت عنوان تروشا نهاده
 ایتی سان شاه جهان و توری یافت که با عساکر فیروزی تا سر و میلان کوه شکوه
 و نچایه عظیم چنان استعجال متوجه ملازمت گردند درین تاریخ مابین آن از کابل آمده
 باسلام عقبه خلافت ناصیه سعادت برافروخت حکیم موتا بوسیده مهابت خان دولت
 ملازمت و ریافته از روی قدرت و دلیری مقصدی علان حشمت آنحضرت گشت و در میان
 چند روز تا رخصت بر ناصیه حال پیدا شد مهابت خان رخصت صوبه کابل فرمودند
 اعتبار خان خواجهر بمبشش هزار و شصت و سوار سوار گردید و چهل هزار سوار دیگر
 بسیار پیرومنی شده و از نعمت بی عادت پرستاری آنحضرت شرف اختصاص داشت
 انیت خم شده بصاحب صوبگی اکبر آباد و حراست قلعه و خزان بموده آن دیرین
 خدمت مقرر گشت و نزد هم فرو دین ظاهر یکی مورد بارگاه اقبال شد و شرف

در اینجا آرسنگی یافت دوم اردی بهشت در خطه کشمیر پادشاه بزرگ سعادتمند (نعمانی) اقبال
مقارن این حال عرض داشت خانبهان از ملتان رسید که شاه عباس با حاکم حواف
خراسان قالات داد و داشت قلعه گری آندو بجای قلعه قند بار پر خست و خواجہ عبدالغفر
نقشبندی با سید جوان و قلعه حسن گشته تا بعد ازین چه رویه بدین العا برین که طالب
شاه نزد گیتیستان شافیه بود در ریتانج آندو ملازمت نمود و معروض داشت که یکسب
اقبال شاهزاده والا شکوه از برهان پور با جمعی پیوسته چون موسم برشکال نزدیک رسید
ایام بارنگی را و قلعه مائو گذرانیده متوجه درگاه معلی خواهد شد و از تمام غنای راجه شد که
پیشتر بلا هوشتا فیه است و لشکر قندار نماید و یک لکه روپیه به هم مساعدت عنایت فرمودند
سابق فرمان شده بود که چون لشکر ظاهر اثر کن مبارکی و فیروز علی عثمان معا و دست طون
دارد و معتمد خان بخشی جرج استیصال روانه درگاه والا گردد در ریتانج با استدعای عیبه خانات
جبین افروز گردید و از غریب آنکه در حرم سرای دولت خانه مرادید که چارده هزار روپیه
داشت کم شد و نگرانی منجم معروض داشت که درین دوسه روز پیاپی میشود و صادق مال
عرض کرد که در همین دور و زاجانی بهم میرسد که بصفا و زینت متعصف باشد مثل جواهرات
و جانی که مخصوص بنماز و تسبیح باشد و عورت رمانی نیز بهر جن رسانیده که درین دوسه روز
بهم میرسد وزن سفید پوشی اندوی شگفتگی و انبساط بدست مبارک خواهد بود و مختصا از رسیدن
از کنیز کن ترک در عبادتخانه یافته خوشحالی تمام بهم رسان آورد بدست مبارک داد و سخن
هر سه که برین شصت و دینو لا شاهزاده بلند اقبال برگشته و پهلپور را بجای گیر خود التماس نموده

دربار خان زمان را بکجاست و حاسته بختیمن فرمودند پیش از رسیدن از خدمت
 شاهزاده بانماس نور جهان میگم بجای شهر یا ترخواد شده بود شریف الملک لازم شهر قلعه
 و بعد پیر را در قصر داشت معارف این حال دربار خان رسید و خواست که قلعه را تصرف
 کرد و با نظر فتن آتش تمام شعله پدید رفت و تیری برده قتل شریف الملک رسید
 او را که ساخت و ظهور این ساقه سبب شورش و آشوب خاطر بکشت و زمانه را خیر بیا
 فتنه بست است و

اسما و دست مویکب منصور بلاهت

در بست و پنجم در داده ای حضرت اعلام نصرت از دام محبوب لاهور اتفاق افتاد و نصرت
 نور محل و شورش طلبی از خدمت قدما را بشهر بار فرموده و منصب دوازده هزار دینار
 بست هزار سوار و سوار فرزند بخشیدند و قتل گشت که مرزا شمس الدین شاهزاده و سپه سالار
 لشکر باشد و پیشتر بلاهت شمس الدین را در پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه
 اعتقاد خان معاصی صوبی کشمیر سر فرار گشت و کورنگه راجه کشنوار را از حبس برآورد
 بنیابت کشنوار کامیاب را در گردانیدند و ترایافت که زعفران و جانور شکاری بجا آمد
 ضبط شود چون آنجا پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه پناه
 تبه خلافت ناصیه سعادت نورانی ساخت و این تاج نصرت خان و پیران شاهزاده گیتی
 شاه جهان از خدمت ایشان را آورده ملازمت نمود و بکلی همت آن خلعت و دو مان خلعت
 مصروف بر آنکه غبار شورش که مفعول گشته آبپاری ملایمیت فرو نشاند و پیران

داوود از میان برداشته نشود و داده فاسد بپزند ایشان واقعه طلب آنکه از جانیان اسب
 شورش و فساد را سرانجام باید دو سنگای بجیت تربیت و پیش آوردن شهر را ترتیب دهند
 چون آصف خان را بجانب داری شاه جهان شهم میباشند و خاطر بگم را از چنین برادری
 بجز فرمای لغو و مقدمات دور از کار تحریک ساخته بودند هرگاه ازین عالم غنی مذکور می شد
 آصف خان سکوت احصاء عزت خود دانسته زبان را بگو بای آشنائی ساخت و باب
 فساد میدان را خالی یافته و آتش افروزی می داشتند و چون خود در این کار نبودند بگم
 را برین کار آوردند که مابیت خان را که از قدیم با آصف خان خصوصت دارد و با پادشاهان
 بی اخلاص است از کابل باید طلبیده بمقصود اسیاب فتنه قاشوب گرد و در غریب آنکه
 فرامین مطاعه و نشانهای بگم طلب او صادر می گشت نظر بر نسبت های سابق ظهور
 این ساخته را بوجه مقبول دل نشین خود نمیتوانست ساخت و تجارت بر آمدن نمی نمود
 بخدشت مهد علیا عرض داشت می کرد که تا آصف خان در ده گاه باشد آمدن من متعذرت
 و اگر در واقع برهم زن دولت شاه جهان را با خود مصمم ساخته اند آصف خان را بصورت بگم
 باید فرستاد و محمد خان را که خلیفه بیعت شاه جهان است میاست باید فرمود تا من جرأت
 بمآمدن نموده مقصود این شغل خطیر گردانان الله سپر مابیت خان بمصب سه هزار
 خات و یکم از مقصود سوار افروزی یافت و فرمان شد که او را بکاست خویش در کابل گذارد
 جمیع متوجه ده گاه گرد و چهارم آبان ماه ورود مکه بمقصود بر اسلطنت لاهور اتفاق افتاد
 و حبه الله خان از محال جاگیر خود آمده با سوارم عقبه اقبال حسین افرو گشت بمقصدین یزد

نگارنده که محال متعلقه شاه جهان مگر در سر کار حصار و میان دو آب و غیره واقع است بی گمان
 شهر را بخواهد نمایند و ایشان خوش آن محال از صوبه و کن و گجرات و مالوه هر جا که خواهند
 متصرف گردند و فضائی از هر چند و صلاح این فساد می نمود نتیجه بر آن مرتب گشت و بی گمان
 سخن نادره و ادبایی نیک مقصود و خجسته سعادت فرمود و فرمان شد که صوبه و کن و گجرات
 و مالوه بآن فرزند ولایت شده ازین محال هر جا خواهند محل اقامت قرار داده بضبط
 آن حدود و پر از اند و جمعی ازینند با اگر بکشت یورش قند بار طلب فرموده ایم بنودی روانه
 بدگاه والای نمایند اگر چه این احکام را بحضرت شاهنشاهی صوبه می داشتند لیکن
 با داده و اختیار ایشان نمود همه ساخته و پیرا خسته بیگم بود و عرض اصلی آنکه اگر شاه جهان بی غیر
 جاگیر و جهاد سخت مردم تن داده این حکم و تعدی مافرو خورد و بر وفور غنیمت و جمعیت و
 سامان ایشان راه خواهد یافت اگر فراز و هاج آن فرزند بخت و نالاج بشورش
 و آمد با قبله حقیقی و فدای مجازی طریق گستاخی و سودا و پیش گیر و ناگزیر بر حضرت
 شاهنشاهی لازم و متعجب خواهد شد که بدان صوبه نصبت فرمایند تا روزگار فتنه پر از چه نیز نگار
 کن و چه نقشها بر روی کار آمد و این تلخ خان جهان بموجب فرمان لازم الاذعان اند
 ملتان سید بسعدت زمین بوس فرق غرت برافزخت و در مهر و مهر و بی بصیغه نذر
 و هیزه راس اسب عراقی بر سر شمشیر معروض داشت حمید بیگ و ولی بیگ فرستاد
 شاه بسعدت آستان بوس مرا فرار گشته مرسل محبت طراز نظر اقدس در آورند و هم در آن
 درودی خلعت و خرچی داده نصبت انعطاف ارزانی داشتند خان جهان را که بکشت بی

صلحت طلب شده بود پس قیل و شورش و خبر مرصع عنایت نموده بطریق متقلد تعیین فرمودند
 و حکم شد که تا رسیدن شاهزاده شهریار در ایالتان توقف گزیده منتظر فرمان باشد و بعضی
 را بدار کماله آفته اکبر باد فرستادند که تمام خزان مهر و پیر و آنچه از آنجا سلطنت حضرت
 عرش آشیانی انار شد بر نامه تا حال فراهم آمده بدگاه آرد ازین فرمان مطلق اصل
 جدا ساختن او بود چنانچه مسامت خان التماس نموده جو پیش ازین در جای خود شایسته
 بدان رفته و شریف کویل شاهزاده پریر و ستوری یافت که میر عت بهر چه تمام تر شایسته
 ایشان را بالمشک صوبه بهار توجه ملازمت سازد و فرمان حجت عنوان بخط خاص مطلق نموده
 تا مکیده بسیار آمدن مرقوم فرمودند و این ایام که فراج محبت است از ج قدی از مرکز است ادال
 انوار داشت و آمدن شاه به شیر قندهار و حیرت خوش و تلویح خاطر قدسی ظاهر بود و پیوسته
 حرفهای ناملازم از طرف شاه جهان شورش افزای طبع اشرفی گشت و حدوث این
 سانحه بر آنحضرت سخت گران بود و لاجرم موسویان که از بندهای فراج دان سخن شناس
 بودند و آن کوکب را در فرستاده نصاب هوش افزا بتقریر او حال فرمودند و حکم شد که برادرهای
 باطنی و قاصد نهانی و قوف حامل نموده بخدمت شتابان ما بهر چه مقتضای وقت باشد
 بعمل آید و این تاریخ مسامت خان از کابل رسید و سعادت مزین بوس سفر فرزدی یافت
 در خلوت بهر ضرس رسانید که تا محمد خان در میان کار است بر هم نزن و هنگام شاه جهان
 از محالات می نماید اگر حضرت صریح بقتل او رضی نباشد بسانه خدمتی معاذ کابل سازد
 تا آن آواز نه راه عدم گردد و غم مقام این حال عرض داشت اعتبار خان از اگر در به

کرشاهجهان بالشکریا از نامه متوجیه این صوب خنده پیش نهاد خاطر چه باشد.
بنابرین ای اصواب نمای چنین قضا صاف و مود که در لباس سیر و شکرتا کنه آداب سلطانیه
منهضت اتفاق افتد بعد از آن هر چه از پدر و خویش چه که کشاگر و در خوران بمسل آمد

توجه لوا که گهمان شکوه بجانب هندوستان

هفتادمین مادیات اقبال بصوب دارالخلافه اگر در اقصای افت و خلال خیال
عرض داشت اعتبار خان از دارالخلافه اگر رسید که چون مرکب نشو و نشانه گیتی
شاهجهان جراح احتیاج متوجیه این حدود است و خان خانان و دراب خان پسر
با دیگران که انبیاات صورت کون بودند همراه آوردند ازین جهت بر آوردن خزانه در خانه
اصف خان صلاح دولت نهانست بنا بر احتیاط با استحکام برج و باره و لوازم آن پر خنجر
و بر طبق آن غرض داشت اصف خان نیز رسید و آمدن شاهجهان تحقیق و یقین به دست
الاجرم نائب سلطان پور عبور فرمودند با جملة از حق ناسپاسی و قدر نشای نورجهان میگرم
کار این حد رسید و نسبت شهر و رجائی بشورش گرانیده و دختر زندی را که دست
انفلاص در رضا جوی بود و دروغ غف بر سر ستیر و بجان آورد چنین پادشاهی را و کبریا کمال
ضعف و بیماری در بیماری که بجز آن شرف نهایت ناسازگاری و ناقص دارد و بگفتن زن
ترغیب و تحریک نمود و غافل از آنکه بهر جانب که چشم زخم سندیان این دولت است و بجز
ندامت نتیجه بران مترتب نخواهد شد و بندهای را که سالها ترتیب فرموده و الا پای امارت
رسانیده اند از روی بایستی در مرکب نشانه زده والا قدر بر سر خنجرها که ناموس سلطنت است

فرستادگاری مصارعت از یکدیگر ربانید و جنگ خانگی ضایع ساختند و بیوقت چینی
از باب فساد که محرک سلسله اعدا بودند بعضی رسانیدند که محرم خان خواجیه سر او یک
قوات قدر دانی خان میر کوکب چند مت شاهزاده و بواب مرسل است مقصود دارند
چون وقت مقتضی سارا و خواص نبود هر سه را محبوس فرمودند و بنا بر عداوتی که مرزاسیم
با طویل میگب داشت بر بی اخلاصی او سوگند خور و نوزادین قبی نیز بر طاعت آن گزاهی
دفع داد و همچنین ابوسعید از جانب محرم خان خواجیه سر خباثت کرده و مقدمه که بیتی
خون ازان آید معروض داشت و در آشوب طبیعت و شورش مزاج حکم قتل این
و بیچاره شد و مابست خان که در پی هلاک آن تحت زدهای نظام بودنی تامل و توقف
بیتج بیدار بخت از هم گدازید و وفای خان راجع زبان بمیان جان در آمد و کشتن جان
مفسران این حال عرض داشت اعتبار خان از اگر بیاورید که شاه جهان با عسا که
بیکران جوانی اگر آید و در فتح پور توقف گیرند و موسوخیان در فتح پور دولت ملازمت
در یافته تبلیغ احکام پادشاهی نمود و مقرر شد که قاضی عبدالعزیز بر فاقه مشا را الیه منوجه در گ
گشته مطالب ایشان را بعضی همایون رساند چون فضل خان در درگاه کاری ساخت
و هر چند با اصلاح این فساد گوشش نمود نتیجه بران مرتب گشت ناگزیر بایوس باز گشت
دیگیم منازعت و مخالفت در هر حال ساخته محال جاگیر شاه جهان را بمکابره و ستیزه تغییر داده
بشهر یار تحو نمود چون حرمها تا ملائیم و مقدمات زشت از بی اتفاقی حضرت شاهنشاهی
و بداندیشی بیکر شاه جهان نجات رسید یقین گشت که هر چند در او و باری بکار رود

حمل بر خیزد و بونی کرده بعدی و حکم خواهند فرود جوی که با سید واریها فرام آمده اند
 آتیه باس از تنغم احوال خوانده راه میوفائی خواهند سپید و کار بد شوارسی خواهد رسید
 لاجرم بخاطر صلاح اندیش چنین نقش بست که پیش از رسیدن شاهزاده پرویز
 فرام آمدن عساکر از اطراف و اقطار مالک بخدمت پدر بزرگوار یا پیشانیست تمیل
 کاین حجاب از میان برگرفته آید و کایجائی نرسد که طرین را ندانست حاصل شود
 بالجملة در کنار آب بودیانه موسویان با قاضی عبدالعزیز رسید و پس که شراج اشرف
 بخریک و فساد نور جان میگم بشورش و آشوب گرائیده بود قاضی را ماه سخن نداده
 حواله مهات خان فرمودند که مقید دار و چون موب اقبال از سر هندی شرف است
 و سایر بنده از محال جاگیر خود آمده سعادت زمین بوس دریافتند از جمله بچه نرسنگی
 بنید فنج آمده سخن داد و صفت خان و کز مال بخدمت پیوست و نوازش خان
 پسر سعید خان از گجرات آمده باسلام عقبه خلافت ناصیه افروز گردید و رسیدن
 پادشاه ملک واهی حمیت نیک و ظل رایت جلالت فرمود آمده سید بهو بخاری و صاحب
 و راجه کشن داس در دلی ملازمت نمودند با قرق خان از صوبه اوده آمده فنج آراسته
 بنظر در آورد و راجه گرو و سیرامی سین مباری بسعادت زمین بوس فرق غرت
 به فرخت درین یورش ما را تدبیر امور و ترتیب افواج بجا و ابید مهات خان
 مفوض بود و سهراری فوج به اول بعید الله خان متفرکشت حکم فرمودند که یک گروه
 انارد و فرودی آمده باشند خدمت رسانیدن اخبار و ضبط راه های بیخنده او شد

آغاز سال هشتم و هم از جلوس مبارک جهانگیری

شب چهارشنبه هشتم جمادی الاول هزاروی و دویست و پنجاه و پنج جهان بیت انش
 جل پر تو سعادت افگند سال هشتم از جلوس مبارک آغاز شد راجه جی سنگه نیر
 راجه بان سنگه از وطن خود آمده باسلام سده سنیه ناصیه سعادت افزین وقت
 خبر رسید که شاهزاده والا شکوه از سعادت جلی و حق شناسی توانستند خود را در آدرک
 لشکر جمعیت مقابل شتابند مبارک و کار بجای رسد که تدارک پذیر نباشد ناگزیر از راه دست
 عثمان تافته باخان خانان و بسیاری از بندهای باخلاص به برگشته کویله که از راه
 متعارف بیت کرده بچایب دست چپ بود شتافتند و چون عبد الله خان قزوینی
 که هرگاه افواج با هم نزدیک رسد و قابو بدست افتد خود را بخدمت میرسانم راجه بکر حاجت
 و دراب خان پسر خانخانان و بسیاری از بندهای را در برابر لشکر منصوب کردند و شش دست
 در برین آنکه اگر تخریب یک یگم فوجی مبارزت و مقابل نامزد فرمایند نام بردار و بروی
 آنها توانند نگاهداشت تا گرد و غبار این خسته و فساد کدو رگاز را بخار از فتنه کاری برانگیخته
 بآبیاری دراز فروشیند و صفها باین پسندیده قرار گیر و یکم تخریب مبارخان آصف خان
 در خواجها بوالحسن و عبد الله خان و لشکر خان و فدائی خان و نوادرش خان و غیره را
 با محواری است و پنجه از سوار موجود مقابل فرستاد و راجه بکر حاجت و دراب خان نیز فوج
 ترتیب داده و در برابر آمدند عبد الله خان که در آتشی از فرصت بود و قابو
 یافته جلوریز بشکر شاهزاده پیوست درین هرج مرج زبردست خان و شیوخ

میرجلایر و محمد حسین برادر خوانده جهان نور از زمان پسر اسفان محمودی طعون ازل
 وادار فوج عبداللہ خان جان نثار شدند راجہ بکراجیت کہ از ارادہ عبداللہ خان
 آگاهی یافت نزد داراب خان شتافت کہ نوید آمدن اورسانہ قضا را درین وقت
 تیر قنک ارشست غیب بمقتل راجہ بکراجیت رسید و از افتادن اوسر ششہ سطراری
 افواج از انتظام افتاد تا آنکہ شل عبداللہ خان فوج ہر اول را ویران ساختہ بخت
 شاہزادہ شتافتہ بود و داراب خان و دیگر سران لشکریان را سستہ پای بہت بجا داشت
 از انطرف آمدن عبداللہ خان افواج را از نسق انداخت و رین جانب از شتافتہ
 راجہ بکراجیت دست و دل لشکر از کاسانہ آخرہای روز افواج طرفین ہر یکہ بجا
 و قدام خود رستہ قرار گرفتند بالجماعہ موکب مخصوص حضرت شاہنشاهی از حوالی اکبر آباد
 عبور نمودہ بصوب اجمیر منت منت فرمود شاہجہان بجانب مادہ واریت دولت برافروختہ
 در کنار کول فچپور اعتبار خان خواجہ سر باسلام عبثہ خلافت حسین سعادت نوری
 ساخت چون در محارست قلعہ اگرہ شرایط احتیاط و لوازم ہندگی بتقدیم رسانیدہ بود
 منصبش ہزاری ذات و پنجہر اسوار عنایت نمودہ غلٹ با شمشیر صاع و اسب
 و فیل خاصہ مرحمت فرمودہ خصت انصرفت از دانی داشتند و ہم اردوی بہشت
 ماہ حوالی پرگنہ ہندون معسکو قبائل گشت چون شاہزادہ پرویز خواجہ اردوی
 گیسان پوی رسیدہ بود حکم شد کہ امرای عظام باستقبال شتابند یا زوہم ماہ بعد
 از گذشتن نیم ہوز و ساعتی کہ فغان را خیمہ شاسان رسیدند بود و سعادت دین بوس

تین اخلای نورانی ساخت بیسوق و شغف تمام در خوش طاعت گرفته نوازش
 مهربانی پیش از پیش ظاهر ساختند صادق خان بخشی بکمرست و در دست موینجانب
 سرافرازی یافت در خلال این حال بمساحت جلال رسید که مرز بادش از زبان پسر
 مرز شایخ که در سرکاپون و گرات جاگیر داشت برادران خرواوشی خبر بر سر درخت
 تسبیح رسانیدند و مقام این حال بمساحت جلال رسید که بادش با مادر تحقیق او
 برگاه و لا آمدند لیکن مادرش چنانچه باید مدتی خون فرزندش در بیوت شهرعی
 نیاست رسانید اگر چه فتنه جوی درشت خونی او بر تپه بود که برگشته شدن او افسوس
 انداشت لیکن چون ازین بیدولتان نسبت برادر کلان که عمر نرسیده است چنین
 بیایکی نظیر رسید و یو حکم شد که با فضل در زندان محبوس دارند تا بعد ازین بدینچ
 مرز او را باشد بمیل آید

فرستادن شاهزاده پرویز را بصوبه بکن

چون بعضی رسید که شاهزاده بنت اقبال شاه جهان از راه گهای چاندا عبور
 فرموده بماند و شایسته تبارج لبست و نیمه روی بهشت شاهزاده پرویز را با عساکر
 گیسان شکوه که در ظل حرست جا انگش فرام آمده بود بتعاقب ایشان نخست
 فرمودند و عثمان اختیار شاهزاده کارگزار و در نظام عساکر اقبال بصوابید
 مهابت خان حاکم شد و سامی امرای که در خدمت شاهزاده و ستوری یافتند بدین
 تفصیل است که اجدر سنگه یو ندیده و حاجت سنگه و راجه جی سنگه و سونج سنگه

و راجه گرد و سر بلند راسی و لشکر خان و عالم خان و منصور خان و قاضی خان و
 رشید خان و خواجہ میر خیزان و اسد خان و سید ہر خان و اکرام خان موازی
 پیل ہزار سوار موجود و توپخانہ عالی بابیت لکہ روپیہ خزانہ ہمارہ دادند و نائل خان
 بخدمت بخشی گری و واقعہ نویسی لشکر مقرر گشت نزد خور وادشا ہزادہ داد بخش پسر
 سلطان خسرو صاحب صوبگی ملک گجرات مرافراز ساخته منصب بست ہزاری
 ذات و سہ ہزار سوار و دو لکہ روپیہ نقد و خرج غایت نمودند و خان غلام منصب
 اتالیقی اختصاص بخشیدند و یک لکہ روپیہ بیضیہ مساعت حرمت فرمودند و فتح خان
 بصاحب صوبگی بنگالہ و اوڈیسہ دستوری یافت سوم خور وادسنہ ہیردہ مطابق
 نو زوم شہر حب ہزاروی و دو ہجری و رود موکب مسعود بلدا انجیر اجمیر اتفاق افتاد
 در خلال این حال از آگرہ خبر رسید کہ مریم الزمانی بخلوت ملری جاودانی انتقال فرمود
 رسید کہ حق تعالی غریق بحر رحمت خویش گرداناد بگت سنگہ سپرانا کرن از وطن خود
 آمدہ دولت زمین بوس دریافت ابرہیم خان فتح جنگ حاکم بنگالہ سی و چہا زنجیر
 فیل برہم شکیش ارسال داشتہ بود و بنظر ہمایون درآمد و در وقت عرض داشت تصدیق
 صوبہ گجرات بمنزل بر جنگی کہ میان عبداللہ خان و ناہر خان و صفی پسران خان
 دو گیرندہ ای واقع شدہ بمیان جلال رسید شرح این داستان بر ہم اجمال آنکہ
 ولایت گجرات بہ تیرول شاہ جہان مقرر بود و راجہ کراچیت بصاحب صوبگی آن ملک
 اختصاص داشت و در بنگالہ میکہ موکب گہمان شکوہ از ماند و نصرت فرمود راجہ

بیکار حاجیت حسب الحکم کنه داس نام برادر خود را در احمد آباد گذاشته خود بجهت آمدن و حوالی
 دلی جان شاکست چنانچه در بجای خود گذارش یافته و چون آنحضرت عثمان معاویه
 معطوف نوشته متوجه ماند و شکر گزشت ای تیول عبداللہ خان لطف نموده کنه داس را
 باصفی دیوان آن صوبہ و خواندہ وقت حرج که پنج لک روپیہ صرف آن شدہ باشد و
 برادر شمشیر کمر و دکن سپہ خبرت آن آمد و دینار حاجیت شکست و الدنہ گوار ترتیب داده بود
 آنقدر خود طلب نمودند عبداللہ خان و دادا نام خواجہ سلمی خود را بجا کومت آن ملک فرستاد
 باسد و وی بی سرو پا با احمد آباد و آمدہ شہر را متصرف گشت و شی و توخواجی و در گاہ را بجا
 خود و منہم ساخته در گاہ شہن سپاہی و فراریم آوردن جمعیت بہت گماشت و دزدی چند پیشتر
 از کنہ داس از شہر رانہ و کنانال کا کہ منزل گردید و آنجا بجمہور باو شنافت و بطاہر چنان
 سینو و کجہت شہر بجان بہریم و باطن بانامہر خان و سید دلیر خان و با برانسان و دیگران
 کہ در حال جاگیر خود توقف داشتند بمراسلات ترتیب مقدمات و توخواجی نموده در
 آنرا از فرصت نشست مسلح فوجدار سرکار سلا و از فوجای کار دریافت کہ صفی را از شہر
 دیگر پیش نہاد خاطر است بلکہ کنہ داس ہم این معنی را نفوس نموده بود و لیکن چون صفی
 جمعیت فراہم آورد و شہر را بخرم و احتیاط مرعی و مسلک میداشت نتوانستند باو
 دست زد و صلح کہ سپاہی کار گاہ بود از توہم آگاہ سپاہی ترک مدارا و با جمہور
 دست نیما بجز از شہر و در ساز و دوزینی بکار برده و با خزائن پیشتر شنافت و قریب
 وہ لک روپیہ و خدمت شہر والا قدر رسانید کنہ داس تیر پر و مرصع را گرفتہ

از بی ادروانه شد اما تحت مرصع را نتوانست از گران همراه بر صفی که غرضه اخالی نیست
 با جمعی که اتفاق داشت مراسلات فرستاده قرار داد که هر کدام از محال جاگیر خود را جمعی
 که دارند گرم گیر اشتافه هنگام طلوع نیز اعظم از دروازه که بر سمت او آنهاست بشیر بن
 و خود با بابو خان افغان از برگشته کرانه پنج کرده یلتر کرده وقت سحر مسعود شهر رسید و با
 شعبان لخطه توقف نمود و مار و خوب روشن شود و دوست و دشمن تمیز توان کرد و
 بعد از جهان افروزی صبح صادق چون دروازه شهر را کشاده یافت انتظار وفا نگشیده
 از دروازه سارنگ پور کجبار حیدر آبا و در آمد و مقارن این حال نا هر خان نیز رسید از دروازه
 بشیر داخل شد و حاجه سرای عبداللہ خان از ظهور این ساخته که در محلیه او نگذشته بود و
 سر اسیمه بنانه شیخ حیدر بنیر و حبیب الدین پناه برده و نام برده با استحکام برج و باره پر و ختم
 جمعی را بر سر خانه محمد آقایی دیوان حسن بیگ بخشی فرستاده آنها را بدست آوردند و
 شیخ حیدر خود آمده باز نمود که حاجه سرای عبداللہ خان در خانه من است فی الفور در را
 بهم بست و گرون بسته آوردند و خاطر از ضبط و نسق شهر مطمئن ساخته بدلا سامی لشکر و
 فراجم آوردن جمعیت پرداختند از نقد جنس هر چه بدست آمد ببلوفه مردم قدیم و جدید
 نمودند حتی تحت مرصع که شل آن بسا اما صورت نه بند در هم شکسته طلا را ببلوفه
 نوکران جدید تقسیم نمود و بجا هر را خود تصرف گشت و در اندک فرصت جمعیت نیک
 فراجم آمد چون این خبر با تدریس عبداللہ خان از خدمت شاهزاده والا قدر شخصیت
 گرفته کمبک و بدو التفات نفرموده با چهار صد پانصد سوار چرخ استیصال شتافت

و در عرصه بستان روزانه و به برده به پوست حنفی و ناه خان از شهر برآمده و کتار تال
 کاکریه عسکر آراستند چون عبدالله خان از کثرت غنیمت و قوت یافت روزی چند
 در برده تو قف گزیده تا ملک برسد بعد از چند روز کوچ کرده بمحو و باد لشکر آراست
 و مردم شهر از کتار تال کاکریه برخاسته و ظاهر موضع پتوه نزدیک بمبار قطب العالم فرود
 آمدند عبدالله خان از محمود آباد بموضع باز پیچیده آمده حنفی خان و ناه خان در ده دلو
 منزل کردند بین الفریقین سه کرده فاصله ماند و فرزند دیگر از جانبین افواج ترتیب داده
 متوجه غرضه کارزار شدند قضا با جانی که عبدالله خان عسکر آراسته بود و قوتم را را نبوه
 و کوچای تنگ داشت و زمین پست و بلند بود و بنا برین سلسله افواج ادا تنظیم
 شایسته نیافت نخست ناه خان را که پهلوان فوج بادشاهی بود از پشت قضا
 میقتل و در سیه و راه عدم گزید و فلی که در فوج عبدالله خان بود از آن و از بان و قضا
 روگردان شده و کوچ تنگ که در طرف ز قوتم را بود در آمد بسیاری را پائمال را حرم
 ساخت و بعد از دو روز و خوب بسیاری نیز گلی تقدیر عبدالله خان راه هیریت سپرد
 به پرگنه برده شتافت و از آنجا بمسرخ رفت سه روز در مسرخ گذرانیده و از حرم
 به بندر سورت رفت و دو ماه در آنجا بسر برده مردم پریشان خود را جمع ساخت باز قو
 قرا هم آورده در برهان پور خود را بنجدست شاه جهان رسانید چون این خبر بمسرخ
 شاهنشاهی رسید حنفی که پیشین روزی بخواب نهیده بود از منسوب بهتندی و سبب
 سوار بمصیبت سهراری و دو هزار سوار و خطاب سیع خانی و علم و فدا در فرق غرت

برای آن سود و نایب خان بنحسب سه هزار و دویست و هشتاد و پنج تومانی ریافت
 سیمان الله کجایم و کجا عبد الله خان مصمم عمر این از فلک است ارمن نیست
 اکنون محلی از کرب و غم میان شکوه شاه جهان و لشکری که در خدمت شاهزاده
 سلطان پرور تعیین شده بود گداخته کاک باریک نگار میگردد چون حسا در نصرت
 قرن در کوب شاهزاده پرویز از کرب و چاه عبور نمود و ولایت مالوه درآمد شاه جهان
 با جمعی که در کوب اقبال سعادت پذیر بودند از قاعه ناژد و فرود آمد پیش از خود رستم خان
 ملایم و تعالی فرستاد و بهار الدین برق آغاز کرد مسلک بندای شاه و الا لشکر
 انظام داشت و از خصوصان رستم خان بود از مسامت خان قول گرفته در کین در
 نشست وقتی که لشکر را در برابر هم صف کشیدند آن بدشست بارگی فتنه برانگیخته
 خود را بشکر پادشاهی رسانید رستم خان از داه گفته که شاه عالی قدر او را از منصب
 سبیتی بوالایه پیغمبری و خطاب رستم خانی ترقی فرموده صاحب صوبه بکرات
 ساخته بودند و نهایت اعتماد بر او داشتند درین وقت او را سرور لشکر ساخته تعالی
 شاهزاده پرویز تعیین فرموده بودند خاک بی حقیقی بر فرق روزگار خود ریخته ترمه با خا
 رشت و از رفتن او تمام فرج بر هم خورد و سر رشته انظام از هم گسخت اعتماد از میان
 برخاست و بسیاری راه یونانی سپرده قدر بر فرود آمد چون حقیقت این بی حقیقت
 سیاه درون معرض رسید جمعی را که با او بودند نزد خود طلبیده و اناب زبده عبور
 فرمودند و کشتی را با آنظر کشتید و میرم بیگ بخشی را با جمعی در کنار آب گذاشت

شرو با خان خانان انجیر به قلعه آمد چه بر بهان پور شش افتاد و بین وقت و خلق بخشی
 نوشته خاتمان را که نهانی نزد مهابت خان فرستاده بود و خبر شد شاه وال قدر
 آورد و خواند مکتوب این است هر قوم بود و میست حدس بقدر گناه سیدارند. م. پ.
 در نه پیر می زنی آرامی + لندا اورا با و اب خان پسر شرا از خانه طلب نمود و نوشته را
 در خلوة بوی نمود و جوابی که مسخوع افتد سامان نیارست کرد و سر خجالت و ندامت
 پیش افکند چاره ندید بنا برین با فرزندان متصل بدولت خانه نظر بند گناه شسته و آنچه
 خود فال داده بود که حدس نظر نگاه میدارند م. پیش آمد با بچه چون مکتوب گسیان
 شکوه پهای قلعه سیر میست میر حسام الدین ولد میر جمال الدین حسین ابخواز قلعه
 برآمده ملازمت نموده و آنحضرت خود با اهل حرم بر فراز قلعه شش افتد سه روز وقت فرمود
 و در است قلعه بگو پال اس را چپوت که سپاهی کاروان بود و قویض یافت و سادات
 از رفته و سایر مصالح قلعه داری بر وجه و خواه فرمودند بسیاری از پسران حرم مدای
 اقبال ابا سبب زیادتى که هر که گردانیدن کمتر داشت و را نجا گذاشته متوجه
 بهمان پور شدند و قماران این حال شانرا در پر و زو مهابت خان بکنا ناب زید و
 سید ه. هر چند سی در گذشتن نمودند چون میرم بیگ کشتیارا با نظرات برده گندم را
 بتوبه و تشنگی تحکام داده بود و میسر شد مهابت خان که در گریزی و باز نماندگی و
 بدستری شیطان را قصد نماید و خوشی نهانی نوشتجات نزد خان خانان فرستاد و آن
 کهن سال فروت و نیا دوست اشد شیطان صفت. بهر تمییز مغرطه مردم نزد

از او بروخان خانان بخدمت آنحضرت معروض داشت که چون روزگار بنا سازی
 برداشته اگر روزی چند بنا کای در ساخته طرح صلحی بمیان اندازند هر آنکه سبب نیست
 سالم و رفاهیت بند های خدا خواهد بود و شاه جهان که همواره با طغای ناسر فساد
 نیست مصروفت میداشتند ترتیب این مقدمه فور خطیم دانسته خانخانان آنجا بفرستاد
 دولت برده نخست بسوگنده مصحف خاطر خویش را از جانب او مطمئن ساخته که هرگز
 از آنحضرت روی اخلاص بر نخواهد و آنچه خیریت در پیش باشد سعی نماید بعد از اطمینان
 قلب خان خانان را خجسته فرموده و در باب خان را با وزیران او در خدمت
 خود نگه داشته قرار یافت که مشارالیه درین طرف آب توقف گزیده و بمراسلات
 ترتیب مقدمات صلح نماید چون خبر صلح و خجسته خان خانان به پندهای شاهی
 رسید منع مزعیت نقصان پذیرفت احتیاطی که در استحکام گندام میکردند و دستور اصلی
 نمائند تا آنکه شش جمعی از جوانان کا طالب بارگی هست بآب زود و مردانه عبور نموده از پل
 این شورش و آشوب ارکان دولت بسیاری ترزل پذیرفت و میرم بیگ نتوانست
 مدافعه و مقابله بدست تا بخود می پیچید کس بسیار از آب گذشت و در وقت نوشتهای
 شاهزاده پرویز و مهابت خان بنماخانان رسید فان حق ناشناس ملو با حقیقت
 و وفایا آب عصیان شسته سوگنده مصحف را مانند شربت فروخ و راز خدا و روز
 بفرمایند بشیوه پرده اندام از پیش گرفته و را داد و با سپرد و بهما بختان پرست بر میگ
 شجاعت زده سرانگنده خود را بخدمت شاه عالی قدس رسانید چون حقیقت بی حقیقتی

داخل خدمتگذاران نزدیکی و منصب پانصدی و جاگیر مہمور یافت لیکن از انجا کہ جہانگیر
 تنگ بود باطلع نیک در ستیزہ افتادہ و کفران نعمت و حق شناسی پیش نہاد و خواست
 و پیوستہ زبان را بشکوفہ خدا و خداوندانہ وہ میداشت و نیز ملاکر بعض رسید کہ چندی
 عنایت در حق او بیشتر می شود آن حق ناشناس در شکایت و آزرگی می آنسراید
 مع ذلک نظر بر حرمت ہای کہ در حق او بظہور می آمد آنحضرت قبول نمی فرمودند
 تا آنکہ اندوم بغیرض کہ در محافل و مجالس حرفای بی ادبانہ از و شنیدہ بود و کتب سماع
 جلال رسید و بعد از ثبوت بحضور اشرف طلب تہودہ باز پرس نمودند جواب معقول
 نیارست سامان کرد حکم بسیار است او شد مصرعہ زبان سر سبز بیدہ بر باد
 و نیز لا صادق خان یضبط کوہستان شمالی پنجاب ستوری یافت سید بہوہ بخاری
 بحکومت و حرمت ہای فرق عزت برافراخت محمد علی پسر علی محمد حاکم تہبت
 بر تنہونی پدیدرگاہ آمدہ سعادت جاویدانہ و خست پنجم ماہ اسفند اربع سر ہند بہ
 نزول موکب مضبوط راوت و بصارت پذیرفت در کنار ہمای بیاد صادق خان
 با کمکیان خود از ان نظام و احکام کوہستان شمالی خاطر خود ما پر و اختہ سعادت آستانہ کوہ
 دریافت و جگت سنگہ را کہ روزی چند در شباب جبال آتش فتنہ و فساد مشتعل
 ساختہ بود بنویدم رحم بکیان ستمال ساختہ ہمراہ آورد و با ستشفاع نوجوان بگیم
 رقم غفور جہاید جہانم او کشیدہ آمد دین ولا از غرض مقصدیان و منہیان صوبہ کن
 بمرض ہمایون رسید کہ شاہجہان از سرحد قطب الملک گذشتہ بجانب اودیشہ و

بنگاه آشناترند و درین یورش بسیار از بنده های دریت کرد و های ایشان شک
 او بار بر فرق رفر کار خود بنجهت بهنگام فرصت را دیو فانی سپرده از کجایه ریزی و در وقت
 کونج مرز محمی سپهر فضلان دیوان ایشان با والده و عیال خود قرار برقرار داد و بجا
 گزیده و در خلایق این حال فضلان در بیجا پور بود چون خبر بشاد و الا قدر رسید جعفر
 در خان قلی اوزبک را با چندی از مستعدان خویش بتعاقب او فرستادند و حکم فرمودند
 که تا ممکن و مقدر در باشد بلا ساد و مواسا او را زنده بیاورند و اگر میسر نشود سر او را بیاورند
 اما هر دو با بخت هر چه تمام بطلی مسافت نموده در شتای ماه یومی رسیدند و ازین
 حادثه آگاهی یافته والده و فرزندان را بجا بجهل کشیده و خود با ممد و د
 پای هست جمعیت افشوده کبانندی استاد ظاهر احوی آبی و حبیل در میان بود
 سید جعفر نزد یک آمده خروست سخن سرائی و چرب زبانی او را فریب دهد هر چست
 به ترتیب مقدمات عیم و امید سخن پردازی نمود و اثر نکرد و جوابش بدینتر جان ساز
 حواله داشت بنهایت جنگ مردانه کرد و خان قلی اوزبک را با چندی دیگر مسافرا
 تیسری گردانید و سید جعفر را نیز زخمی ساخته و خود بر نهضای کاری جان شارسد
 تاریخی داشت بسیاری را بی رونق ساخت و بعد از کشته شدن سر او را برید و بر

آغاز سال نوزدهم از جلوس جانبگیری

روز چهارشنبه بیست و نهم جمادی الاول سنه هزار و سی و سه هجری نیز غلام بیت الشیر
 حمل سعادت تحویل از دانی فرمود سال دوزدهم از جلوس جانبگیری آغاز شد چون خبر

انشت موب شاهی بصوب او بلیه و بنگاه متحقق گشت بشماره هزاره پرویز فرمان
 شد که خاطر از انتظام در استحکام صوبه دکن و در پرداخته متوجه صوبه الہ آباد و بہار
 شوند کہ اگر صاحب صوبہ بنگالہ پیش راہ نتواند گرفت و مقادست نیارد و خود آن
 فرزند با عساکر گہیان شکوہ بمقابل شتاب نیز بنا بر حزم و احتیاط مدد السلطنت
 تاجنہان را بصوب دارالخلافہ رخصت فرمودند کہ در آن حد و دہودہ گوش
 بر حکم دارا اگر بختی حاجت افتد و اشارہ رود بر حکم فرمان کا بہنگر دو درہ ہنگامی
 کہ قاضی عبدالغفر نیز از خدمت شاہ والا جاہ پر سالت آمدہ بود بحکم اشرف مہاتمی
 او را در قید نگاہداشت و بعد از وزی چند کامرنا کام لازم خود ساخت و از برہانپور
 برہم و کالت نزد عادل خان فرستادہ و دنیا داران دکن از صمیم قلب اختیار
 ہنگ دو و توجہ ہی نمودند و غیر حبشی علی شیر نام معتمد خود را تر و مایت خان روانہ ساخت
 از عالم نوکران عرضہ داشت نمودہ نہایت مجر و فروتنی ظاہر کرد و قرار داد کہ در
 دیول کا لو آمدہ مہایت خان را بہ میند و سپر کلان خود را در سلاک غلامان در گاہ
 منتظم گردانہ و نوشتہ قاضی عبدالغفر نیز رسید کہ عادل خان نفاق خدمت دو و توجہ
 بی میان جان بستہ مقرر ساختہ کہ ملا محمد لاری را کہ وکیل مطلق العنان و نفس ناطقہ
 اوست نزد محاورات عمر اسلات او را ملا با یامی گویند و بپوشند یا پنجرہ سوار بکنند
 کہ پیوستہ در خدمت بسر برد و متعاقب او را رسیدہ و مانند چون مکرر فرامین بتاکید
 صادر شد کہ شمانہ اوہ پیریز با سنلری کہ ہمراہ اوست عثمان معاودت معطوف

داشته بصوب بنگاله شتاب با وجود ایام بزرگسال و ششده یاران و لای و گل و لای
 مالوده از برهان پور کوچ فرمودند و بابت خان شانه زده را در راه ساخته خیمه زدند
 چند تا رسیدن ملا محمد لاری در شهر توقف نزدیک شهر خان و جاد و رازی داد و ارام و
 دیگر بنده را مقرب داشت که به بالاگهات رفته در ظفر نگر معسکر سازند جان سپار خان
 را بدستور سابق نخست سرکار نیز فرمود و اسد خان محموری را به بلخ پور باز داشت
 و منوچهر سپه شاه نواز خان را بجانان پور تعیین نمود و رضونجان را تنها پیشتر فرستاد که
 صوبه خاندیس را صیانت نماید همچنین هر جای را یکی از بندهای کاروان سپرده
 از ضبط و تسبیح ملک خاطر را پرورداخته و بیخود غنای داشتند بر ابراهیم خان فتح جنگ را به
 بنگاله رسید نوشته بود که مکتب اقبال شاه بجان و دخل ملک او دلیسم گردید
 اکنون مجلس از احوال ابراهیم خان صوبه بنگاله رقم زده کلک بدیع نگار میگوید
 اول آنکه احمد بیگ خان برادر زاده ابراهیم خان بر سر زمیندار کرده بهیچ رفتن بود
 سنوح این حادثه غریب کیلیا بقعه گاهی اتفاق افتاد و مترو و متحرک گشت تا که بگریخت
 و از آن هم باز داشته بموضع کنکی که حاکم نشین آن صوبه است آمد و اشیای خود را
 همراه گرفته بمقام تنک که از همگی دو اندوه کرده بجانب بنگاله واقع است شناخت
 و چون استعداد مقاومت در خود نیافت و در تنک نیز نتوانست پایداری بکند
 و از آنجا به برادران نزد صالح برادر زاده جعفر بیگ رفته صورت حال ظاهر براهت
 و صالح استبعا و نموده تصدیق رسیدن را بایات منصور نمی نمود و درین وقت نوشته

عبداللہ خان بخت استمال رسید و او باین وعده ہندستان نشتہ و با کھسکا
 بردوان را استحکام دادہ و صلاح و صواب بروی خویش بست و ابراہیم خان
 از شنیدن این خبر صاعقہ اش حیرت زدہ کار خود گشت و با آنکہ اکثر بار از ملکین
 او در سرحد و دیگر تماخبات متفرق بودند و با کبر و گریای ہمت افشردہ با استحکام حصار و فراخ
 آوردن سپاہ و در اسامی لشکر و شرم و ترتیب اسباب رزم و پیکار پروخت درین وقت
 نشان شاہی رسیدہ منون آنکہ بحسب تقدیر بدبانی و سرفروشت آسمانی انجمن لائق بحال
 این دولت خداداد بنوازد کہ عدم ہما نم ظہور جلوہ گر شد از گردش روزگار و در سبیل ہمنار
 گذار بہادران لشکر اسلام بدین سمت اتفاق افتاد اگرچہ در نظر ہمت با وسعت این
 ملک جولانگاہی بیش نیست و مطلب ازین عالی تر است لیکن چون این سرزمین
 و پیش ما اقتدار و سرسری نمی توان گذشت اگر او را دودہ داشتہ باشد دست تضرع توخت
 از زبان و مال ناموس او کوتاہ داشتہ می فرمایم کہ بغیر غ خاطر روانہ در گاہ شود و اگر وقت
 را اصلاح وقت داند ازین ملک ہر جا کہ پسندافت اختیار نمودہ آسودہ و مفرغ الحالی ہمیش
 کنسا ہر ایم خان معروفند بہشت کہ بندگان حضرت این ملک ایچہ پیر غلام خود سپردہ اند
 بترتیب ازین ملک تا جان و دارم یکوشم عمر گذشتہ کہ از حیات مستحضر مجبول الکویت
 چہ مانہ و بجز این آرزو در دل نیست کہ حقوق تربیت او انعام درداہ و فاجان بخاری
 شدہ بسعادت شہادت حیات جاوید ایم القصہ چون موکب گیہان شاہ گیتی ستان
 بہ بردوان نرول اقبال از رانی فرمود الح کوتاہ اندیش حصار را استحکام دادہ پای قلعہ

و جهالت افشرد و عید الله خان فرصت نداده می‌تواند را بر تو تنگ ساخت چون کما
 به شوارزی کشید و از هیچ جانب امید کمک در او نجات ندید ناگزیر قاصد آمدند و عید الله خان
 را وید و تان نصرت قرین او را فوطه در گردن افکنده بنظر اقدس در کوه درو چون ابن
 خرسنگ از سر راه برداشته آمدایت اقبال سمیت که نگر از قلعہ یافت ابراهیم خان
 خست خواست که قلعه را که نگر را احکام داده بشیر ایستختن و لوازم قاصداری پر داند
 چون حصار را که نگر کلان بود و نقد رعیت با خود داشت که از همه جانب چنانچه محاصرت
 تواند نمود و در قریه پسرش که حصار مختصر و محکم داشت تخص جست در خلال این حال جمعی
 از بندها که در تهاجمات تعیین بودند خود را با و رسانیدند و بندهای شاهی بظاهر را که نگر را
 حصار و قهر را خاصه نمودند و از درون و بیرون آتش متالی اشتعال پذیرفت بی‌وقت
 احمد بیگ خان رسیده بدرون حصار آمدند و از اسلحه و دارائی وی دیگر چه پیدا نمود چون اهل
 و عیال کثری در آن طرف آب بود و عید الله خان و دریا خان افغان از آب گذشته
 بدان سمت مسکرا آمدند و ابراهیم خان از شنیدن این خبر حشمت از احمد بیگ خان
 را همراه گرفته سر سیمه بدانشو ستافت و دیگر مردم را بجز است و حصانت قلعہ بانه داشت
 و کشتنهای منگی که با عطلای اهل هند فواره گویند پیش از خود بدان سمت روانه ساخت
 تا سر راه بران فوج گرفته نگذارد که از آب عبور نمایند اتفاقاً قاپیش از رسیدن فواره دیوانه
 اندر یاد داشته بود و ابراهیم خان از شنیدن این خبر احمد بیگ خان را از آب گذرانیده بر خمر
 فرستاد و چون مشا را به بدیا خان رسید و کنار آب بین انور تقی و مبارزت اتفاق افتاد

جمع کثیر از هم را بان احمد بیگ خان قبل رسیدند و او عطف عثمان نموده بابر ابراهیم خان
 پیوست و از غلبه و تسلط عظیم آگاه ساخت ابراهیم خان کس بطلب جمعی از جوانان کار
 طلب که در چار دیواری مقبره متعین بودند فرستاد که وقت کمک و مدد است و گوی
 از جوانان خوش اسپه بر جبهه احتیاج خود را بابر ابراهیم خان رسانیدند و دریا خان آگاه
 یافته چند گروه پیش است و عبدالله خان بهادری و جنگ کردی چند بالا تر شافته
 بر مینویزی رسیدن اران آتاب گزیده شده به دریا خان پیوست با اتفاق و زرنی که یکطرفه
 مسفل و جانب دیگر بگل انبوه داشت پای بهمت افشرد و عرصه کار زار را مستند و بر ابراهیم
 از دریا عبور نموده متوجه عرصه نبرد گشت خود با هزار سوار و قول استاد نورالدین نام سپاه
 را که از منصبداران تجویزی آن صوبه بود با هم مقصد سوار بر اول قرار داده احمد بیگ خان
 را با مقصد با هم مقصد سوار طرح ساخت و بعد از تلاق فریقین جنگ عظیمی پیوست نورالدین
 آتاب قواست نیاورده جای خود را گذاشت و جنگ با احمد بیگ خان رسید می آید
 مردانه استاد و زنها برداشت ابراهیم خان از شاهه این حال تاب نیاورده جلو انداخت
 و درین تاختن سرشته انتظام افواج از هم گسخت چون قلم تقدیر نام زد دیگر گرفته بود اکثری
 از رفقای او دست بکار نبوده راه گریز سپردند و ابراهیم خان با سعدوی پائی خیرت و
 حمیت بر جاداشت هر چند مردم جلو گرفته خواستند که از آن مسلکه بآزند رضی نشد گفت
 که وقت من مقتضی این کار نیست چه دولت بهر ازین که در خدمت صاحب جان نثار
 کردم منو بخیال نم نشد بلکه مردم از اطراف مجیم آورده به تنهای جان ستان کاثر نام

انانست چنانچه حصار مقبره کهن پوزنه از ستاد ابراهیم خان و قوت یافته دل پای او
 درین مهکتی را که بندهای شاهی پای حساسیانه بود و دستش را در جواران
 تا جانب از طرف رویه و بدرون حصار و از آنجا درین مهکتی غایب بنان دیوانی در حصار
 بخش روی گیرنده های روشناس به تیر و تشنگی جان نثار شدند و حصار متروک گردید و از
 سرزمین که واقع بود در بنفشه سر پا بر سره خود را به پا انداختند و در وقتی که گرفتاری عیان شدند
 پای آنها بود و دست نماز است نمودند و چون در زمان و مهال اشیای ابراهیم خان در میان
 بر در محکب اقبال از راه دیار مضروب نشست فرمود احمد بیگ خان برادر او را بر سر
 پیشه از آنکه به منصور خود را به گاه رسانیده بود چاره خبر نیکی و فرمان پیری نیافت
 ایستاد و مقربان او را که ملازمت نمود و حکام شریف و کلاهی را که رغبه احوال ابراهیم خان
 پر از خشنود و سبب چیل که رویه نقد سوای دیگر اجناس از آنجا نشسته و نیز است و سبب غیر
 بقید خبط و اندام حال و ارباب خان را قید داشتند و بیوقت از قید برآورد و سگ
 داده حکومت جنگ را با او اخوان فرمودند زن او را با یک دختر و یک پسر شاد نواز خان
 همراه گرفتند و به پسر ناما کرن که درین هرج مرج از خدمت ایشان جانی اختیار
 آورده بود با قوی بر سر منتهای پیشتر از خود و بسبب چینه روانه گردانیدند و خود با عبد الله خان
 روی گیرنده از بی شاد خنده صوبه چینه که در تیرول شانه او بود و بر رویه مقبره بنشیند و در میان
 خود را حکومت و دست آن ملک را قرار داشت و ای پسر تنخا خان و شیر خان افغان
 بنفوسه ای گذاشته بودند بر سیدین اچیمیم پای است آنها از جا رفته و توفیق یاری کرد

که حصا چنه را استحکام داد و روزی چند رسیدن لشکر موصل دارند از چنه برآمد و بجانب آلبانی
 شتافتند و چنان مکی را ریگان نزدست داد و راه سلامت پیش گرفتند و راجه بمیم
 لی رساندند و بجای دولت بشهر آمده صوبه بهار را تصرف کردند و بعد از چند روز مکه بآلبانی
 شتافتند و کتیستان سایر سعادت بر متوطنان آن مرز بوم افکند و جاگیر داران آن صوبه
 بخدمت شتافتند و ملازمت نمودند رسید و مبارک که در پاکپو قوطن دارد و در دست قلعه
 و جهاس بجهاد و قهر و قلمه را سپهر در زمینداران اوجه سعادت زمین بوس دریا نقشند
 پیشتر از خدمت مکه بآلبانی حیدر الله خان را با قوچی بصوبه آلبانیا و دودریان خان را
 با همی بسمت اودیشین فرمودند پس از روزی چند میرم بیگ را بجا کومت و حراست
 صوبه بهار گذاشته خورنیر را بسمت آلبانی با فرشتن پیش ازین که عبداللہ خان را گذر بجا
 عبور نماید بجای کبیر طرخان و خان اعظم میرزا کو که که بجا کومت جوینور و قضا حصار است
 بجای خود را گذاشته نزد میرزا مستم بالله آباد رفت و عبداللہ خان گرم گیه آمده و قضا
 جوینور که برانظر آب رنگ و تعال الله آباد واقع است محسوس است مکه بآلبانی
 حضرت جهانبانی که در جوینور قبول سعادت اندازی فرمود چون نوانه عالی از بنگاله همراه
 آورده بودند عبداللہ خان بضرر توپ و تفنگ اناب گذاشته و معموره الله آباد را بشکرگاه
 ساخت اکنون جمعی از سواران و کمن نگاشته کلک بیان میگردد و سابقا ایراد یافته که
 غیر عطشی علی شیر نام وکیل خود را نزد مهابت خان فرستاده نهایت غیر ذوقی ظاهر
 ساخت بامید آنکه ملازمت آن صوبه بعهده او تفویض باشد چون میان او

و عادل خان ایوب سازعت و نصیحت مفتوح گشته بامداد عانت بند های نگار
 آثار تسلط و تصرف بر ظاهر سازند چنین عادل خان نیز بجهت دفع شر او را شمس
 که مدار اختیار آن صوبه بقضه اقتدار او حواله شود و آخر افسون عادل خان کارگر تمام
 و مهابت خان جانب خبر را از دست داده بکامروالی عادل خان پرداخت چون
 غنیمت در سزاه بود و ملا محمد کبیر عادل خان از جانب او نگارانی خاطر داشت مهابت خان
 فوجی از لشکر منصور بآلگماط تعین فرمود که بدو حمله کرده برهان پور را تسخیر
 غنیمت از شینین این خبر تر و دو متوهم گشته با نظام الملک از قضیه کمری برآمده بقصد بهار
 که سرحد لایت کو گنبد واقع است شتافت و فرزندان را با اجمال و اقبال به فرار
 قاعه دولت با و گداشته کمری را خالی ساخت و نظام هر چنان نمود که بسر حد خطب الملک
 میروم که زمره قمری خود را از باز ایست نماید با حمله چون ملا محمد لاری به برهان پور پیوست
 مهابت خان تاشاه پور با استقبال رفته نهایت نرمی و بلجوبی ظاهر ساخت از آنجا
 باتفاق او متوجه لایت شانزده پیروز گردید و سر بلند را را سجا پوست و حراست شهر
 برهان پور گذاشته جادواری و او را جیرام بمیک و متوهم شمس پیر جادواری و برادر
 او را رام را بجهت احتیاط همراه گرفت چون ملا محمد خدایت شانزده پیوست متوهم که
 او با خیر از سوار و برهان پور بوده باتفاق سر بلند ای تعینت احکام و نظام مام نماید
 و امین الدین پسر او با هزار سوار و خدایت شانزده شتابان قرار داد مشارالیه نخست
 فرمود خلعت با شمشیر و سپه و بیل طلعت نمودند بعد از این را و او نیز خلعت با خنجر و سپه

ذیل دانه چاه هزار و پست و شصت و سه سال از محمد سنایت کرده هزاره گرفتند و مهابت خان
 از جانب خود یکصد و ده سپه و دو و نیم خیل کی نیروی ماه و شصت و شصت هزار و پست
 نقد و یکصد و ده خان آتش بهلا محمد و پسر داما و از کلفت خود و نواد هم خورد و دانه خطه
 و پند یکیشم بود و دو کسب منور استگی یافت اعتقاد خان از خفایس که کشید درین مدت
 ترتیب دانه بود و سیل شکست معروض داشت و درین احوال سیل که پلنگپوش
 از نیک سپه سالارند محمد خان اراده نمود که حوالی کابل و غزنین را بنامد و از خان سپه
 مهابت خان بام ای که یکساعت و مقرر اند از شهر برآمد بمقاصد او بهت مصروف
 داشته بنابرین غازی میگما از خدمتکاران نزدیک بود و از کوی نصحت شد که از حقیقت
 کار و وقت یافته خبر بخش میاورد و درین هنگام آرام بانو میگما پیشرو آن حضرت و ولایت
 حیات سپه در حضرت عرش تشیانی از مادرش برآمد باین صیغه خود عنایت بسیار داشتند
 از چل سالگی چنانچه دنیا آمده بود وقت غازی میگما که محبت خبر گیری شتافته بود و درین
 احوال خودت پیوسته معروض داشت که پلنگپوش بحسب ضبط هزاره که بیروت کشاد و در
 غزنین واقعست از قدیم بجا که غزنین مال گزاری می نمود قلع و در موضع چیتوار از غزنی
 نزدیک ساخته همیشه فراده خود را با قوچها باز داشته بود و در آن اوس نزد خان از دانه آمده
 استغاثه نمودند که از قدیم رعیت شما ایم لگه شمر اور از انکضایت گسید بدستور سابق رعیت
 و نوزمان پذیریم و الا بانهما می گشته خود را از آسیب ظلم و ستم و از کابان می نسلت نمایم
 خان از دانه قوچ میگما هزاره های فرستاد و از کابان بدانه و مصلحتش می آیند

و در دار گیر خواهر زاد پندگوش بختی از از رنگان قبل میسر سدر سپاه منصوران
 احصار راستند هم ساخته منظر و منصور عنان معاودت معلوفت میزد پندگوش
 از شینان این خبر خجالت زد و کردار خوش نشسته از در کج نشان انتماس می نمایم
 که بتاخت سرحد کابل شتافته خود را از انفعال برآورد و ابتدا نزد محمد خان و
 اتالیق و عهد های او تجویز این جرات و بیباکی نمودند و بعد از میان لغت و اغراق بسیار
 نخست گونه حاصل کرد و آن مقصد نقشه پردازان و از یک از پرورش مردم چند آنکه
 توانست فرجام آورده روی او بار باین حدود نهاد و خانزاد خان نیز از سرای حدود
 مردمیک در نهانجات تعیین بودند جمع آورده بترتیب اسباب بنزد پرورش و بندهای
 جان شمار و مبادران عرصه کارزار نه یکدل و یکو و جنگ قرار داده بجنب
 یکدیگر نرم طلب گردیدند بالجملة ببادران عرصه شهادت بخون سیر که در دو گروهی
 غزین واقع است معسکراستند از انجا افواج ترتیب داده و جبهه پوششیده
 متوجه پیش گردیدند خانزاد خان با جمعی از منصب داران و ملازمان پدید خود در
 قول پای ثبات افشوده و مبارز خان افغان دانی را قی سکند بل و رسید
 حاجی و دیگر مبادران از پیش قدمان هر اول قرار یافتند بچنین فوج جو انفار
 بر انفار طرح و کشش باین شایسته ترتیب داده بتایید از دل سجانه توسل جبهه نرم
 طلب گشتند چون مذکور می شد که سپاه و از یک گروهی غزین لشکر گاه ساخته
 در دو تئو بان را بخاطر می رسد که شاید روز دیگر از این واقعیت واقف افتد قضا را که

از موضع سیرگزشته قزاقان او را بک نمایان گشتند قزاقان لشکر منصور قدیم جلالت
 پیش نهاد جنگ انداختند و عساکر اقبال با توپخانه عالی و فیلان کرده شکوه آهسته
 آوریده بان اختر و توپ زده ستانند اتفاقاً پلنگپوش شب آمده در پس بسته مخفی
 شده ایستاده بود قصدش آنکه چون لشکر منصور کوفته و مانده از راه برسد از کمینگاه برآید
 کارزار نماید مبارزخان که سردار فوج هراول بود غنیم را بدیده جمعی را که بک قزاقان فرستاده
 و آنها نیز کس نزد پلنگپوش فرستاده اند رسیدن افواج قاهره آگاه ساختند یک گروه
 لشکر مانده که سپاه غنیم نمایان شده آن مقهور مردم خود را در فوج ساخته بود یک فوج او
 با هراول لشکر منصور مقابل گردید و خود با فوج دیگر با فاصله یک فنگ انداز رسید
 عنان او را کشید چون فوج مخالف بحسب کیت از مبارزان فوج هراول افزونی گشتند
 مبارزان فوج قول گرم گیر خود را که بک هراول رسانیده نخست بان و زنجیر که توپ
 و تفنگ بسیار سردانند از پس آن فیلان جنگی را در مانده کارزار نمودند و جنگ
 با شدت و اشتداد کشیده در چنین وقتی پلنگپوش خود را که بک رسانید و همه کارهای
 بساخت و پهای همت آنها از جای رفت و مبارزان عرصه شهادت و کشتن و کشتن
 و قتل و داندن کارنامه جلالت و جانی سپاری بتقدیم رسانید و مخالفان تاب
 نیاورده جلور گردانیدند هر بان پیشه و غما مقهوران برگشته بخت انا قلمه جادوگرش
 کرده از میان جنگ دور بود و زده و کشته بودند و قریب ششصد و در یک علف تیغ
 انتقام گردیدند و یارانی هزار سال سپ و جبهه بسیار گرانگیزی در راه انداخته بودند

بدست سپاه منصور افتاده و فتحی که عنوان فتحنامه های پاستانی زید بن ابی ذر بن کعب
 چو کشتای مرگشت اصل پلنگ پوش از یک است از ایوس المان نامش حبشی
 بود و ترکان پلنگ برهنه را گویند و پوش سینه را از جنگی سینه برهنه تاخته و از آن روز
 در اسننه عوام پلنگ پوش استهاریافته نو کردند محمد خان حاکم بلخ است و پیوسته در خراسان
 و بامین قندهار و غزنین میگذازند نوکر علفه خواگم دارد اما بچی و توپ بار بسیار فراهم
 آورده تاخت تاراج روزگار بسری برده و همین قزاقی تاخت و باخت نام برآورده
 چون مکرر سرحد خراسان رفته الکه دارای ایمان و سرحد خراسان را تاخته توانسته
 شتر و از سر عایا و مصلحین آن حدود کفایت کرد شاید از خیالت توان گفت که در
 مدت همین گوشمالی نخورده باشد بندهای شایسته خدمت که درین جنگ منصرف
 خدمات و زرد و است پسندیده گردیده بودند هر کدام در خود استعداد و حالت خویش اضافه
 مناصب اقسام مراحم و نوازش سرفروزی یافتند بخارن این حال از عرض داشت
 خاتمان بخشی لشکر کن بمجلس جلال رسیده که چون ملا محمد لاری برهان پور رفت
 و خاطر اولیاء دولت از ضبط و نسق صوبه کن اطمینان پذیرفت شانزده بامباختان
 و دیگر امرای بصوب ملک بهار و بگا که نصفت فرمودند چون خاطر از فتنه سازی و
 نیزنگ پدازی خاتمانان نگرانی داشت در اب خان سپاه و در خدمت شاه لاسلام
 بود و بجلال و صوابید و قنوجان او را نظر بند گداها شدند و مقرر شد که متصل به بونیان
 شانزده خمیر حجت او بیستاده کنند و خازن بیک صبیله و در عقد اندونج شانزده و دانیال

زود و دشوار گردید پند خود است بایست که بیا بسر برد و جوی از مردم مستعد بدو خیمه و پاس
 دارند و بعد از مقصود داشتن پسر خان خانان نسیم نام غلام او را که از نعمدهای دولت او بود
 و شجاعت با که راگی جمع داشت خواستند که مقید سازند و او ایگان خود را بدست نداده
 و پهای همت افشوده بایست و چندی از نوکران جان فدای غیرت مردی ساخت و خود
 شمر پور راه آبی دروین را که که حشر پند و بیای همت از لشکار گلهای جان افراست از همت
 پیروی کشید است و در ادراک گذشته شرح کیفیت آن مفصل نگاشته بلکه بیان گشته
 عرض داشت نه بیان مهابت خان رسید نوشته بود که چون سران لشکر شاهجهان گندهای
 آب کنگ استیقام داده کشتی با را بسایب خود کشیده بودند و نوری چند عبور لشکر اقبال
 و توقف افتاد و بعد از آن زمینداران پیش از نوبت یاوری و دو تیرهای سی منزل کشتی بست
 آورد و چهل کرده بالای آب گندی بجهت عبور لشکر اختیار نموده ماهیبری کردند و عساکر
 منصوره در میان آن یزدی اواب گشتند و بیادست پنج شمر پور راه رایت اقبال حشر
 شاهنشاهی بصوب دارا سلطنت لاهور و اقلع یانت در یزوت از عرض داشت
 نه بیان صوبه گجرات بمساجع جلال رسیده که خان اعظم میرزا که که دما محمد آباد و اهل طبعی
 مسافران الملک بقا گردید و در بخش را بمصو و طلب داشته خانجهان را بصاحب صوبگی
 گجرات سرفراز ساخته حکم شد که از کبر آباد سافیه می اقلعت آن ملک نماینده اش عزیز محمد
 است که کلناش حضرت کشیانی انا الله برهانه بود و آنحضرت و از جمیع کو که های
 توشش عزیز و گرامی تر میداشتند و در محاورات گاه عزیز و گاه میرزا که که دما محمد آباد و اهل طبعی

خطاب می فرمودند و از زمان طفولیت دایم می و در خدمت آنحضرت گستاخ بر آنکه
چون مالد ماحده او حتی آنکه نسبت قوی داشت و مراعات خاطر او را از والد حقیقی
بیشتر میفرمودند پیوسته گفتگهای او را کس ادب خریداری میکردند و بحسب رعایت خاطر
حتی آنکه درین دولت ابد قرین بیست کس از اعیان و اقوام و اولاد و اخاد و مرزا کو که
بمرتبه امارت رسیده صاحب علم و نقاره شده باشند مشارالیه در خدمت فیم و بیان نقش
زبان و تلخیص دانی بکیتای زمان بود و بابت نقش قوی داشت خط نستعلیق را بسیار
خوش می نوشت شاگرد مرزا باقر سپهر ملا علی است و با اتفاق ارباب استعداد و تمک
قلم و از خط استادان مشهور هیچ کس نمی داشت و در مدعا نویسی بدین طوری داشت لیکن در
ساده بود و در سخنان او است که من در عربی و فارسی و در هر یک از اینها در حدی که شغف
حرفه گفت بصدری مقرون داشتم چون مبالغه کرد و تشبیه متادم بعد از آن سوگند
خورد و پا قلم که دروغ میگید و از وسط انبیه های او است که مردم دولت مندر را چنان لازم
است یکی خرقی دوم خراسانی سوم هندوستانی چهارم ماورالنهری زن خراسانی
بحسب مصاحبت و هم زبانی زن خراسانی برای سامان خانه و زن هندی زوجه طم
زن ناشوی و زن ماورالنهری بحسب شلاق که هرگاه یکی از آنها مصدر رتقصیری شود
او را شلاق بادی که دو یا گیاره عرت گیرند خان عظیم مصاحبی بود و بی عدیل و نظیر لیکن
در حبش و اتفاق سر آمدنهای زمان کذب گفتار و کج رفتار و رشت گوی و رشت خور
بود و پیوسته اوقات غریز صورت آنکه محاطی بهم رسد و عالمی پیش کشد و با قبح جوی

و غیبت مردم کند نسبت بخدمت شش تیشانی گسناخی هامیکرد و آنحضرت بمقام مقاماتی
 و مراجم جلی میگذاشتند حقوق خدمت دالده ابو یوسف مستطیع نظر داشته ی فرمودند که میان
 من و عزیز که جوی شیر واسطه است و از ان نمی توانم گذشت در هنگامیکه بی استرغلا
 آنحضرت از گزرات بکشتی نشسته متوجه زیارت خانه مبارک شده با آنکه سلبنمای کلی
 در سفر حجاز صحت نمود و بکبت پاس عزت و ناموس خویش بشرفا و عیان آن دیار
 تکلفات و تواضعات زیاده از مقدار یکبار آورده انوار خفت و خواری کشیده بانه
 بدینگاه والا آمده آنحضرت اصلا گران خاطر ظاهر ساخته بمنایت های که هرگز در میل
 او نگذاشته بود سرافرازی بخشیدند درین مانع خبر رسید که جمعی از زمینداران بنگاه که در خدمت
 شاهجهان آمده بودند تمام نهاره را با لوازم آن از توپ تفنگ و سایر غیره همراه گرفته
 بجانب بنگاه که رنجینه شاهجهان و کجیل گشت که اطرافش بارعدال و چهرهای عظیم
 پیوسته حصار از کجیل ساخته توپ تفنگ و تکام و دوازده شسته اندامار سوار و انجا کمر
 میزدند و آنرا زود و در آمدوی ایشان بقدر عسرت واقع است متعلق این حال
 طماسب قراول از خدمت شاهزاده پیروز بیاچوکی آمده عرض نمود که با شاهجهان جنگ
 نموده فتح کردیم و ایشان شکست خورده بجانب چینه و بهار رفته تفصیل این جنگ
 آنکه چون روزی چند عساکر طرفین در مقابل یکدیگر صفها را در دیدند با آنکه لشکرها با
 قرین چل هزار سوار موجود بود و لشکر شاهای از نوکران قدیم و جدید به هزار سوار نمی شد
 و اکثری اند و آنخواهان ایشان صلاح و جنگ صفت نمی دیدند برخلاف رای همه

راجه بیهم سپهرانای جاست افشوده مبالغه و اغراق را بجای میسانیده که بدون جنگ
 برای من مقصود نیست و این مسوومتی را با چوئی منافات دارد و اگر پادشاه و از اقدار
 مراعات خاطر او برجه مقدم داشته با عدم سعی او و زبونی لشکر قرار بکنگ صفت دادند و از
 طرفین عساکر آراسته بعرصه کارزار با ورت نمودند نخست با آرا به توپ از حصار برآمده
 گرم گیر اشتافت افواج پادشاهی مانند قوس سحر من میدان را فرا گرفته هزاره سان
 تیر و تفنگ بپیکر تخته راجه بیهم کثرت مخالفت را بنظر اعتبار و رنیا آورده با طاقه راجه جوان
 قوس همت برانگیخت و با فوج شاهزاده پرویز خود را رسانیده بشمشیر مبارکار از اغور و بتاجو
 نام فانی که در پیش افواج بود بر خیم تیر و تفنگ از پا افتاد و آن شیر شیشه جرات جلالت
 با راجه جوان جان نثار پای خیمت افشوده کارنامه مروی و شجاعت ظاهر ساخت
 جوانان حمیه و سپاهیان جنگ دیده که برگرد پیش شاهزاده و مهابت خان شاه
 بودند از طرف هجوم آورده آن کینای عرصه همت را بدین رخ بر خاک هلاک
 انداختند و تاریخی داشت کارزار کرده جان نثار شده و سران دیگر افواج توفیق کمک
 و در نیافتند مقصدیان توپ خانه که شرایط احتیاطی ندانسته پیشتر شناخت بودند
 توپها را برجا گذاشته گرختند و توپ خانه بدست مردم پادشاهی افتاد و دریا حسان
 افغان و سایر افغانان که اختیار بنگی نموده بودند جنگ تا کرده راه هزیمت سپردند
 کار بجائی رسید که افواج پادشاهی حلقه محفت سرهم آوردند و غیر از فیضان علم و طبع
 و قریحان خاصه که در پیش پشت شاه جوانیت سوار بودند و عید شد که بجانب دست همت

بانکه فاصله ایستاده بود متعسلی تنه بر نمی آید و درینوقت تیری با سپه سواران آن
 شیر مشیه توکل رسید عبد الله خان جلو شاه ای گرفته بمیان فوج الحارح بسیار از غرکه کاند
 برآور و چون اسپ سواران ایشان زخم کاری داشت اسپ سواران خود را کشیده
 با تماس بسیار در ساخت و مرکب سعادت تا فاصله تماس عنان مساعت
 باز نگشیدند چون در آن چند روز شاه هزاره مراد بخش قدم مینست لزوم بهایم وجود نماده
 بود و قتل و حرکت متعذری نمود و ایشان را در کف حمایت ایزد سبانه سپرده
 خدمت پرستان کو توکل خان را با چند ای از بندهای اعتمادی بخدمت ایشان مقرر
 داشت با دیگر شاهزادای و الا شوکت و پرستاران حرم ساری دولت و رعایت بخوبی
 و قاری جانب پنه و بهار مضمت فرمودند و درینوقت عراض دنیا داران دکن مخصوص
 ملک عنبر نئی بر التماس توجه بالضموب مکرر رسید اکنون محلی از سواد مخ ملک دکن
 قمر زده ملک و قایل نگار میگردد و چون ملک عنبر بسر حدود لایت طلب الملک شاهی
 و مبلغ مقرری که هر سال بحسب خرج سپاه از دمیگرفت و درین دو سال موقوف مانده
 بود باز یافتن نموده مجدداً بپردازد و گویند خاطر از آنجا نب واپر راخته مجد و ولایت
 بندر رسیده و مردم عادل خان را که بجلست آن ملک مقرر بودند بلیون بولی استند
 یافته غافل بر سر نهانخت و شهر بندر را تالاع نموده از آنجا با بیعت استعد و قرا و لان
 بر سر عادل خان شتافت چون عادل خان اکثری از مردم کار دیده و سرور از آن
 پسندیده خود را همراه ملا محمد لاری به برهان پور فرستاده بود و جمعی که بدفع شر او کفایت

کند حاضر داشت صلاح وقت دیاس غوث و محاربت دولت خود را بسته و قلمه
 سیاه پوش من شد و با ستقامت برج و باره و لوازم قلعه نزاری پر و خست کس بطلب
 ملا محمد لاری و لشکری که با امرای او در برهان پور بودند فرستاده بقصد بیان صنوبر
 مذکور که رتبا کید و مبالغه نوشت که حقیقت اخلاص و دولتخواهی من بر همه
 دولتخواهان نمایان و هویداست و خود را از منسوبان آن درگاه میدانم درین وقت
 که خبر حق ناشناس با من چنین گستاخانه پیش آمده چشم آن دارم که جمیع دولتخواهان
 یا سپاهی که درین صوبه موجود دارند بکس من متوجه گردند تا این عسکرام فصول
 از میان برداشته نزاری که در اردو من روزگار و نهاده آید در نگامی که مهاجرتان
 پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان و پادشاهان
 بان داشته مقرر نموده بود که موی البیه در محلات کلی و جزوی بصوابید ملا محمد لاری کا
 کند و در نظام مهام کن از صلاح او انحراف نوزند چون ملا محمد لاری بسیار
 سجد شدند و مبلغ سه که چون که قریب و وارده که رویه باشد بصیغه مذکور شک
 بمقتضای آنجا داد و نوشته های عادل خان در باب طلب کمک بهما بختان رسیا
 از تجویز این معنی نموده بمقتضای آن کن نوشت که بی تا مل و توقف هم ملا محمد لاری
 کمک عادل خان شتابند تا گریز بر بلند رای با بعد و می چند در برهان پور توقف گرد
 و لشکر خان و در زمان و چهر و خنجر خان حاکم احمد گرو جان سپاه خان حاکم نر و در غرض
 و ترکمان خان و عقیدت خان تپی و اسد خان و غریزانه و جادو رای و او و یم

و سایر امار و منصب باریان که تمینات صوبه کون بودند باملا محمد لاری و سرطان عاد لحنان
 بقصد استیصال غیر شاققتند چون عزیز منی و قوت یافت نوشتار و بندهای درگاه
 فرستاد که من از غلامان درگاهم نسبت بکائن آن آستان دارم گستاخی و بی ادبی از من
 بپایه بنیاده بچه تعقیب و کلام گناه در مقام خرابی و استیصال من در آمده اند و تکلیف عاد لحنان
 و تحریک ملا محمد بر سر من می آیند میان من و عاد لحنان بر سر علی که در زمان سابق بنظام الملک
 متعلق بوده و الحال او متصرف گشته نزاع است و اگر او از بندهاست من نیز از غلامانم
 در اباد و او را با من و اگر در مقام هر چه در شیت ایزد است بطور آید امار بحرف و اتفاقات لغزیده
 کویج بر کویج متوجع انصوب گردیدند و هر چند عزیز بالبح و زاری اقرار داشتند بشیر شدت ظلم
 ساختند و اگر میرانظا هر پور بر خاسته بجد و دملک خود پیوست و بعد از نزدیک سیدن انواج
 غیر دفع الوقت مدام نموده روز میگذرانید و بدست راست و چپ سیر و دور نموده ستم
 و دمان داشت که کار جنگ نرسد و ملا محمد لاری با امرای پادشاهی سر در نبال او
 نهاده فرصت نمی دادند هر چند و بیشتر سرانمازی و دماهای نمود ملا محمد حمل بر عزیز و بونی
 نظر نموده در شدت می افروزد چون کار نزدیک شد اضطراب و افسوس گشت ناگزیر روزی که
 مردم پادشاهی غافل بودند و می دانستند که او جنگ نمی کند بکنار اردوی ایشان نمایان
 گردید بمی خیال بزرگی نموده بر آمدند چون عزیز را دیدند گریختند و بعد از آن در میان مردم
 عادل خان و عزیز جنگ در پیوست بحسب تقدیر ملا محمد لاری که سردار لشکر مافغانی
 بود کشته شد و از افتاد و سپاه عادل خان را سر رشته استظام گسیخته گشت

جاویدی وادویرام دست بکار نبوده راه قرار سپرد و غیرت الهی کار خود کرد و بشوئی
 نوکریان و نیم الحاقیت شکست عظیم برین لشکر افتاد و و اخلاص خان و غیره دست فوج
 نفر از سران سپاه عادل خان که سار و ولست او برانیا بود گرفتار شدند و از آن گروه
 فر با و خان را که نشسته خون او بود از سر شپش سیراب ساخت و دیگران را محبوس
 گردانید و از امرای پادشاهی لشکر خان و سیر منوچهر و عقیدت خان گرفتار شدند و
 خنجر خان گرم گیر خود را با محمد نگر رسانیده با استحکام قلعه پرداخت و جان سپار خان نیز
 به پیکه که در تپول او بود رفته حصار را مضبوط ساخت و بمحیی دیگر که از آن ورطه هلاک
 برکنند بعضی خود را با محمد نگر رسانیدند و گروهی به برهان پور شتافتند چون عجز برادر خویش
 کامر و اگر دیدند آنچه در قبله او خطور نگریده بود بمحضه ظهور و جلوه گری نمود و اسیران سرخس
 را مسلسل و محبوس بدولت آباد فرستاد و خود با محمد نگر رفته بجای قلعه پرداخت لیکن
 هر چند سعی نمود و توپها را بکار آورد کاری از پیش رفتن ناکام جمعی را بر دور قلعه گذاشته
 خود بجای انبیا پور خان غنیمت مطوف داشت عادل خان با شخص شد و عجز
 تمام ملک امر را با حدود متعلقه پادشاهی که در بالا گماشت بود متصرف گشته جمعیت نیکه
 فراهم آورد و قلعه شولا پور را که پیوسته میان نظام الملک و عادل خان بر سر آن نزاع
 بود محاصره نمود و یاقوت خان را با فوجی بر سر برهان پور فرستاد و توپ ملک میدان را
 از دولت آباد آورده قلعه شولا پور را ضرب دست و زور بازوی قدرت مفتوح گردانید
 و از متلغ این اخبار محوش خاطر اقدس حضرت شاهنشاهی آبشوب گردانید

بود خدای این حال با التماس مهابت خان خانه زاد خان پسر اودا با سپاه اواز
 کابل طلب فرموده نزد پدرش فرستادند و صوبه کابل بموده خواجه ابوالحسن مقرر گشت
 و حسن اندیشه خواجه ابوالکالت پدر بکومت و حراست کابل تعین فرمودند و حکم شد
 که خیزر سوار خواجه ابوالفضل و واسپه و ساسپه خواه نمایند حسن اندیشه منصب نهاری
 و پانصد ذات و شصت سوار و خطاب ظفر خانی و عنایت علم خرق عزت برافراخت
 طلعت با شمشیر و خنجر مرصع و فیل ضمیمه مراحم سیکران گردیدند و وقت عرض داشت مهتاب خان
 رسید مرقوم بود که موکب اقبال شاه جهان از پیشه و بهار گذشته بولایت بنگاله در آمد
 شاهزاده پرویز با عساکر منصوره ملک بهار پیوست در اوراق گذشته نگاشته که کلاخان
 نگار گشته که شاه جهان و داراب خان پیشتر ناخامان را سوگند داده بکومت و حراست
 ملک بنگاله باز داشته بجهت حیات زن اودا یک پسر یک برادر زاده او همراه گرفته بودند
 بعد از جنگ و انطاف عمان زن او را و قلعیه بهاس گناشته بهار اب خان نوشته
 که در کدی خود را بخدمت رسانده و اب خان از نازاقی و زشت خولی صورت حال
 را بطور دیگر در خاطر نقش بسته عرض داشت نموده که زمینداران با هم اتفاق کرده مراد
 محاصره دارند ازین جهت نمی توانم خود را بخدمت رسانید چون شاه گردون رکاب
 از آمدن داراب خان مایوس شدند و در موکب مسعود جمعی که مصدر رکاری و مزدور
 تواند شدند مانده بودند تا اگر بیا شد خوب خاطر پسر داراب خان بمیدانند خان حواله فرمود
 با کبر گشتا فستد و کار خانات بیوتات را که در اکبر نگار گناشته بودند همراه گرفته بهمان راه

که از دکن آمده بودند رایت مراجعت برافراشتند چون داراب خان چنین ادا
 ناپسندیده نظمو آورده خود را سطون در دوازده سال بدست عبداللہ خان پیر
 او پیش رسانیده خاطر را تخی سکبار گردانید و شانزده پرور و صوبہ بنگالہ را بجا گیر
 مہابت خان و پسرش تنخواہ فرمودہ عنان محاورت مسطوف داشتند و احکام بنمیدان
 بنگالہ کہ داراب خان را در قید داشتند مہارشد کہ دست تعرض از کوتاہ داشتہ روانہ
 ملازمت سازند و او آمدہ مہابت خان را دید چون خبر آمدن داراب خان بفرمان
 شاہنشاہی رسید مہابت خان فرمان شد کہ زنمہ داشتن آن بی سعادت بصلحت
 بخاطر آورده باید کہ برسیدن فرمان گیتی طاع سران گشتہ باو یہ ضلالت و گمراہی
 را بدرگاہ عدالت پناہ روند سازند بالجملہ مہابت خان بموجب حکم عمل نمودہ سرش را
 از تن جدا ساختہ بدرگاہ فرستاد چون در صوبہ کون شودش عظیم دست داد و جمعی از اعیان
 لشکر اسیر سرخیہ نقد بر دقلعہ دولت آباد محبوس ماندند و موکب گیمان شکوہ شاہجہان
 از بنگالہ بصوبہ ملک دکن انعطاف عنان فرمود تا کہ مخلص خان بر جناح استعجال
 نزد شاہنوازہ پرویز دستوری یافت کہ سزاوی نمودہ ایشان را با امرای عظام روانہ
 صوبہ دکن سازد و ہم درینولا قاسم خان از دکن بہ قرب خان بکومت و حراست در آمد
 اگر خدمت امتیاز پوشیدہ دین تلخ نہ عجز داشت اسد خان بخشی دکن از بہان پور
 رسیدہ نوشتہ بود کہ یا قوت بخشی باوہ ہزار سوار موجود ملک پور کہ از شہر میتہ کردہ مسافت
 رسیدہ سر بلندای از شہر برآمد قصد دکن دارد کہ جنگ اندازد و فرمان تباکید تمام صادر شد کہ نہا

نارسیون گشت بد و چون کار باده برتر جلای نکلند با سخام کج و باده پر خست و در شهر محسن گزینند
 نیز در هم اسفند زنده آبی نعت موبک مسود و سیر بگذر همیشه بهار کشمیر اتفاق آتار

آغاز سال ستم از جلوس جهانگیری

روز یکشنبه پنجم شهر جمادی الثانی سال هزاروی و چهارم هجری آفتاب جهانتاب
 بهیشت الشرف محل پر تو سعادت انگند و سال ستم از جلوس همایون به بابکی و فرخی
 آغاز شد در وان که بهتر بنشاد شکار پروا خسته یکصد پنجاه و یک سراس قون کوی تفتنگ
 و نیز شکار کردند و منزل خلکو بی جشن شرف آسنگی یافت از بهر تا این منزل را رفغان زار
 عالی سید فرزند چون دین موسم کوئل پیر خیال از بخت مالا مال می باشد و
 عبور سوار از فراز آن بنایت متعدد و دشوار بل محال لاجرم توجه لوای آسمان سای
 از راه گریه و پوچ دست داد و دین کوئل غریب بگی نظر صادم که تا حال دیده نشده بود
 بی تکلف عالی گلی است بسدنگ میشود و کی مرغ آتشین مانند گل آمار و بخت بزرگ
 شفا لور لیدی ابی میر و نیم سیر از ده بان نام گل گد حل است که در هندوستان می باشد
 اما از گل گد حل گلکان تر و از نزدیک بدان مانند گلها بی خطی و پاست و بلند یکارسته
 بسته باشد و خوش رنگ و نظری بی نظیر گلی است و خوش بگلانی درخت قوت
 دامرود و بگش برگ درخت بید شک می نماید لیکن برگ بید شک نوک میزدند
 و سر برگ این گرد است و ضخامت هر دو نزدیک و بر برگ بید شک می باشد و گلش

بنزیه کلان می شود که در و دست بگنجد و خوش پر گل می شود و مرا فرو می گیرد و
 اهل کشمیر نگه کوک و مردم لکپی و دهمور و پوچپول می نامند و این مخصوص کوه است
 که برف در آنجا می بار و هفت بهشت روز بیشتر نپاید و زود برف می شود و درین کوهستان
 تا پنج هم می رسد و سه سال برف می ماند از میز نصر الله عرب و جاگیر داران این
 سرزمین شنیده شده که قریب به هزار سال در یک درخت می باشند و در جمیع دست و درخت
 نور آباد که بر ساحل دریای سیبوت واقع است نزول اتفاق افتاد و از کسل و سستی
 بختی که در راه پیرنجال منزل بمنزل خانها و شینها ساخته اند درین راه پیر ساس
 یافته و اصل انجیمه و سایر ریخت و فرشته اند احتیاج نیست درین چند منزل اردوی گیان
 بجهت برف و باران و شدت سرما از گریزهای دشوار بصورت گشت و شامی راه
 آبشاری خوش بنظر و اما از اکثر آبشارهای کشمیر بهتر توان گفت ارتفاعش چنانچه
 باشد و عرض آب زیر چار ذرع مقصدیان منازل صفحالی در برابر آن بسته بودند
 حضرت شاهنشاهی ساعی نشسته بهانه چند نوش جان فرموده چشم دول را از آفتاب
 آن آب دادند حکم شد که تارخ عبور لشکر منصور مبلوح سنگی ثبت نمایند از این نقش
 دولت در صفحه روزگار یادگار ماند درین منزل لاله چو عای و ارغوان و یاسمن کبود و کشمیر
 آمدند و بعضی رسید که وقت سیر لاله گذشته و در منزل نهاده معلوم نیست که ساعت چهل
 شهر آن قد بماند که از سیرش مخطوط توان شد و در کشمیر غره اردی بهشت ماه قصبه
 باره مو که در قصبه های کلان کشمیر است بود و موکب اقبال آراستگی یافت مردم شهر

اهل فضل و ارباب سعادت و سوداگر و سانداده و گوینده و سایر صنفان چون جوانی و
 کرده کرده بسبب استقبال آمده دولت زمین بوس دریا قندورین و در منزل شگوفه نام
 خوب سیر کرده شکار باره و له بندگان حضرت فتح ابرار کشتی شش متوجه شهر شدند
 روز شنبه بیستم و در ساعت سعادت ترین اجماعت دل نشین کشمیر مشیت ایمن نزل
 کوکب اقبال اتفاق افتاد اگر چه در بلخ نوز منزل که در میان دو خانه واقع است
 از خوابی شگوفه بود لیکن ایمن کبود دیده و بلخ را ننمود و مظهر داشت در باغات بیرون
 شهر تمام شگوفه جهان افزیزی نمود و فر و یازنچه جوانی و جمال است جهان را با چای
 از گشت زمین را در مان را چون متواتر با تمام پیوسته و در کتب طبعی مخصوص و ذخیره
 تواند شای شبت افتاده که خوردن زعفران خنده می آورد و اگر کسی بیشتر خورد و افاده خنده
 که بجمه پاک باشد حضرت شاهنشاهی بجهت امتحان و کوشش از آن زمان طلب فرموده
 و حضور در لیس زعفران که چهل شقال باشد خوانند و الاغیری در احوال ادا نه یافت
 روز دیگر و چندان که هشتاد شقال باشد خوانند و لیش پیر بکن گشت اما تجدید
 بدون توجه صورت و دروغه خورد و از غرض داشتند صفای کشتی و کن مایل به چارل
 رسید که شتر جهان دیول کا نور سینه و یا قوت کشتی با شکر عسبر میان پور را حاضر داد
 در سینه دای پانی غیرت جمعیت بر جا داشته بلوزم قلعویاری بهمت گاشته پیوسته از
 بیرون جنگ می اندازد و کاری نمی ساند و بعد از چند روز خبر رسید که کوکب شاهزاده قتل
 در بده قفای لعل باغ منزل گزیده بودند بعضی از جوانان کار طلب مکرر بجا آمد تا مقتدا

و کاری نداشتند و خلال این حال بیماری صعب عارض مزاج و هاج ایشان گشت
 از ظاهر برهان پور کوچ فرموده بالا کلمات مدگنده شتافتند و مردم غمخیز تا کام از گرد
 حصار برهان پور برخاسته تر و غیر رفتند و چون این خبر بموضع حضرت شاهنشاهی رسید
 سر بلند رای را بصنوف عواطف و مراحم سرفرازی بخشیده منصب پنجزاری ذات و هوا
 و خطاب رام سراج که در ملک دکن بالاتر ازین خطاب نیست عنایت فرمودند و درین تاریخ
 دست غیب که بحجت آوردن سلطان هوتنگ پشترانزاده وانیال و عبدالرحیم
 خانخانان تروشانزاده پدید فرشته بود نام بردگان را آورده دولت زمین بوس ریافت
 هوتنگ بمواطف روز افزون اختصاص بخشیده بطفرخان میرنوشی فسه نمودند
 که از احوال او خبر دار بوده آنچه بحجت ضروریات او در کار باشد از سرکار خالصه شریفیابید
 و بموجبی سامان سرکار او که از هیچ بگندنگاتی خاطر نداشته باشد و خلال اینحال
 عبدالرحیم خانخانان بسعادت آستان بوس حسین خدمت نوزانی ساخت زمانی تمت
 تاصیه خجالت از زمین برگرفت آنحضرت بحجت دل نوازی تسلی او فرمودند که درین
 مدت آنچه بطور آمده انداز مار قضا و قدر است نه مختار ما و شما با چندی جرایم همیان
 که از وصا در شده بنا بر جزییات و تعذیبات که در برابر آنها کشیده بود حضرت شاهنشاهی
 به ایستاد های پایه سر بر سلیمانی فرمودند که من خود را شرمندۀ ترازوی نیم میت گردان
 لطف خداوندگار بگفته بنده که دستا و شرمسار بید بعد از مراحم خدمت در زمین بوس
 اشارت رفت که نجیشان او را پیش آورده در جاسے مناسب باز دارند قبل ازین

خدای خان از نزد شاهزاده پرویز فرستاده بودند که مهابت خان را از خدمت
 ایشان جدا سازند و بجانب بنگال روانه سازند و خان خانان و خانهایان در حرکت
 آنها تجدید دست و کالت نشان داده و فرزند غریب برادران درین دلاء عرضه داشتند و
 رسید مرقوم بود که در سارانگ پور چند دست نشان داده و پیوسته ابلغ احکام شاهنشاهی
 نمود و شاهزاده بیدائی مهابت خان و همراهای خانهایان رفی نیستند هر چند درین
 باب بیباکانه و آکیده و درین اشیاء متوجه بران مترب گشت چون بودن من و دان
 لشکر سوزند و شست و سازانگی و رفت گزند و اصدان تیر و توپ و طلب خان جهان
 فرستاد که کلبه شربت هر چه تمام تر متوجه این حدود گردد و با بمل چون تحقیق حال
 از عرض داشت فدائی خان بمرض بیاورن رسید باز فرمان بتاکی تمام صادر شد
 که از نماز و افطار آن بچه حکم شده بخاطر راه ندهد و اگر مهابت خان بقیل بگازد رفی
 نشود و حیدر متوجه درگاه دلا اگر دوشانزاده با سایر مردار و برهان پر توخت نماید
 بتاکی از دهم شهر محرم هر قدر فتنه جری که از کثرت متوجه دلا و سلطنت لایق شوند
 پیش ازین مکرر بمرض رسید و بود که در کوه پیر بخال جانوری می باشد شهر بجا
 و مردم این سمن می گفتند که طعمه اش استخوانست و میوه بر روی غلای و مارکنان
 مشاهده می افتد نشسته که بنظر و اما چون خاطر اثرش را غلغله شتابنشای شوق
 این مقامات توجه فرمود و حکم شد که انظار و لان هر کس بتصانک زده بجنور اثرش
 یا روپا نقد و پیا نام فراهم نتواند اجمال خان قبول به بدوق زده بجنور اثرش

آورده چون زخم پایش رسیده بود زنده و تن درست بنظر درآمد فرمودند که چنینه دان
ملاحظه نماید تا خورشید معلوم شود چون چنینه دانا شاگفتند از حوصله اش استخوان نیزه
برآمد مردم این کوستان معروض داشتند که در ان خورشید بر استخوان ریزهاست
همیشه بروی هوا پروازکنان چشم بر زمین دارد هر با استخوانی بنظرش درآید قبول خود
گرفته بلندی شود و از آنجا بروی سنگ می اندازد تا بشکند و نیزه ریزه شود اگر بچینه
روی خور و درین صورت غالب فلان آنکه های مشهور همین باشد چنانکه گفته اند بیت
های بر سر مرغان ازان شرف دارد که استخوان خور و طایری نیاز ندارد و در حقیقت
در ترکیب اجباب شباهت دارد و سر و گوش شکل مرغ می ماند لیکن سر کل مرغ پر ندارد
باقی پرهای سیاه براق دارد و حضور وزن فرمودند چارصد و پانزده توله که یک هزار
می رخت و نیم مثقال باشد وزن و آمد شب مبارک شنبه سوم آذر ماه بخان خلعت
انعام حجت شد بدین تلخ آقا محمد علی شاه عباس بدولت زمین بوس سر بلندی یافت
از عرض داشت فدائی خان معروض با گاه اقبال گشت که مهابت خان از خدمت
شان برآورده و ستوری یافته بصوب بنگال شتافت از غرائب آنکه شانزده نادرش شیر را
پیشکش آورد که با برافست گرفته و یک پخره می باشد و با آن بر نهایت محبت و ملائمتی
ظاهر بسیار و بد ستوری که حیوانات بخت می شوند برادر آغوش گرفته حرکت میکنند
حکم کردند که آن برادر پیش او دور برده حق داشتند و فریاد و اضطراب بسیار ظاهر داشت
انگاه فرمودند که نزدیک همان رنگ و ترکیب در آن قفس درآورند اول آنرا بوی کرد

بعد از آن که شش گرفت و شکست فرمودند که میشی را بدو ن سپردند او را آوردند
 فی الفور از هم دید و خورد باز همان بزرگ را زد یک او بر دندان افت و مهربانی بدستور
 سابق ظاهر ساخت خود پر پشت افتاد و بر ابر سینۀ خود گرفته و دانش را می لیسید
 از چپ چیدان افلی و خوشی تا حال مشاهده نشد که دهان جفت خود را بوسه کند و پیرولا
 همیشی خان را بخندست و یروانی صوبه کون سرافراز ساخته منصب هزار و پانصدی نطرت
 و هزار و غنایت فرموده خامت و اسب و فیل بشمار الیه محبت نموده به سی و دو
 نفر نامرای آنصو بجلعت معجوب و فرستاده چون مهابت خان فیلائی که در صوبه
 بنگاله و غیره بدست آورده تا حال بدرگاه نفرستاده و سلطانی کلی از مطالبات
 سرکارند او می آمد و نیز از محال جاگیرند های دگانه مدقت تغییر و تبدیل مبالغه
 متصرف گشته بود بنابرین حکم شد که عرب دست غیب نزد شاز الیه شافیه فیلائی
 که پیش او فرام آمده بنگاه سیار و مطالبات حسابی نیز از ویان یافت نمود و بدست
 شتابند اگر او را جواب حسابی خود پسند باشد بدرگاه آمده با دیوانیان عظام
 مفروض سازد و مقابل این حال عرضداشت فدائی خان رسید که خان جهان
 از غیرات آمده شانزده پروین را ملازمت نمود و هم درینول عرضداشت خاتمان
 رسید نوشته بود که عبدالله خان از خدمت شاه جهان جدا شده این فدوی را
 تشیع جرایم خویش ساخته کتابی مبنی بر اطمینان دست و خجالت ارسال داشته بر عماد
 ارم و بنیایش آنحضرت نوشته او را بجنس فرستاده امید مرام بکیران چنان است

که رقم عفو بر جرایم او کشید و این موهبت خطی در امثال اقران سرفروزیها برآورد
 و جواب او فرمان شد که محض این درگاه که نمیدی نیست چنانچه در پیش قبیل
 گشت و این تاریخ ظهورت پسر کلان شاهزاده دانیال از خدمت شاه جهان جا شده
 بملازمت پیوست قبل ازین هوشنگ برادر خرد او بدولت زمین بوس سوادت پذیر
 گشته بود و این تاریخ او نیز بنوعی بخت خود را بقیدی آستان رسانید بانوار سراج
 نوازش مخصوص گردید و بجهت سرفروزی آنها تسلیم نسبت خوشی که به ملاقات سلطان
 چستانی گورکان گویند فرموده خلعت حرمت نمود و بار بانو بیگم صدیه خود را بطهورت
 و پوشند بانو بیگم صدیه سلطان خسرو را به هوشنگ نسبت کرد و در وقت راقم اقبال
 بخدمت بخشی گری عرض اختصاص یافت بتاریخ هفتم اسفند ماه مطابق هشتم شهر
 جمادی الثانی بمنزله سیر و شکار نهفت موبد اقبال بصوبه کابل اتفاق افتاد و چند
 روز در ظاهر شهر مقام فرموده روز جمعه است و سوم مذکور که حج فرمودند سرفروزان پسر
 احمد بیگ خان کابلی سرحد را از صوبه بکیش آورده بین خلاص بر زمین سوار و خوشتر
 شاهنشاهی سربازانندی بدگاه بی نیار فرود آورده عبادت شکر این موهبت خطی
 که از موهبت مجده آبی بود تقدیم رسانیده حکم شایان نواختن فرمودند و فرمان شد
 که سران آشفته و ماغ تباه اندیش را بلاهور برده اند و روانه قلعه پیاویند و تفصیل این
 بمل آنکه چون ظفر خان پسر خاجا بولحسن بکابل رسید شنید که یلنگپوش اوز بک لقب
 شورش افغانی دفته انگیزی بنواحی غزنی آمده مشارالیه با اتفاق دیگر بندگان تعینات

آنندوب اندک شکر افزایم آورده بر سر او جان شد و درین اثنا اصد و بدنها و قابو یافته
 با شمارت آن تباد اندیش بی راه و راند رانری بی دست اندازی که شیوه آن منفسدان
 سیاه بخت است پیش میکرو پتنگ پوش از آن اراده باطل است گزید و یکی از خوشیان خود را
 نزد مظفر خان فرستاده و فلکهای ایلایت و چابکوس نمود و گزید و ایلای دولت خاطر از آنجا
 در پیروان خسته دفع فساد و بدنها و پیش نهاد بخت ساخته بهمان استعداد و جمعیت از راه
 کرد نیز بر سر او روان شد چون خبر گشتن پلنگ پوش و آمدن لشکر مظفر قرین بان با نجام
 نائب مقاومت نیارده خبر را بگوید و اعر که کنگر او بود و کشید این میاقت آن کو و اپنا
 روز باندیشیده دیواری در پیش و راه آورده و بالات نیز احکام داده و خیره و سایر اسباب
 قلعه داری آماده و مهیا داشت و ایلای دولت بدترین احتیاط در او جمعیت ساخته و قلعه
 سسی قرار نشیب بسیار در نوشته بدرگاه مذکور پوستند و همه یکدل و یکبخت از هر طرف هجوم
 آورده بخت تیر تیران گماشتند و قریب پنجاه روز در خود کرده محاصره ایر و نگار ساخته تا آنکه
 روز مبارک شنبه پنجم جمادی الاول تقارن فتح بلند آذانه ساخته از اطراف جنگ انداخته
 و از شجاعت و جلالت دانداز هنگام صبح تا سه پهر میان عواطف و مراحم اکی ابواب
 فیروزی بر جبهه مراد درون تو امان مفتوح گردید و آن محکمه تصرف بهادران لشکر درآمد
 درین وقت یکی از احدیان غمشیه و انشتری و کاروی کینیا یافته بود نزد مظفر خان برده
 یقین شد که اینها از آن عاصی است و مظفر خان خود با احدی مذکور بر سر لاش او رفت
 و ظاهر گردید و بند و قی از شست غیب با و رسید و پنجم و ایل شده و چند منادی کردند

شخص نکشت که این تفنگ از دست چه کس! در سیه بالجهل سرن مفسد خود
 را منصوب سزارخان روانه نگاه والا نمودند ظفرخان دیگر بندهای شایسته خدمت که
 صد ترودات پسندیده گردیده بودند هر کدام در غدا استعداد خویش با ضایع منصب اقسام
 نوازش و مرام اختصاص یافتند ثم سفندار ماه سال دریای چناب پرورد و کوب
 مسعود ارکستگی یافت

آغاز سال بخت و یکم از جلوس جهانگیری

شب شنبه دوم شهر جمادی الثانی سنه هزاروی و پنج هجری بعد از انقضای یک پیر
 تحویل نوروز جهان افروز اتفاق افتاد و سال بخت و یکم از جلوس ابد قرین سبکی
 و غرضی آغاز شد آقا محمد علی شاه ظاک بارگاه شاه عباس را بخت انطاف از دنیا
 داشته خلعت با خنجر مص و سی هزار و سیصد خنجر راه اتفاقات فرمودند و مکتوبی در بروج
 محبت نامه شاهی نگارش یافت که در مص تمام الماس که یک لکه رو فیضیت داشت
 با کمر خنجر مص و ششامه عنبر نفیس نادر بر بزم خان حواله او شد و اوراق گذشته فرستادند
 و بخت غیب نزد ما بتخان بخت رودن فیضان که نموده کلک سوار نگار گشته
 و اشارت بطلب او نیز رفته و نیز لا نخست فیضان را فرستاده بعد از آن بجوابی
 اردو پیوست با بجهل طلب او تجر یک کار پروازان آصف خان شده بود و پیش
 نهاد خاطر ایشان آنکه او را بخوار و مذنب ساخته دست تعرض و ناموش مال جان

او اندازند و این مطلب گران را بنایت یک دست پیش گرفته و او بر خلاف ایشان
 با چهار چیز از راه چپ و تخته خوار بیک رنگ و یکجست آمده و عیال اکثری را همراه آورده که بیک
 کبر بیان کاملاً بخوان رسد و از همه راه و از همه جهت مایوس و مضطرب گردد و بجهت یک
 عزت ناموس خود را ممکن باشد دست و پا نرزد با اهل و عیال جان نثار شود و دست
 وقت ضرورت چه نماید که ریزد دست بگیرد و شمشیر تیرد تا آنکه از روش آمدن او در هم
 حرفای نامالایم مذکور می شود و آب تصف خان در نهایت غفلت و بی پروایی بهر
 می برده چون خبر آمدن او به عرض اقدس رسید نخست پیغام شد که ما مطالبات سرکار
 پادشاهی را بدیوان اعلیٰ منفرغ نسا زد و مدعیان خود را بمقتضای عدالت تسلیم نمایم
 راه کورنش و ملازمت مسدود است و فیلائی که درین مدت فراهم آورده بدگاد والا
 حاضر سازند و از نیکه دختر خود را بی حکم بهر خود دار پسیر خواجه عمر نقشبند نسبت کرده بود و پیش
 بسیار نظام ساخته آن جوانک را بمقتضی طلبیده داشته بخوانی و بی غوثی کوژده کاری نموده
 دست و گردن لیسه سر برهنه بزندان سپردند و حکم شد که آنچه مهابت خان بوی داده
 فدائی خان تفصیل نموده بخواند و عامه رساند اکنون زمانی گوش با من دار تا آنچه
 مشاهده افتاد و مروض دارم چنین کتب تاریخ لبریز از اخبار و آثار در میان است
 ازین سال صاعقه بر سر هیچ از من نشان نداده اند چون منزل در کنار سبزه داری
 شد و آب تصف خان با چنین خصم قوی بانو دشمن از سر جان گذشته که ریزیا
 شده در نهایت غفلت و عدم احتیاط صاحب و قبله خود را در آن طرف ریا گشته

خود را بخیال و انتقام احوال خدمت و چشم از راه پل خیمه خیزد و درین روی آب نزل
 گزید و همچنین کارخانجات بیوات عالی از خزانه و قورخانه و غیره حق خدمتگاران
 نزدیک در کل از دیار عبور نمود و بهایت خان حق ناشناس چون از همه درنا امید
 شده دریافت درین وقت که اکثر بنده از پل عبور نموده با نظرات خست ادبار کشیده
 بود و گردو پیش آنحضرت کسی نیست اگر خود را بقدری آستان رسانیده در درون خانه
 فرو گرفته بی محابا از دست نمایم کسی که سدها من شود و کمیت و مهر کاو من باقی ششم
 هزار سوار در خدمت باشم که ایامی آنکه دم از مخالفت من نرود و امر ازین منصوبه
 غافل گشته باز یکی حرفت را بنظر دریا در و جمعی از آب گذشته به تنم مشغول شدند
 آخر آنچه ازین مردودان و داند بنظر آمدند و حق خاطر پر توخی افگند و عقل احوال تقابل
 آن نبود اگر صدیک ازین بخاطر میر سید و اندک احتیاط یکار نیست چه جدو یاری
 آن داشت که قدم جزات و بیابانی پیش نموده محمل انگام صبح با جمیعت خود سوار شده
 نخست بر سر پل رسیده قریب به هزار سوار را در آنجا گذاشت که پل را آتش دهند و
 اگر کسی اراده آمدن داشته باشد بجا نهد و مقاتله قدم بر جا دارند و خود متوجه و تخته
 شدند و درین زمانه قبال نامه خدمت بخشی گری و هم خدمت میر تو زکی داشت از
 پل گذشته و پیش خانه توقف گزیده بود و بعد از فراغ نماز و ادعیه بایاران صاحب
 از هر جا حرفی و سر گذشتی در میان داشت و درین وقت آواز سه گوش رسید که فرما
 می آید بخاطر گذاشت که شاید بر در حرم میرفته باشد و مقاتله این حال مذکور شد که از در حرم

گرفته برگایه یک شده تاخن اندل بر زبان و از زبان لب رسد بر پیشانی فقیر رسیده
 باز پرس احوال نمود چنانچه آواز گو شمع رسید تاگزیر شمشیر بتا زخمیه برآمد چون چشمش
 برین افتاد نام بر زبان آورده کیفیت احوال حضرت شاهنشاهی استفسار نمود
 مشاهده افتاد که قریب بقصد راجوت پیاده و ریچه و سپور دست اسپ اور ایمان
 گرفته می آیند از گرد و غبار چهره مردم خوب محسوس نمی شد ادبر سمت دروازه کلان
 شتافت و من از راه شیخ سلار پوده به و نخانه و آدم معدودی از اهل تیاق و غیره
 در فضای و نخانه بنظر آمد و دوسه خواجه سرایش دروازه غسلی را ستاده دیم مهابت
 و خیم العاقبت سواره تا در دولت خانه رفته اند اسپ فرود آمد در آن وقت که پیاده
 شده بجانب غسلی شتافت قریب به ولایت راجوت همراه داشت کسری از سلو اول
 پیش رفته گفت که این همه گستاخی و بیباکی از ادب و دراست اگر نفسی توقف افتد
 فقیر عرض کونش وزیرین بوس نماید اصلا بجواب نپرداخت چون بر در غسلیانه رسید
 ملازمان و قتمهای دروازه و ملکه بانان بحسب اصیاط بسته بودند و در هم شکسته بفضای و نخانه
 فرو ریخته جمعی از پرستاران که برگرد و پیش حضرت بسعادت حضور اختصاص داشتند
 از گستاخی او بمرض رسانیدند آنحضرت از مدون خرگاه برآمده بزنانگی که در بر و در بحسب
 نشستن ترتیب یافته بود جلوس فرمودند با جمله مرآم کونش وزیرین بوس تقدیم
 رسانید نگاه بدو پالکی گشته معروض داشت که چون یقین خود کرد دم که آنرا سیب عسلاد
 و جانگیزی آصف خان خلاصی و ربانی ممکن نیست با نواح و تاسام خوار می و رسولی

گشته خواهم شد از وی اضطراب جرأت و دلیری نموده خود را در پناه حضرت انداختم و
 اکنون اگر مستوجب قتل و سیاستم و حضور اشرف سیاست فرمایند در وقت باچوتان
 و از فوج فوج مسلح آمده و در سر پرده پادشاهی را فرار گرفتند و در خدمت آنحضرت بجزع و
 دست خیب که دستیار او بود و میر منصور بخشی و جواهر خان خواجہ سر نالمر محل فیروز خان
 و خدمت خان خواجہ سر او بلند خان و خدمت پرست خان و فصیح خان محلی و مسعود
 از خواصان و دیگری حاضر بودند چون آن بے ادب خاطر اقدس را شورانیده بود و مزاج
 اعتدال سرشت را غیرت در آشوب داشت و در مرتبه دست بقبضه شمشیر رسانیده و میخواستند
 که جهان را از انوثت وجود آن بیباک پاک سازند هر یار میر منصور بخشی تبرکی عرض کرد
 که وقت حوصله آزمائی است صلاح دولت و حال منظور داشته سزای کردار ناخوار
 این تیره نیت بگوهر را بایزداد و اگر حواله فرمایند تا وقت استیصال او رسد چون حرف
 اولی فرمود و او نخواهی آماستگی داشت ضبط خود فرمودند و در اندک نخست باچوتان او
 بدون ویریدن و در فحاشی را فرار گرفتند چنانچه بغیر از کوکران او کس دیگر بنظر در نمی آمد
 درین وقت آن بی عاقبت عرض کرد که هنگام سواری و شکار است بضابطه محو سواری
 فرمایند تا این غلام خدی و خدمت باشد و بر مردم ظاهر شود که این جرأت و گستاخی
 حسب الحکم ازین بوقوع آمده و پش خود را پیش آورده مبالغه و الحاح بسیار نمود
 که بجهنم اسپ سوار شوند بغیرت مملکت نخست غلام که بر اسپا و سواری فرمایند حکم
 شد که اسپ سواری خاصه ا حاضر سازند بحیث لباس پوشیدن و استعداد سواری

خواستند که بیدون محل تشریف برندان تیره بخت ستیز و کار بخت بدون محل امنی نشد
 انقدر آتوقه روی داد که اسپ خاصه حاضر ساختند و آن حضرت سوار شده
 تا دو تیر انداز بیرون و دوتیانه تشریف بردند بعد از آن میل خاصه پیش آوردند التماس نمود
 که چون وقت شورش و از حاکم است صلاح دولت درین میدانم که پیشانی شمشیر متوجه
 لشکر شوند آن حضرت بی مضایقه و مبالغه بر همان میل سوار شدند و یکی از راجه پوتان
 مستمعه خود را در پیش میل و راجه پوت دیگر را در پس حوضه نشاندند بود درین اثنا مقرب خان
 خود را رسانیده با ستر خای او و بدون حوضه نزدیک آنحضرت رفته نشست ظاهر
 درین آشوب گاه بی تمیزی زخمی بمیان پیشانی او مانند شقه رسیده خون بسیار بر روی
 و سین او ریخته بود خدمت پرست خان خواص که شراب معاد و پیا له خاصه در دست
 داشت خود را بغیل رسانیده هر چند راجه پوتان به سان بر چه دوز در دست باز و ملن آمد
 خواستند که جای نهند که کنار حوضه است حکم گرفته خود را لنگا پاشت چون بدیرین جای
 نشستن کهس نبود خود را بمیان حوضه گنجاند و چون قریب به نیم کرده مسافت طی شده
 کسیت خان را در فقه بلجانه ماه میل سواری خاصه حاضر آورد خود در پیش میل و پسرش قریب
 نشستند و دهات خان اشارت کرد که آن یگانه را با پسرش شهید ساختند با جمعه
 لباس سیور شکار به دست منزل خویش ابروی نمود آن حضرت بدون خانه او در آمد
 زمانی تو وقت خبر نمودند فرزندان کس خود را برد و آن حضرت گردانید چون از نور جهان کیم
 غافل افتاده بودند درین وقت بتجاویش رسید که باز حضرت شاهنشاهی را بدو تیر انداز برد

از آنجا که نیز دل پیر و از دین قصد یاری آن حضرت مایل بود و دولت خانه آورد و قصدار و در
 هنگامیکه حضرت شاهنشاهی بقصد میر و شکار سوار شدند و در همان فرصت غنیمت شمرده
 با جواهر خان خواجهر از اناب گذشته بمنزل برادر خود و آصف خان رفته بودند آن بی عاقبت
 کم فرصت خیرین بیکم یافته از سوی کرد و عیادت بیکم کرده بودند است گزیده مترو و خاطر
 گشت آنگاه و فکر شهر یار شدند و دانست که جدا شدن او از خدمت حضرت خطایست
 عظیم لاجرم امی فاسد و برگشت و آن حضرت را از سوار ساخته بمنزل شهر یار بردار و خانه
 اضطراب و هول جان کرد و از گفتار آن کا فرغمت حق ناشناس اصلاً نسق معقول
 نداشت و نمی دانست که چه میگویی و چه میکنند و در چه کار است هر زمان اراده و هر دم
 اندیشه بخاطر می آورد و باز پشیمان می شد آن حضرت از وسعت حوصله و گرانباری
 هر چه او می گفت می کردند و دست روی می نمودند و غایت از قصد و همگامی که این
 سبب عاقبت بزرگالی گستاخانه بدرون دولت خانه دادند و درین وقت چه جو نبیره
 شجاعت خان همراه شد چون کلام امی مقبره حضرت عرش آشیانی بود و هرگز درین
 قسم جاها داده نداشت اما چون قلم تقدیر بر قتل این مظلوم رفته بود و در آن ساعت حاضر
 شده همه جا همراه بودند و آنکه بمنزل شهر یار تشریف بردند معلوم نشد که چه قسم و سوی
 و توهمی بخاطر آن پادشاه را یافت حضرت شاهنشاهی بدین خانه شهر یار و آمدند و
 بر چه چو نان اشارت نمود و او را قتل رسانیدند با جمله چون نور جهان بیکم از اناب گذشته
 بمنزل برادر خود رفته و عده های دولت اطلبه داشته محال بود و معاتب ساخت که از

غفلت و خام کاری شما کار با نجا کشید که آنچه در مضایقه پیکس نگذشته بود و البته بواسطه
 خدا و خلق نجلت زده کرد و از خویش گشتید اکنون بتدارک آن بایکوشید و در آنچه
 صلاح دولت و برآمد کار باشد با اتفاق معروض دارند همه یکدل و یک زبان بعرض
 رسانیدند که تدبیر درست و رای صاحب است که فرافوجها ترتیب داده و در کباب
 سعادت اناب گذشته آن مفسد و مقهور و منکوب ساخته بدولت زمین بوس
 هندگان حضرت سرفراز شویم چون این کنگش ناصواب بمساع جلال بندگان حشر
 رسید از ضابطه معقول بیگانه نمود و همان شب مقرب خان و صادق خان بخشی
 و میر منصور و خدنگاران را پی دپی نزد آصف خان و عده های دولت خراسان
 فرمودند که اناب گذشته و جنگ انداختن بعض خطایست زیرا که این تدبیر نادر است را
 نتیجه خام کاری بخارسانی دانسته پیرامون خاطر راه ندهند که بجز نیت اثری بران منترتب
 نخواهد شد و هگامین در نظرن با شتم کبام دل گرمی و بچه اسید بنگ یکسپید بخت اعتماد
 در حیاتا انگشتری مبارک خود را محوب میر منصور فرستادند و آصف خان بگمان آنکه این
 حرفها از طبیعت و مانت بی عاقبت است و تکلیف او حکم فرموده اند منعوض نشده و همان
 فرار داد پای غریمت افشوده در یوقت فدائی خان چون از قفسه پر دازی زمانه و قوف بایست
 سوار شده بکبار آبدار از آنکه پل را ستش زده بودند و ارکان عبور بشکر منصور و بزمیاب
 شده و تیر باران بلا و طالم قننه با چندی از توکران خویش فدایانه روبروی دو تخته
 اسب جدید زده خواست که بشادی عبور نماید شش کس از همراهان او بجز غیر فرارفتند

وچندی از تندی آب پایان رفته افتادیم جانی مبالغ سلامت رسیدند خود با هفت
 سوار برآمدہ چقلیش نمایان کرد و دست اکثری از نقای او بکار رسید و چاکرکس از ہر امان
 جان نثار شدند چون دید کہ کاری از پیش غیر دو غنیمت حاصلست و بلا از دست اشرف نمی تواند
 چنانچہ پارچہ سنگی بدیوار آہن خورہ باز پس افتد بجان پستی و چالاک کی خطف غمان نموده از
 آب گزشتہ و حضرت شاہنشاهی آن روز قان شب در منزل شہر بارہر بر بندہ روز شنبہ شہر
 فروردی ماہ آگهی مطالب بست و خرم جہادی الشانی آصف خان با اتفاق خواجہ ابوالحسن و دیگر
 عمدہای دولت تراز بجنگ دادہ در خدمت مد علیا نور جہان بیگم از گزیری کہ غازی بیگ
 مشرف نوارہ پایاب دیدہ بود فرار گزشتن دادہ اتفاقا بدترین گندہای ہمین بود و چہار خان
 آب عقیق عرض با سستی گذشت و وقت گزشتن اتظام فوج بر جانماندہ ہر فوجی بطرفی افتاد
 آصف خان و خواجہ ابوالحسن و ارادت خان با عماری بیگم و بیروی فوج کلان غنیمت کہ فیضان
 کاری خود را پیش دادہ کنار آب مضبوط ساختہ استادہ بودند و مانند فدائی حسان
 بفاصلہ یک تیر خانہ پایان ترمقابل فوج دیگر آداب گذشت ابوطالب سپہ آصف خان و
 شیر خواجہ و آلہ یار خان و بسیاری از مردم پایان تراز فدائی خان عید کردند با خیال اسپان
 شاکر و ہر اقامت شدہ جلوریزان گشتہ جمعی بکنار پیوستہ بعضی ہمیان آب رسیدہ و بار رسیدن
 افواج غنیمت بیان را پیش ماندہ حملاً و رزندہ ہزار آصف خان و خواجہ ابوالحسن و ہریان آب نوزد
 کہ جلومردم پیش برگشتہ از شاہدہ اخیال حالتی دست داد کہ گوی آسایا بر سر ہم میگردد دیگر
 کیست کہ کسی پردازد و نمیشنود و پای ہمت بر جا دارد اولیہا است گندی کہ عبور لشکر بسہولت

میسر باشد بر ست آورده فوجی را پیشتر تا بگذرانید که روی لشکر غنیم را گاه داشته بر کنار دیوار
مانند سد بکنند پایی همت بر جا دارند تا امرای عظام و دیگر سپاه و پناه آن فوج بسبوت
آب گذشتن فوج را قوی پشت سازند و انگاه در غایت انتظام و نهایت استحکام
پای غریمت پیش نهاد و سعادت زمین بوس صاحب و قبله خویش لبسته گردند و هر که
پیش آید پس افتد آنکه در برابر آید بسر و آید هر گاه سر دلمان بسر و آید بی نظام و فتنه میفرستند
چنانکه بجا میروند و لشکر را بجا میبرند حال ایشان بهتر ازین نخواهد بود و من و خواجگان
از یک آب گذشتن بر آب دوم استاده تماشای نیرنگی تقدیر میکردیم و از سوار و پیاده
و اسب و شتر و بل را را بپایان و ریا آورده بر یکدیگر میپلورده می داشتند و در وقت
ندیم نام خواجهری میگیم آمده ماهر و راجی طلب ساخت که همه علیای فرماید که آنچه جاس
تال و توقف است پای همت پیش منید که بجز در آمدن شما غنیم منم شده راه آوارگی پیش
خواجگانت فقیر خواجگان بوس بواب پذیرداخته اسپان باب دزدیم و فوج غنیم قریب
هفتصد هشتصد سوار و بیست و نعل مست بل دندان و پیش داده دندان طرف آب بجای
مبلغ استاده بودیمی از سوار و پیاده از مردم متفرق پریشان جلوزیر و یک رسیدن فوج غنیم
نیل ایش مانده از پیل اسپان باب دزد و شمشیر با حرم کردند و این شتی بی پر از فقر
انرا گرفته عطف عثمان نمودند و غنیم شمشیر با روی آب در انگین ساخت و چو تان
مردم این جانب پیش انداخته دزد کشته آمدند و غاری میگیم دختر شهریار با آنکه دو و صبیحه
شاهوار خان بودند و چنین وقت مخصوصی بر بازوی دایه دختر شهریار رسید و میگیم

بست خود بر آورده بیرون انداخت و لباس باخون رنگین شد جدا هر خان خود را
 تا نظر محل و ندیم خود را برای بیگم با دو خواجه سرای دیگر و پیش نیل جان ستار گردیدند و
 شمشیر بر خیزد و بیگم رسید و بعد از آنکه روی نیل برگشت و دو سه زخم بر چهره بر عقیب نیل
 زدند و اچوتان شمشیر با کشیده از پی هم میرسیدند و فیلیان چستی در ماندن نیل داشت
 تا بجای کشید که آب عیق پیش آمد اسپان بشناوری افتادند و عیم غرق شدن بود
 تا که عطف عیان نمودند و نیل بیگم بشناوری از آب گذشته بدولت خاتمه پادشاهی رفته
 فرو آمدند و خواجه ابوالحسن و فقیر همراه بودیم و خواجه مرا گذاشته گرم تراندومن و کنار آب
 جوی سواران را میان خود استاده ماندیم و تیری ز مردم اچوتان قصد این جانب نکردند
 و در وقت آصف خان پیداشد و از نیرنگی زمانه دلی راه رفتن رفیقان پیشینی نقش گاه
 آغاز کرده بودند و چند از ایشان بحشم و زبان نشان خواستم اثری ظاهر نشد که بکارم
 بجانب شتافتند و خواجه ابوالحسن که از فقیر جدا شده بود گرم مانده از هول و اضطراب اسپ
 را بدریاز و چون آب عیق بود و نمدی رفت در وقت شناوری از آب جدا شد اما قاش
 زمین ابد و دست محکم گرفته بود و آب غوطه چند خورده نفس گیر شده و خواجه قاش او را
 نمی گذاشت و درین حالت مخصوصه طالع کشمیری خود را بدور رسانیده خواجه را بر آوردند
 فدائی خان با جمعی از بندگان پادشاهی و چندی از نوکران خود که جمندی قدیم بود
 داشتند از آب گذشته با نوحی که در مقابل او بود و چپش کرده و غنیمت خود را بر داشته
 تا خانه شهریار که حضرت شاهنشاهی در آنجا تشریف داشتند خود را رسانید و چون

و در آن سرآمده از سوار و پیاده مالامال بود بر سر در ایستاده به تیراندازی پرداخت
 چنانچه تیرهای او اکثر ترسمن خلوت خانه نزدیک آن حضرت میرسید و مجلس خان
 پیش تخت آن حضرت ایستاده خود را سپه تیر قضا ساخته بود با لحاظ فدائی خان
 زمان مدت استاده تلاش کرد و از هر جانب او رسید مظهر که از کیتا جوانان کا پید
 کار طلب نوی بود با دزیر بیک پسرخو هم تروی بیک و عطا الله نام خویش
 فدائیمان بساعت شهادت رسیده حیات جاوید یافتند سید عبدالغفور بخاری که او
 نیز جوان شجاع کاری بود زخم برداشت و چهار زخم با سپ فدائی خان رسید
 و چون دریافت که کاری از پیش نمی رود و بخت است آنحضرت نمی تواند رسید عطف
 عنان نموده و از میان آورد و برآمده بطرف بالای آب شتافته روز دیگر از آب
 گذشته بر بهتاس نزد فرزندان خود رفت و از آنجا فرزندان را همراه گرفته بکوه پاک پند خیرت
 سلامت کشید چون بنور بخش زمیندار برگشته مذکور رابطه قدیم داشت فرزندان در نجاب
 انباشته خاطر از آنجا جانب و بر دراخته بریده بکباب هندوستان شتافت شیر خواجسته و
 احمدی خان قرار دل بلی والیاری سپهر فتحار خان هر که ام بطرفی بدر فتنه اسفغان
 چون میدانست که از دست حمایت خان و نیم المعاقبت خلاصی ممکن نیست
 ناگزیر با سپه خود با طالب باسی صد سوار مغلوب از بارگیر و اهل خدمت بجانب طبله
 آنگاه که در تیر و بود رفت چون بر بهتاس رسید از ازاوت خان خبر یافت که در
 نوشته فرود آمده کسان فرستاده بمبا لقه بسیار تر خود طلب داشت هر چند خارج

کرد و بمرای راضی نشد آصف خان بقلمه انگ رفته تمحصن گشت و اردوت خان شتر
 به آرد و آمد بعد از آن خواجه ابوالحسن بنید و سوگند اطمینان خاطر بهر رسانید و مهابت
 را بدین نوشته بنام اردوت خان و فقیر شمل بر بنوگند است غلاط و شداد بختا و گرفت
 اگر گزند جانی و نقصان غرت و ناموس نه سنانا نگاه ایشان و فقیر ابراهیم زده ملاقات
 و ادچندان هرزه گوئی کرد و حرفهای رک یک بر زبان راند که بمزاجت برگ از آن تنگی
 خوشتر است دین روز عبد الصمد نواسه شیخ چاند نمجم را که با آصف خان رابطه
 محبت قوی داشت و احمق جوان مستند بود بشوئی او در جسد و خود او را قتل رسانید
 نقل این حال شاه خواجه نام اطمینان نزد محمد خان دانی بخ بندگاه و الا رسید ملازمت
 نمود و بعد از ادا می کورنش تسلیم و ادا می که معمول این دولت خدا و اداست کتات
 نزد محمد خان را گذرانیده و آنها را خلاص و نیازمندی بسیار نمود و نگاه پیش خود را
 بتقریباً یک تار و دو وسوغات های نزد محمد خان از اسب و دانه و توبه و غلام ترک و غیره
 موازی پنجاه هزار رو قیمت شد پیش ازین نگاه شده کلاک و قلیع نگاه گشته که چون آصف خان
 هیچ و مجاز ماست خان سیاقست این نمود بقلمه انگ که در تیرول و بود رفته تمحصن حبت
 و بمی دو صد و پنجاه کس از سوار و پیاده با او همراهی گزیدند ماست خان و ب یاری
 از احدیان پادشاهی و ملازمان خود در میدان آن لوحی را بکسر کردی بهر و ز نام
 پس خود و چهار بر اهیوت و شاه قلی فرستاده که گرم گیر اشتافته بجا صف قلمه پارت نام
 پاشنه کوب رسید و بمقدامت میر و اسید قلمه ایدست آوردند آصف خان بمقتضی و بلاست

از داده بود خان بقضا سپرد فرستاد ای مایه جان معبود و گوشت نامش خاخر متوحش
 گوشت حقیقت بهما بجان نوشتند و چون مرکب گمیان شکوه از وی ای آنکه عبودیت
 بهما بجان و خیم العاقبت از حضرت شاهنشاهی اجازت گرفته بقادر آنکه دفته آصفیان را
 با دروازه سپهرش غلبه انداخته و در میران ملوک با دروازه قلعه ابلانان خود سپردن
 از عبدالحق برادرزاده شاهجوش الدین محمد خانی را که از صاحبان مخصوصان آصفیان بود
 و همچنین شاه جهان که در محاصره پراپور بدست افتاده بود و پنج میبایکی آوار
 محاسن عدم گردانید و تیر لاجوردی را شمشیر آصف خان بی جرم و بیانات
 شهید ساخت و ملا محمد ورین قضا یا جم و خل نداشت اگر خواستی بدرود و چاکس راه گرفته
 بود لیکن چون قلم تقدیر بقبل آن بیگانه رفته بدست زندگی او مبارکه بود چه چاره بقسمه
 بنابر آشنائی صوری و منوی بقاضی و میر عدل توسل حبه برفاقت ایشان نزد مایه
 شتافت هر چند از فضائل و محاسن و برتریهای او شرح دادند تا تری بران تیر بگشت
 و لطفه با چو تن سپرده روزی چند محبوس داشته شهید ساخت از اسباب قتل او آنکه
 نخست آصف خان بود و گرانگه در قتی که در از خیمه میگردیدند بمسببتان
 از خیمه طعمه دارد پایی او که در خیمه باید میخکام نهاده بودند با آنکه سختی سست شده
 طاز سر پایی او برآمده داین مقدمه را عمل بر بحر و فسون و دعا و تمکین کرده چون حافظ
 قرآن بود و پرستش تلاوت داشت تنهال داشت و پهای او متحرک بود و زمین حرکت لب
 یقین خود کرد که مراد عامی به یکیند و از غلبه و سوس و غرط توهم این مظلوم را بختی ستم

تشدید ساخت ملائجه با ضائل صوری و کسب کمالات بزیاده صلاح و پیریزگی ری
 آراستگی داشت و فوس که شفاک بیجا که چنین مردی نشاخت و پیوده ضلح
 ساخت چون بنجای جلالت و با و نزول از روی گیسان پوی اتفاق افتاد و همیشه از
 کافران و نه نوتامده ملازمت نمودند اکنون محلی از مقتضات و رسوم که در میان آنها
 شایع است بحجت خراسان قوم میگردد و طریق اینها با این کافران قسبت نزدیک است
 بی مصلحت آری از طلا یا از سنگ ساخته پختش بنمایند و برایش از یک زن می کنند
 مگر زن اول نازاد باشد یا بشوهر ناسازگار باشد و اگر خود ایشان زن نخستین دست
 یا بنده باشد قصد و مادی نمایند اگر خود اینک بختی یا خوشی برده اند از بالای بام میگیرند
 و روی کنند و حاشا هر جنیک در غیاب و در غیر از جوک و ماهی و مرغ دیگر هر گوشت احوال
 می دانند و بخورند و میگویند که در قوم ما هر کس که ماهی خورده البته کور شده گوشت زنبی بخورده
 میخورند و چاروی کلان مثل گا و گاو میش بشیر گردان زوده بخورند گوشت و غیره از این
 عالم حیوانات اگر بربیده بخورند لباس سرخ را دوست می دارند و جوانان در خانه رنگه برنگ
 می بندند و در خود را لباس پوشانیده سطح می سازند و با حرجی و پیاله شرب در گور میگذارند
 و سوگند ایشان این است که گلوی آهوی را برادر آتش می نمند و بانا ناسخا برداشته
 بر درخت زیتون میگذارند میگویند که هر کس که از این سوگند ابد و غ خورده البته بیلانی
 بتلا شده دیگر پیرزن پس خود را خوش کرده بگیرد و پس در آن باب مضایقه نمی نماید
 حضرت شاهنشاهی فرمودند که هر چه دل شما خواهد از اتماس نماید پس تمشیر و تفتد

و سپیدی سرخ و خواستند کامیاب خواش گردیدند و در کشتی بست و در شرم آمدند
 مطابق بخت و دیگر شهرشان بمبارک داخل شد کابل شدند و درین روز فیلان
 زینهار کنان از میان باز گذشت و باغ شهرهای نزول اقبال نمودند و در جمیع
 خور و در دروخته منوره حضرت فروس مکان امانا شد بهانه گفتند برده و از در باز
 تقدیم صانیده از باطن قدی موطن آنحضرت استقامت نمودند و تخمین بزیارت
 مزار مقدس آن بزرگوار خویش مزار محمد حکیم بزرگ جسته از حضرت حق بهانه التماس آنحضرت
 ایشان فرمودند از غریب اتفاقات که از زمانه آنحضرت عیضه ظهور پیدا کند یا در
 گردان زشت مهابت و خیم العاقبت است تحصیل این اجمال آنکه چون آن جرات گشت
 در کمال آداب به فضل آمده و امری بچو صله با سپاهی از غفلت خویش بجلت زده
 جاوید گشته امی که در دنیا بیکس ظهور کرده بود و چهره پر راز و طرد گردید و از جویان آواز
 تسلط و اقتداری که بحسب اتفاق رونموده بود و خود سر و گرد گشته دست تعدی و ظلم
 بر بایا و زیرستان و از ساخته بیکس با موجودی شمرند و آنکه روزگار کینه گذارند و
 بر کفایت و دست فتنه آتش بخرمن هستی آنها در زرد با لیل جمعی از راجه و تان بصوب
 چالاک که از شکارگاههای مقرر کابل مست رفته اسپان خود را چراگاه گذاشته بودند
 احدی که بخت محافلت و محارست شکارگاه متعین بود و در مقام منع شد و گفت شود
 جنگ و نزاع کشید آن میاگان احدی را شهید ساختند چندی از خوشیشان و
 برادران احدی بدرگاه و لاله رفته استغاثه و دادخواهی نمودند حکم شد که اگر او را میبایست

امام نشان او سرخ و طاریت بخش و شرف طلب فرمود و باز پرس فرمایم و بعد از
 بیات خون بهتر ساییم و مدیان ما باین حکم تسلیم نشد از عذرت بپرستند پس یک با
 فرام آمد و قرار جنگ و در اتفاقا دایمیکه اعدیان منزلی داشتند ما حیوان نیز فریب
 آمانا فرو داد و بدو و غرضه و دیگر اعدیان مستند نم و یکبار شد و همایت و یک روز بر سر
 دائره اعدیان رفت و جنگ عظیم و گرفت و چون اعدیان اکثر قتل شدند از توپها بودند
 و آنها کوا و سلاح بانگ زد و غرضه می ما حیوان بسیار کشته شدند چندی را که مراتب
 نیز و دیگران را از فرزندان ملی گرای ترسید و بخت آقام گردید و تمینا منتقم شد کس
 قبل سید و باشند مراتب بیات است نشین این خبر سر سید و مضطرب و سوار شده بکک
 نوکران خود شتافت و انهای را نقش را طرد و دیگر وید از فراتیم و هر اس که مباد و بین
 سلاخیل رسد بگشته خود را پنا و و تمنا و از دست و بهتماس با حبش خان و کو قوال
 خان و جمال محمد و خواص خان را شور را حکم شد که بعد از وقت این نشسته را فر و نشانی و دیگر
 آن مسد بر من رسانید که باعث جنگ و ماره و فساد و بی امانان و خویش خواجیه ابراهیم
 و خواجیه قاسم بطلد و ستانها را بخش و طلبید و باز پرس فرمود چه ابلی که از و سلی شود سامان
 نیارستند که چون کس بسیار از و سلی و دیده بود و هنوز وقت قصرت دیده از و سلیان
 برگرفتن نشد بود تا گریز و ملاقات خاطر از لازم وقت شمرده نام بر و بارابوی گذرانیدند
 قان بی نام در نهایت خوار و سواکی سر و پا بر نه بخت خود بر و عقیه داشت و آنچه
 در سباط ایشان بود هم تصرف شد و یولا بر تن رسید که باینجی و یکم اردی بهشت

ماه و غیره بشی در هشتاد ساگی یا بل طبعی در گذشت غنچه فزون سپاه گری و سرطاری و شتر پیک
 و گاو گری و عدیل نظیر داشت و طریق قزاقی را که با صلاح اهل کون بکی گری گویند خوب
 میافته بود و او باش آن ملک را چنانچه باید ضبط کرده تا آخر عمر پای غنیش انجامی زلفت
 و مدد گارش بغیر سر آمد هیچ تاریخی بنظر در نیامده که غلام ششی باین مرتبه رسیده باشد
 چون توجه خاطر شریف بشکار بسیار است و ششنگی آنحضرت درین شغل بجائی رسیده که در
 سفر و حضر یک روزی بشکار ممکن نیست که بسبب آنکه لاجرم هر کس که درین شکار دوقوفی و دمدانی
 دارد قصرنی بخاطر آورده و سیله اقرب بی ساز و از جمله آله و روی خان فراوانی بکی محبت بشکار
 ترغیب و توفیق می که اهل هند را زیاد و گویند از لیسان ترتیب داده و شکار کرده بودند بلیغ است
 و چنانکه از رویه صرف آن شده و در آن را درونیم کرده و میوزند و سیصد فراس در یکینم کرده
 و ستاده می کنند هشتاد شیر کلان و خرد که داخل تور شود بدین فن او محال است چون بلیغ
 حمیدی از شکارگاههای مقرر این ملک است بمقصدیان سرکار حکم شده که تورند و کور را
 بشکارگاه برده و ستاده سازند و شکاری از هر جانب آند و بدون تور درآوردند و بتلخ
 ساز و هم با پرستانان حرم ملای غرت بشاط شکار توجه فرمودند شاه آهیل هزاره که در آن
 جماعت اند اهل ریاضت و صلاح بود و هزار با او را بزرگی و در شندی قبول داشتند با توابع
 و لواحق خویش و طاهر و میرانوس فرود آمده بود و حضرت شاهنشاهی بانو جهان بیگم و
 اهل حرم بمنزل شاه آهیل تشریف فرمودند بیگم بفرزندان شاه اناقسام چهارمین مص
 آلات و طلا آلات لطف نمودند و اناجیا متباط شکار پروراخته قریب سیصد اسب اندک

و قون کوهی و قوس و کفتار که بودند آمده بود و شکار شازدگی را که از عهد کلان تربودن
 فرمودند سکن وی آثار یزدن جهانگیری برآمده در یوزلا از عرضه داشت نه بیان موی
 کون بمساح جلال رسیده شاه جهان از حد و متعلقه نظام الملک برآمده از حال موی
 مالو و غور فرمود و با جمیع پیوستند و در اینجا نیز صلاح توقف ندیده از راه یلیس صوب سمنه منت
 فرمودند حضرت شاهنشاهی روز و شنبه غره شهر پوراه آبی بساعت مسعود و کابل نیوی
 هندوستان بایت اقبال افزاشته درین تاریخ خبر یاری شاهزاده پیدیز معروض گردید
 گفتند که نخست در قونج قوی بهم رسید و ایشان را از ان محنت بی شورش ساخت و بعد
 از تیر بسایات خفنی دست داد و همان ایحال عرضه داشت خان جهان رسید نوشته بود
 که باز از هوش رفت و درین مرتبه با متداو و استبداد و نجاسید چنانچه گری که دو ساعت
 بخومی باشد بی شعور بودند تا گری با طباق قرار دادند و پنج داغ حد سر و پیشانی و شقیقه ایشان
 سوختند و بعد از هوش نیامدند بعد از دوسه ساعت و گرافاقه بهم رسیدن کردند باز از هوش
 رفتند و طبایاری ایشان مرع تشخص نمودند و این شمره افراط شراب است چنانچه
 برادران ایشان شاهزاده شاه مراد و شاهزاده و نیال همین سبت گذشته جان
 در کار شراب کردند و یوزلا شاهزاده والا که سلطان داراشکوه و شاهزاده اوزنگ زیب
 از خدمت پدر عالی قدر عزلت جد بر گوار آمده بدولت زمین بوس فرق نیانوارانی
 ساختند سوامی فیل از جواهر در صحت آلات قریب سه صد و سیستیکش ایشان بنظر در آمد
 از عرضه داشت مقدمات و دارالحفاظه اگر معروض گردید که قبل ازین عورتی سه دختر

یکبار زانیده بود باز همان زن یک مپرد در دختر زانیده همسر جیاتان و همسایگی نام
 متبانیان زگرگی بود نخست زن اول بعد از دوازده ماه زانیده بود و باندم سپانم شده ماه و
 مرتب سوم بعد از دو سال فرزندان و در هر سه فرزند را فقیر دیده بود و درین مدت که حامله بود
 خدمت تمام خانه خود را چنانچه رسم مردم بامر داشت می کرد هیچ برادران نبود درین طلا
 از نوشته فاضل خان بمرض بایون رسید که پاسبان سپه شانه زاده محرم سلطان دانیال
 از امر کوٹ از شاهجهان جدائی گزیده ملک صاحب کج سنگه خود را رسانیده و محقر بخدمت
 شاه زاده پیرو بخار رسید از آنکه سوار معنوری را و بار صابیت و حیم العاقبت است
 و تفصیل این داستان بر علم جمال آنکه از تاریخی که آن بیانیست مصدحین گستاخی
 و سیور ادب شد حضرت شاهنشاهی از کمال حوصله و بردباری آنقدر بجانب او رفته
 بودند و بجدی عنایت و التفات ظاهری ساختند که از جانب آنحضرت اطمینان قلب
 بفرمانیده پس قلب خود را نماند و داخل نمود بهیار کامل می فروخت فان حضرت
 مانسته خریداری می فرمودند و چنان نشین او کرده بودند که تا حال جدائی او از
 خدمت حضور بنا بر عدم اختیار بوده آنچه بقلم تقدیر نقش پذیر گشته بود فوق خواهش و
 طبق مراد است و هر چه نوز جان بیکم در خلوت می گفت بی کم و کاست نزد او بیان
 میفرمودند چنانچه مکرر بزبان می آوردند که بیک قصد تو و او را خود خبر دار باش و صبیحه بر حسیه
 شاه نواز خان که در عقد ازدواج ابو طالب مخاطب بشا ایسته خان پسر آصفخان
 است می گوید که هرگاه قابو بیایم صابیت خان را به نهد و حق خواهیم زد و باظهار این قصد

اورا ملکن خاطر می ساختند تا آنکه رفته رفته قومی که داشتند ایشان را بگذرند و بسیار
 و بسیاری بود و جمع کثیر از اجوتان با خود بر بار می آورد و برگرد و پیش دولت خانه
 باز میباشند که شد و آن ضبط و نظام بر جانشان نهادند و لوکران خوب او در جنگ احدیان
 و کابل قتل رسیدند لشکر و شمش نمائند رسید و دل سپای داده بر خلافت و در جهان بگم
 و خلا و ملا پرست و رستم از فرحت بود و لوکران نگاه میباشند و صید و دامی نمود و در
 راز و زبان دلاسا میگرد و شمال و امید واری ساخت تا آنکه هوشیار خان خواهر بر
 بیگم موجب نوشته ایشان قریب دو اندوه نیز سوار شد و لوکر ساخته با استقبال نشست
 و در رکاب سعادت نیز جمعیت نیک فراهم آمده بود و کمیتل پیش از رستاس دیدن محل
 سواران تقریب ساخته فرمودند که تمام سپاه تقدیم و جدید جیه پوشیده از در و در خانه
 تا آنکه دور و یه سیاه و ل بسته بایستند نگاه بلند خان خواص را حکم شد که از جانب
 حضرت ترخان میبایست رفته پیغام گزار و امر و بیک مردم خود را بنظر اشراف می گزینند
 بهتر است که شامجری لاول روز را موقوف دارید مبارک و اقلقیان با هم گفت و شنود
 سه روزه کنند و کاج جنگ و نزاع کشند و از پس بلند خان خواهر ابوالحسن افرستادند که با
 قوی تر سخن کند و بوجه مقول روانه منزل پیش سازد و بالجملة خواهر رفته بدلائل مقول
 او را روانه ساخت و چون طهم بر مرادش استیلا یافته بود آن همه بیایلی بگریزی
 یکبار آمدناده راه او بارش گرفت و موب ظفر قرین پاشنه کوب بخت فرمود
 و منزل پیش نیز نتوانست پاتایم کرد و منزل را یکی کرده از آب رستاس گذشته

فردا در دولت خانه پادشاهی درین طرف آب آراستگی یافت و نخل نان را
 نردبان آشفته و مانع فرستاده چهار حکم بقریب او حواله فرمودند نخست آنکه چون شاه جهان
 بعوبت مشرفه و نیز از پی شتافته آن مهم را با انجام رسانند و آنکه آصف خان
 را ببارست فرستد سوم آنکه طهریوت و خوشنگ پسران شاهزاده دانیال را که
 با حواله فرموده بودیم روانه حضور نماید چهارم آنکه لشکر بخان پسر مخلص خان را که
 ضامن اوست تا حال ببارست نیامده او را نیز حاضر سازد و اگر در فرستادن
 آصف خان استادگی کند یقین شناسد که فرج بر سر واقعین خواهد شد افضل خان پسر
 شاهزاده دانیال را آورده و مرض داشت که در باب آصف خان عرض می کنند که
 چون از جانب بیگمین نیستم بر آن دارم که چون آصف خان را از دست دهم مبادا
 لشکر بر سر من پس فرمایند درین صورت بنده را به خدمت که تعیین فرمایند چون از راه بود
 بگذرد منت بچشم دل نهاده آصف اراده نگاه خواهم ساخت چون افضل خان
 را فرستادن آصف خان را عرض داشت بیگم از حرفای انوار و بشورش و آید
 و خلیان باز فتنه آنچه دیده و شنیده بود پوست کنده ظاهر ساخت و گفت که در فرستادن
 آصف خان توقف مصلحت نیست زیرا طوری دیگر بخاطر رساند که ندامت خواهد کشید
 چون مهلت بیجاقت بل پایی داده بودنی الف و آصف خان اتد خود آورده و مغرر
 خواست و بعد و سوگند خاطر واپس رداخته و ملا میست نرا و این ظاهر ساخته روانه درگاه بود
 لیکن ابوطالب پسر او را بجهت میستی که در قلم پدید گردیده روزی از جسد نگاه داشت بطاهر

غزیت طمعه ناموده کوچ بر کوچ روانه گشت بخت و سوس ماه نو که در موبک منصور
از آب بخت واقع شد غراب آنکه شورش مهابت خان و بهرج درج او بر سائل بهمین
دیدا اتفاق افتاده بود و باز از خطاط اختر بخت و زمان او بار او بر همان آب روی نموده
منو و باشد اگر روزگار برگرد پس اندوزی چند الوطالب پیر آصف خان و بدیع الزمان
اما و خواجها بولحسن و خواجها قاسم پراد و او را نیز غدر خواسته بدگاه فرستاد و در شکا جها گیران
نزول سعادت اتفاق افتاد و او در پیش پیر خضر و خانخانان و مقرب خان و میر حمله
و اعیان شهر لاهور بدولت زمین پوس حین اخلاص لوزانی ساختند ختم تابان ماه بخت
مسو و نزول موبک اقبال بدار سلطنت لاهور چهره افروز و زرد گردید و درین روز مسو و کهن
صاحب صوبگی پنجاب اختصاص یافت منصب و کالت نیز منجمه مراحم گردید و حکم شد
که بمردوان نشسته از روی استقلال تمشیت مهمات مالی و طی پر داند و خدمت دیوانی
خواجها بولحسن ارزانی داشتند افضل خان از قزیر میر حمله بخت خانسانا مالی سلاواری
یافت و میر مذکور بخت بخشی گری سر بلند گردید سید جلال دلدی سید سیر شاه
عالم نجاری بلکه دیگران آسوده اند و احوال ایشان به تقریبات درین اقبال نامه
ثبت افتاده خدمت وطن فرموده میل محبت سواری ایشان حرمت فرمودند و بنوا
بمرض رسید که با بختان بیاقبت از نعمت اه طمعه عنان تانمه بجانب هندوستان
روی او بار نهاد و میر عباس جلال رسید که بخت و دولت و روپیه از ولایت بنگال محبت
اوی آوردند بوالی و ملی رسید بنابرین صفدر خان و سپهر خان علی قلی خان و

نورالدین دانی را می سنگدین بانه از احدی تعین شدن که بر جملح استیصال شتافته
 نهاده ای او را بدست آوردند تا مگر چه کار بند خدمت شده و حوالی شاه آباد بمردم او که خزانه
 می آوردند رسیدند و آنجا بارها بهای می بخشیدند شده تا ممکن تصور بود و بدافعه و متفانه
 پای خلالت افشردند و بندهای درگاه پس از زود و خود بسیار در مرای را آتش زده بدو
 و آمده زنده را بنصرت آوردند مردم او فرار برقرار داده راه او با سپردند و هارن اینحال
 خبر رسید که شاهزاده پرویز چهارم ماه مذکور مطابق ششم صفر ششصد و پنجاه و هفت از وی
 پیوست در آنوقت خیر خدمت حضرت شاهنشاهی استاده بود و بدیهه تاریخ نوشت
 بر صفحه خاطر رقم زده وفات شاهزاده پرویز عمر او سی و هشت سال شمس رسیده بود
 و رعیت مرموی خلاف مضای پدر عالی قدر بخاطر حق شناس راه نداده حضرت
 شاهنشاهی بسیار از در اخی و غور شدند و نگه می داشتند مصروف بمعاشرت و پیروی آنحضرت
 بر حقی که لباس پوشیدن و پیاله نوشیدن آنجا بجهان فرمان شد که فرزندان و باناندهای
 او را ندانند درگاه و الا ساز و موسوی خان از دکن مراجعت نموده سعادت رسیدن پس
 دریافت چون مهلت برگشته بخت آورده باریه خلالت و گرای گشت خانخانان
 طبریم خان که زخمهای کاری از بدول داشت بالحل و مبالغه بسیار التماس
 تنبه و استیصال و نموده بنابرین اکثری از محال جاگیر آن بیاقبت به تیول خانخانان
 تنخواه فرموده خلعت و خنجر و شمشیر مرصع و اسب و تیاق بازین مرصع و فیل لایق و فوننه
 بمشایارالیه غایت نموده بصوبه اجمیر و استیصال آن و خیم الحاقبت فرمودند

در وزارت معنوی بصاحب صوکی ولایت بهار و پیشه فرق عزت برافراخت در نیل از غنای
 مستعدیان صوبه کون بعرین بهایون رسید که قوت حبشی که در آن ملک بعد از غنای
 عمده تر از زنبور و در حیات غنیمت سپ سالاری لشکر و نظام افواج بمسئله او بود و اختیار
 و دو تنخواهی را سرلایه سعادت خود دانسته با پانصد سو و پنجاهی چنانچه پراوده و سرلایه ای نوشته
 که من با فتح خان پسر ملک غنیمت و دیگر سرداران نظام الملک قرار و تنخواهی داده ام و پیشه
 این سعادت شده ام و نام پرده بانیز بیکدیگر سبقت گزیده پی در پی خواهند آمد چون
 خانجمن از نوشته سرلایه ای حقیقت کار اطلاع یافت کتابی مشتمل بر ستایش و تنخواهی
 بسیار بیا قوت خان نوشته گرم این عمریت گردانید و سرلایه ای نیز مکتوبی علمی نموده
 که در لازم ضیافت و مراسم هماننداری کوشیده او را بزودی روانه بهمان پورسان و در اوراق
 گذشته رقم زده کلک سوانح نگار گشته که شاه جهان با بعد و پی از بنده ای بجانب
 نهضت فرمودند بالجمیع چون در ایام شان بهر ادگی باشاه والا جا به شاه عباس طایفه دوستی
 و مصداق و مسلوبک و ابواب مراسلات مفتوح داشتند و درین سرج مرع شاه شخص
 احوال ایشان بودند بخاطر صواب اندیش رسید که بدان سمت شناسانته با ایشان نزول
 باید شد بکین که با یاری مهربانی و اشفاق ایشان غبار شورش و فساد که مرتفع شده
 فرو نشیند با طریق دیگر دوی و معاونتی بظهور رسد چون بجوای طمطمیو ستند بهر نفی
 که در ظاهر و باطن نوکر شهریار باشد چنانچه از سوار و ده هزار پیاده از احشام آن ملک که فراجم
 آورده بود گستاخانه قدم جرأت پیش نهاده با آنکه یکی سبیل چار صد سوار از بنده و وفادار

در ظل مرکب منصور سعادت پذیر بودند تاب صدره آسمانیا در ده برگشته بھار شهر آمد
چون پیشتر ازین مرت قلمه نموده بود و توپ و تفنگ بسیار در برج و باره چیده متعلقان
مردم را بدرون حصار در آورده و متحصن گشته بدافعہ و مقام کما پای خلالت و ادبار
افشوده اگر چه شاه گیتی ستان بتاکید یلغ فرمودند کہ بندای جان نثار قلعہ نیارند
و خود را توپ و تفنگ ضایع سازند با وجود این حمی از جوانان کار طلب ضبط خود کرده
بر حصار بند شهر پورش برودند از استحکام برج و باره و کثرت توپخانه کاری نیارستند از پیش
بر دناگزیر عطف عنان نموده دایره کردند پس از روزی چند باز مبادان شیر دل شیران
نیکو گسل با غیرت خود پس نیامده مانند برق لایق قلعہ را خفتند و چون بر دو قلعہ همه جا
میدان مسلح بود و حملہ استی و لمبندی و دیوار و درخت کہ حائل تواند شد داشت سپر ها
پرز کشیده و دیدند قضا را در ان ضلع خندق عریض عمیق ملو از آب بود پیش فتن محال
پس گشتن از ان محال تردد میان میدان توکل احصار خود ساخته نشستند و چہر
شاه گیتی ستان کس فرستاده بتاکید نزد خود طلبیدند اثری از ان مترتب نگشت باز آنکہ
چندی از بندہای عمدہ ایشان مثل مان دہا ناکور و طلیحان ترین و غیرہ بکار صاحب
آمدند و ہر کہ رفت او نیز رفیق راہ عدم شدہ در پہلوی دیگران نشست و برگشت بدینوقت
دو دوسو شاہی تلمسری بھراسانیدہ بنابر بعضی مقدمات موافق سفر عراق کہ نوشتن
آن طولی دارد و عقدہ توقف افتاد و نیز خبر بیماری شان را دہ پرویز متواتر بہ دست و
یقین شدہ کہ نصف او بنایت قوی است تا بر ان قبضہ نمائند و چنان اوقات گرامی

باین مطلب پست دارا که زبون ضلح ساختن صلاح ندیده فتح غریمت فرموده
 با وجود ضعف قوی و بیماری صعب پاکی سوار در راه گجرات ملک بهار و توجیه کن شد
 درین ضمن خبر فوت شانهزده پرویز رسید و برخلاف استقبال نهضت مکتب مضمون لازم
 اقتدا در این راهی است که سلطان محمود و قوی از همین راه آمده فتح بخانه سونات کرده
 چنانچه مشهور است پس شاه ممالک ستان بملک گجرات و آمده از حوالی راج پیلیم
 عبور فرموده بمقام ناسک ترنگ از مضافات کن که بنگاه خویش را در اینجا گناشته بودند
 تنویر اقبال از دانی داشتند درین تاریخ آصف خان بمصوب بخت نهری ذات
 و سوار بجناب بطم و واسطه فرق عزت برافروخت تا از قید مراتب خان نجات یافت
 منصب و جایگزین داشته احوالش نامنظم بود و ملزم شاهنشاهی او را دریافت و از سر نشین
 عواطف روز افزون گردانید از عرضه داشت مقصدیان مصوبه کن بمساحت جلال رسید
 که نظام الملک از کوتاه اندیشی و فتیله انگیزی فتح خان پسر عزیز و دیگر تربیت یافته های نو دولت
 را بحدود ملک پادشاهی فرستاده غبار شورش و فتنه برانگیخته لاجرم عده السلطنت
 خانجیان بحسب محافظت و محاربت ملک و در افقه و مقابل ارباب فساد و فتنه تعیین
 نموده لشکر خان را که از بنده ها که کن سال کار داشت بجز است شهر برهان پور
 مقرر داشته خود با عساکر ظفر لوامتوجه بالاگهات غده و ناگر کی که محل آقا است و بود و خان
 مسارعت بازگشت از سوی گشته شدن محمد مومن است و از اسادات موسوی بود
 و بسلسله نقیب خان قرابت داشت چون از عراق آمده حضرت عرش آشیانی

انار الله برده صبیحه سادات خان بنی غم نقیب خان را با و نسبت فرمودند و در هنگامی
 که موبکیتی نور و حضرت شاهجهان بموجب مالک شرقیه عبور فرموده مشارالیه را نزد
 جاگیر داشت خدمت ایشان پیوست و کمپیدی درین هرج مرج همراهی گزید سادات خان
 که در ملازمت شاهزاده پرویز بود و نوشته های باقیه و تاکید فرستاده نزد خود طلب داشت
 و آن خون گرفته از خدمت شاه بلند اقبال جدائی گزیده و نزد سلطان پرویز رفت
 چون خبر آمدن او حضرت شاهنشاهی رسید بخواه طلب فرمودند هر چند شاهزاده پرویز
 التماس بخشید و او نمود و مهربان نشدند آن سید زاده مظلوم را در پایی نیل مست
 انداخته بقتل و تمام سیاست فرمودند و در بوقت نظام الملک از قلمه دولت آباد
 سر برون کشید و احوال نظام الملک بعد فوت عیبر و قید کردن فتح خان پسر او آنکه
 حمید خان نام خلاص میشی را پیش او و مادر علییه خود ساخت مدار اختیار مالی و ملکی
 بقبضه اقتدار و سپرده از برون و هم از درون پس نظام الملک مثل مرغی
 و نفس داشتند چون خبر آمدن شاهجهان بعین پیوست حمید خان با سکه چون نیکو
 رفته با فسون و افسانه او را از راه برده قرار داد که مبلغ مذکور را بگیرد و تمام ملک بالاگشت
 را با قلعه احمد مگر تبرکت نظام الملک بازگزار و فغان ازین افغان ناسحق شناس
 که حقوق تربیت حضرت شاهنشاهی را فراموش ساخته چنان ملکی را سببه لکه همون
 از دست داد و بنام امرای پادشاهی که در تهاجمات بودند نوشته ها فرستاد که آن
 محال احواله و احوال نظام الملک نموده خود بخوبی و آیند و همچنین نوشته بنام سپهر خا

حاکم احمد نیکو سال داشت چون مردم نظام الملک پادشاه را گفتند که
ملک تعلق بشمار دارد و تصرف باید شد اما قلعه را نمی توانست که من از دست به هم هرگاه در زمان
پادشاهی برسد قلعه را خود هم سپرد و مجبوراً و کلاسی نظام الملک دست و پا زد تا شری بران
مترتب گشت و سپهر خان و شیر و بسیار بدرون درآمده بود و استحکام سرب و باره چرخ
مردان قدم هست بر جاداشت و دیگران نامردان بر نوشته حاجنجان ملک بالاگناک ابوکلا
نظام الملک سپرده سربان پور آمدند درین مقام حقیقه حال حمید خان حبشی و شکو
او بنا بر غائب مذکور میگردد و این غلام رازی بود از غریب نادوهای آن ملک و راست
که نظام الملک مفتون و شیفته زنان شد این زن که بدرون حرم او راه یافته شراب
مفتی که مردم بیرون را از آن آگاهی نباشد میرسانید زن در حرم مردم را بغریب و نسو
بدراه ساخته نزد او می برد و لباس های مرتب و زرین مناسب آراسته میپوشد و جلوه میبازد
او را بمباشرت و معاشرت پری پیکر آن و سیم بران مخلوط و مسرور داشت رفته رفته بدار
اختیار بیرون بقبض اختیار شوهر او شد و از بدون دانه نگاش و کامرانی نظام الملک
بدست آن عورت درآمد هرگاه آن زن سوار شدی سران سپاه و عمدای دولت او
در رکابش رفته عرض حاجت خودی نمودند تا آنکه عادل خان قوجی میرحد نظام الملک
فرستاد و ازین جانب نیز جمعی را بمقابل تعیین کرد و بدین زن بدست و خواست تمام سر
توچ را از نظام الملک استبداع نمود و خاطر نشان ساخت که اگر من لشکر عادل خان
را شکستم بکین فی مصد چنین کاری شده باشد و اگر نصیب برکس شست بود فی چنین

البته این گزیده مختار نقاب انگنده برآسپ سوار شده و همیشه خنجرهای مرصع و حلقهای
 سردست که با منظره هندوستان کزده گویند و دیگر نقایس با خود میداشت و دار و دست
 را بهمانی حست و هیچ روزی نبود که سبانی بگردم ندهد میدان آن که تو بهار و بهار و بهار و بهار
 عزت و دلیری لشکر عادل خان شکست جمع کثیر از اعیان او قتل رسانید و هر سبیل
 که در آن فوج بود چه از خاصه عادل خان و چه از سران او را دستگیر کرده سالمآ و غنائما
 بخدمت نظام الملک مراجعت نموده درین وقت بعرض رسید که مادر فلبنان و آل تو بر
 سلسله جنیان محبت و دوستی گشته عبدالرحیم خواجه و له خواجه کلان جویاری را که علیه
 مرید و مخلص ایشان بود بآئین رسالت یلچی گری فرستاده تا حال مثل خواجه غزنی
 بهندوستان نیامده حضرت شاهنشاهی آمدن خواجه را گرامی داشته و تعظیم و تحویل
 افزوده امر او را اعیان دولت را پی در پی با استقبال فرستادند نخست موسوی خان صمد
 را حکم شد که تادیبای چناب رفته ضیافت کند خلعت خاصه صوبدار سال اشتند بعد
 از و بهادر خان و ازبک که در زمان عبداللومین خان حاکم شهید مقدس بود و درین درگاه
 منصب پنجزاری داشت با استقبال شتافت چون خواجه بخواهی شهر رسید خواجه ابوالحسن
 دیوان و در باب خان بخشی را حکم شد که با استقبال رفته ایشان را بختیوار و در در وقت
 ملازمت توجیه التفات بسیار ظاهر ساخته طرح پرستشهای و جویانی با انداخته حکم
 شستن زرد و نیک کلف خواجه یکذات لائق اقسام توجبات و انواع تملقات بود
 روز دیگر چارده نقاب طعام الوش خاصه با ظروف طلا و نقره بجهت خواجه فرستادند

و تمام حکومت بالوازم آن بایشان از نانی و کشتن تقارن این حال صاحب صوبگی
 بنگالہ از تغییر خانہ از خان بکرم خان ولد معظم خان مقرر گشت چون کرم خان بمحکومت
 بنگالہ کامیاب گردید بحسب اتفاق فرامی بنام او غرض اصرار یافت و او کشتی نشست
 باستقبال فرمان شتافت قضا را غیر ازین دریاهای مقرر مشہور کہ در بنگالہ است نالہ آبی بود
 کہ کشتی را از ان جوی بایست گذشت چون سفینہ کرم خان بدانجا رسید بملّا خان اشارت
 نمود کہ سفینہ را زمانی در کنار آب باز دارند تا نماز عصر گذارد و توجہ مقصد گردد و در وقتی کہ ملاخان
 سفینہ را میخواستند کہ بکنار رسانند بادی بهم رسید تا کشتی برگردانید ملّا خان جگر بند گشت و
 از شورش و تلاطم جگر و حرکت بیوقوف کشتی غمزد گردید و کرم خان با کس کہ در ان
 سفینہ بود غرقی بچرخ اگر یک تنفس سرانان گرداب بلباز نیاید و در خلائی این حال
 خان خانان ولد بیرم خان در سن ہفتاد و دو سالگی باجل طبعی و ولعت حیات سپرد
 انا عاظم این دولت ابد قرین بود در عہد سلطنت حضرت عرش آشیانی انار اللہ پرہانہ
 مصدر رخداث شایستہ و فتوحات عظیم گردید از ان حملہ بہ کارغایان کردہ نخست فتح
 و شکست مظفر خان کہ سہمان فتح ملک از دست رفتہ باز بقبرت ادیبای دولت و رآمد
 دوم فتح ہیسئل کہ لشکر ہر سکن ابا فیلان مست جنگی و توپخانہ عظیم ہمراہ داشت و ہوسات
 کہ ہفتاد ہزار سوار فراہم آوردہ فاشخانان باہشت ہزار سوار مقابل او شتافت و در روز
 و یک شب جنگ کردہ لوای فتح و فیروزی برافراشت سوم فتح ٹٹہ ملک سند کہ در زمان
 دولت حضرت شاہنشاہی مصدر کارمایہ نمایان گشتہ و ہم سپہ کلانش شاہانوزخان

بازگ ای مردم فرج غیر شکست چنانچه بموقع خویش ثبت افتاد بلی غرق خانزادی
 رشید بود که اگر ابله امان وادی آنار نیک از و بر صفره روزگار یادگار ساندی خاخانان
 نقابیت دانستند و تمام عیار و کیسای روزگار بود و سواد عربی و ترکی و فارسی روان داشت
 و زبان فارسی و هندی شعر نیکو گفتی و اوقات بایری را بکام حضرت عرش آشنائی بفای
 ترجمه کرده بی تکلف شعر فرم خوب بود و خود هم گاه بیتی و احیاناً رباعی در عربی می گفت
 این چند بیت از دست نظم شمارشوند اندیشه ام که ناچند است و جز این قدر که در علم
 سخت آرزو مند است و نه دانه و نیم و لی و ام نقد دانم که پای تا بسم هر چه هست
 در بند است و چون راجه امر سنگه زمینداران و شیر و راجه را چند شهر کارنا عاظم را جواد
 زمینداران ممالک شریقه است و حضرت فردوس مکانی و اوقات خویش شب فرموده
 که در بنگا میکهن فتح هندوستان کردم و بادشاه و سه راجه کلان و ده هندوستان بودند
 از راجه های مانا و دوم های بالید و سوم راجه را چند را شمرده اند بنگی و دولت خواهی
 را اختیار نمود و عهده داشت که و چون پیران من سعادت آستان پس مستغنی اند
 من نیز امید دارم که باین شرف فرخ غرت برافرازم بنابرین خان را شمر که از ننگه کار
 زبان فرم بود و ستوری یافت که برهنون سعادت گشته او را بقدمی آستان بیاز و بجهت
 سرانزادی و فرمان استمالت با خلعت و اسب مصحوب و در حرمت شد چون عیاس جلال
 رسید که مهابت خان بخدمت شاهزاده گیتی ستان شاه جهان رفته علی الرغم و خاچان
 و خطاب به سالاری امتیاز بخشیدند اکنون مجلسی از احوال مهابت خان بجهت شادی

مخن نگاشته که گک بیان میگردد چون ادا از راه شسته عطف عنان نموده روی او بار بار
 دراز نموده فوجی را که بجهت گرفتن خزانه اقمین شده بود مقرر فرمود که متعاقباً و ستاف
 از قلم و برآیند باید است آرند آن برگشته بجهت روزی چند رشایب جبال متعلقه را نا
 حال تباه روزگار برده و زمین شستله بر ناست و بحالت بیش از پیش و غدر گنایان خویش
 محبوب و کلاهی زبان و ان بجهت شانزده دلا قدر بلا خدا شسته فرمان استمال
 مدور یافته بجهت و طلب فرمودند بعد از آنکه بجهت پیوست بانورح و قسام مراحم و نواز
 در میله اوارا نیافته بود فرق دولت برانراخت چون کوکب بخش هنوز فروخ دولت داشت
 رنگاسیکه باراک این سعادت ناصیه اخلاص نورال ساخت پیشگاه چنین ساله
 یب ادای ادا شده و درین وقت رسیدن بقدری آستان از ادا عظم آثار اقبال است

منهضت آیات اقبال بغرم کشمیر

ارتخ بخت و یکم اسفند راه آبی در ساعت سوم منهضت آیات اقبال بغرم کشمیر و شکار
 لکه پند کشمیر اتفاق افتاد این سفر اضطراریست نه اختیاری چون هوای گرم بمبراج
 رفت در غایت ناسازگارست لاجرم هر سال در آغاز موسم بهار صوبت راه را بر خاطر اند
 راج مقدس آسان شمرده خود را بگذارد همیشه بهار کشمیر فردوس نظیر میرسانند و خوبهای
 ی کشمیر یاد یافته استیقای لذات آن رشک بشت فرموده باز در شتیه های هوای
 عنان غرمت بصوب هندوستان مطوف میدارند پیش ازین بچند روز بعد از رحیم

نواحی هزار و پیه برسم مدوخرج لطف فرموده بودند و در وقت فیصل ماده با حوض
نقره شفقت نمودند

آغاز سال است و دوم جلوس جهانگیری

شب یکشنبه برسم رجب سنه هزار و سی و شش هجری تحول آفتاب عالم تاب برج حمل انقضا
افتاد و شبنم روز جهان افروز بر لب آب چناب آراستگی یافت و سال است و دوم
جهانگیری آغاز شد و با از فراغ جشن موکب مسعود میرکنان و شکار افکنان طی عقیقه‌های
ماده فرموده در ساعت فیض اشاعت نیز بنگاه کشمیر تزلزل اقبال اتفاق افتاد و چون
بعض رسیده بود که مکرّم خان حاکم بنگالہ غرق بحر فنا گشته چنانچه در اوراق سابق ایامی
بیان رفته و نیز لافدا فی خان حکیمت صوبه بنگالہ سرفروزی یافت و مقرر گشت که هر سال
شش گاه بر پیه برسم شیکش حضرت شاهنشاهی و پنج لکه رپه پیاپیغه بشکیش بیگم که مجموع
ده لکه رپه پیه باشد بخزینه عامره داخل سازند و نیز رپه سینه پیره اعتماد الدوله بکومت شش
فرق غرت برافراخت درین مدت که آن حضرت در کشمیر تشریف داشتند آنانا مرض
استیلا پذیرفته قوت سازش بر بند غصری اخراج نمود و در غایت ضعف و زبونی پیوسته
بر ناکلی نشسته بسیر مسواری خود را مشغول میداشتند و از سواری اسپ عاجز بودند و زوی
و در وقت لبثت کشید آنکلیاس و در حال بردها نشاء حوال پر تو افکند و حرفه
که از آن پدی نا امید آید بی اختیار زبان جاری می شد شورش عظیم در مردم افتاد

و پرستان نشاط قرب انبایت مضطرب ساخت لیکن چون روزی چند نزد
 حیات باقی بود درین مرتبه تخریب گشت پس از چند روز اشتها مفقود گشت که اصلاً بنهیل
 نمی شد طبیعت از افیون که مصاحب چهل ساله بود نفرت گزید و نیز بیاله شراب انگوری
 دیگر هیچ چیز توجه خاطر نمی شد و در یقوت سلطان شهر پاریس و اساتیب آبروی خود
 رنجت موی بروت و ابرو و قره تمام اقتصاد هر چند اطباء عدا و اعلان پرداختند را شرمی
 بر آن مرتب گشت بنابر خیالت التماس نموده پیشتر بلاهور شتافت که روزی چپند
 معالج و مداوا پردازد و حکم اشرف روانه لاهورش و داد بخشش پس خسر و را که نظر بند داشت
 التماس نمود که بدیگری حواله شود و همبان دستور بارادوت خان سپهرند مقارن اینحال
 در اوایل رستان رایات غریمت بصوب دارالسلطنت لاهور را تفضل یافت و در
 مقام بر مکه به نشاط شکار پرداخته کیفیت این شکار مکرر در اوراق گذشته کلمات
 نگار قلم طراز گشته که هیئت بنایت ملبنه و در زنه کوشمین گاه بحیث بندوق اندازی ترتیب
 یافته چون زمینداران و قزاقان آهورا رانده بر تخته کوه می آوند که بنظر اشرف درآید بندوق
 را سراسر ساخته می اندازند همین که با آهور سیاه قمر تخته کوه جدا شده معلق زنان آمده بر
 زمین می افتند و بی تکلف عجب نمودی می کنند و غریب شکار است در یقوت کی از پادشاه
 آن مرز بلوم آهورا رانده آورده آهور پاریس چنگی لعبت جا گرفت و چنانچه باید خوب محسوس
 نمی شد پیاده خواست که پیشتر آمده آهورا اتان مکان جدا سازد و بجز آنکه قدم پیش نهد
 پای خود را نتوانست در جای مضبوط ساخت و پیش بوته بود و دست بدان بوته زد

که تواند خورد و نگذاشت قصار را بوقت کشته شد و از آنجا سلق زنان بکمال تباہ و بزرین
افتاد و قتل و کشتن همان بود و جان بخت تسلیم کردن همان تمام اعضایش از هم گسخت
و شاه بده ایحال مزاج اشرف بشورش و آشوب گرایده و خاطر قدسی مقام هدایت
گم گشت و ترک شکار کرده بدولت خانه تشرف آوردند مادر آن پیاده آمده خزع
فرع بسیار ظاهر ساخت اگر چه او را نقد نسلی فرمودند لیکن خاطر اشرف تسلی نمی یافت
گوئی ملک الموت باین صورت متعلق گشته بنظر آنحضرت در آمده بودند آن ساعت
آرام و قرار از پیش دل برخاست و حال متغیر گشت از سرم کلاه براجو تشرف آوردند
و پیوسته و یک پیر روزمانده کوچ فرمودند و در آنمای راه پیاده خواستند زمین که بر لب
نهادند گوارا بقتل و در گشت تا رسیدن بدولت خانه حال برین منوال بود و آخرهای
شب که حقیقت آخر روز حیات بود کار به شواری کشید و هنگام صبح که زمان باینین
بود استاد های بساط قرب مار فدا میدیاه نمودن فی چند بنی سر آمد و هنگام چاشت
روز یکشنبه است و هشتم صفر هر دوی و هفت هجری مطابق پانزدهم ماه آبان سال
است دوم از جلوس اشرف همایون روح مطهر آنحضرت اناشیاء خاک بال
افشاند سایه بر فرق ساکنان خطه افلاک افکند جان بجان آفرین سپرد آثار
روز رتخیز نمودار شد از دود و دیر من آواز زنان و شیون و گریه و نیلگون پیچید و از
سنوح این واقعه دل خراش و دق و قوع این حادثه بگرفت و جهان بشورش و
آشوب گراید و جهانیان سر رشته تدبیر از بخت داده سر سیم شدند و در وقت که سخنان

که اندامیان و اعیان دولت ابدقرین شاهی بود و باداد خان همداستان شد
 و او خوش پسر و را از قید و حبس برآورده بود و سلطنت موهوم شیرین کام ساخت
 لیکن او این حرف را باور نمیداشت و اعتماد نمی کرد تا آنکه بسوگندان منقلب تسلی بخش
 خاطر آشفته او شدند و نگاه آصف خان و ارادت خان او را سوار ساخته و چتر بر گرفتند
 روانه منزل پیش گشتند و در جهان هر چند کسان طلب بر او فرستاد آصف خان عذر
 گفته نزد ایشان رفت تا که زینش جنت مکانی را پیش انداخته با پادشاهان در دست
 عالی قدر بر عمارت فیلی شستازی شتافت همین دولت آصف خان بناری نام
 هندی که در تیر روی و ذکا کوچکی بد طولی داشت بخدمت شاهزاده بلند امبالی بنده
 خبر شتاف شدن حضرت شاهنشاهی بفرستاد و حال نمودند چون وقت مقتضی عرض شد
 نوشتن بود و انگشتری مهر خود را به او سپرد تا بجای باشد بر اعمال و قصد آن شب در
 نوشته گزیده روزه بگیرد و بگردد و در پی هر نوبت فرمودند و در اینجا به تمیز و کفایت پرورانه
 آن حضرت را محبوب مقصود خان و دیگر بنده را روانه لاهور ساختند و در آن طرف
 آب لاهور و باغی که نور جهان بیگم اساس نهاده بودند بنجاک سپردند با جملة امر و عظام
 و سایر بندها که در مکتب محمود پادشاه مرحوم مقهور بودند چون میدانستند که آصف خان
 بجهت استقامت استقامت دولت شاه جهان این طوطیه را بگنجینه او نوشتن را
 سیل طنت برداشته در حقیقت او را گوسفند قربانی ساخته همه با آصف خان بخت
 و متابعت نموده از آنچه می گفت و میکرد تابع و رضا جوئی بودند و در حوالی بهر خیل

بنام داد بخش خوانده روانه لاهور شدند چون پیوسته از صادق خان این علم رسید
 آمدن خان اثر بی اخلاصی و اتفاق نسبت بحضرت شاه جهان ظاهر میشد و بوقت
 خوف و هراس غلیم بیا طوق ناشناس ادا یافت بخدمت یمن الدوله ملحق گشته
 در اصلاح این کار استعانت جست و نفیسی بحسب تفصیلات خویش درخواست کن
 مدارا سلطنت شاهزادای مالی ق را که از نور محل گرفته بود و ادعاه نمود که بخدمت
 ایشان سعادت مانده و خسته ادراک این دولت اشترج جرایم خویش سازد و همیشه
 یمن الدوله که در عهد ازودج صادق خان بود پستانای شاهزاده را سعادت جایز
 دانسته پروانه مصفت بگردن مبارک ایشان می گشت و یمن الدوله چون از جانب
 بمشیر خود نور جهان بیگم طین خاطر نبود نظر بد داشته احتیاطی می نمود که هیچکس نزد
 ایشان آمد و رفت نماید و بیگم دین انیشه و ندید که شهریار مرمری سلطنت کرد
 آن برگشته مددگار دلاهور خیر شفا شدن جنت مکانی را شنیده بخریدن زن فتنه پرداز
 آن کوتاه اندیش خود را با اسم بی ستمای سلطنت موهوم به نام ازل دایه ساخته دست
 تصرف بخوان و سایر کارخانجات پادشاهی دراز کرده هر کس را هر چه خواست بوی داده
 بفرمایم آردن لشکر و جمعیت پرداخت جمیع کارخانجات و بیوات از خزانه و قلیانه
 و قورخانه و غیره که دلاهور بود متصرف گشته در عرض یک هفته هفتاد و یک روپیه نصیب از
 قدیم و جدید داده بخیال محال بهت مصروف داشت و مرزا با لمیغیر سپه شاهزاده مرحوم
 سلطان و انبال که بعد از شفا شدن آنحضرت فرا اختیار نموده بلاهوز و شهریار

آمده بود سوار ساخته لشکر را از آب گذرانیده غافل از آنکه کارفرمایان قضا و قدر در ترمیم دولت
آن کس اندک سلاطین و الا لشکوه غاشیه اطاعت و فرمان برداری او را بیارایه دوش
مفاخرت و مهابات خواهند ساخت و فلک شاهبازی بر سر دست دارد که با وجود
او صعود و کوشش را چه جدویاری آنکه در همای عمت او بال هوس توانند کشود و قطره
را به ریاسبت دادن آب خود بردنست و از آن نظر نصف خان داد و بخش را بر فیصل
سوار ساخته و خود بر فیصل دیگر نشسته روی بفرجه کارزار نهاده و غول جا گرفت خواهج
ابو الحسن و خلص خان و المور و یحیای و سادات باره در هر اول کا طلب گشتند شمس
خواج و پس از آن شاهزاده و انبال در آتش محقر شدند ارادت خان با بسیاری از آنها را
در بر انخاری پای عمت افشوده صادق خان و شاهنواز خان پسر مرزا ستم صفوی و داتم
حروف جمعی در جبر انعام گرفتند و در سه گروهی شهر لاقی فریقین اتفاق افتاد و در اول
اول از نظام انونج شهر بار از گنیمت توکلان زرنده که بتازگی فراهم آورده در برابر
امراے موروثی این دولت ابد قرن فسر ستاده بود هر کدام با سه شتا فتنه
وین وقت شهر بار برگشته روزگار با دوسه هزار سوار مرم قدیم در ظاهر شهر لاهور ستاده
از شطابیرنگی تقدیر داشت مصرعهم تا خود فلک از پرده چادر بدیرون پند ناگاه
غلام ترکی از جنگ گاه تاخته رسید و این خبر دل کوب را بوی رسانید و آن برگشته بخت
و حیم العاقبت برآمده کار خود را بنجیده و بمبود خوشی انقهسیده بر پنهن او با عطف عنای
نموده بقلعه درآمد و در حقیقت خود را بپای خویش بدام افکند روز دیگر او را آمده متصل مسجد

بخت بختی قاسم خان شکرگاه ساختند و اکثری از دلاوران اوقول گرفته آهنگان
 را بدیدند شب ارادت خان درون قلعه رسیده در صحن دولت خانه پادشاهی توقف
 گزید و صبح آن اداری عظام بدون ارک شتافته و در بخش ماسریرای او بار صاف
 فان برگشته و نگار بزم ساری حضرت جنت مکانی رفته و کف خول خنیده بود و وزیر خان
 خواهر ساری که از حرمیان و محمدان حرم ساری اقبال بود او را بیرون آورده باله و بیجان
 سپرد و او فوطه کمرش کشوده هر دو دستش را بان بسته پیش او در بخش حاضر ساخت پس
 از تقدیم مرهم کونش و تسلیم در جای که قرار یافته بود محبوس داشتند و بعد از دو روز محمول
 ساخته در زانویا بار ببال نیا به روز سیاه نشاند پس از روزی چند ظهورت و چنگ
 سپردن شاهزاده دانیال اگر رفته تقیه یافتند و بین الدوله عرضه داشت قتل بر نویسنده
 و وزیر بیگانه شاه جوان بخت بلند اقبال رساله داشته تماس نموده که لوای آسمان شود
 بر جلع اقبال شتافته جهان مانا شوب و اختلال بیلال ساز و دیده مستطاران
 شاهراه اخلاص اینبار در کب گیتی نور و سر مینش کشد و اکنون محلی از حقیقت رسیدن
 بنای بیگانه و الا و مضت نیات جهان کشای مستقر بر خلافت و قزوقه کلک بیان
 سیکرد و بالبله بنای و در بخش است و در از مقام حیکوتی که منتر لیسیت و در وسط کوستان
 کشید و در کیشبه نوزدهم شهر سراج الاول هزاروی و هفت هجری خود را بپذیر که در انتهای حرم
 عظام الملک واقع شده رسانیده از راه بمنزل هاب خان که در آن چند روز بستر
 تقییل بساط اقبال سر بزدی یافته بود رفته صورت حال معروض داشت و چون

بقی و باد خود را در حرم ایی خلافت رسانیده خبر بدرون فرستاد و آنحضرت از محسن آمدند
و بناری زمین بوس نموده حقیقت امعروض داشت و هر یکین الدوله آصف خان اینظر
همایون در آورده حدوت این ساخته دل خراش بر خاطر حق شناس گرانی ظاهر ساخت
و آثار حزن و ملال از جبهه همایون هویدا گشت چون وقت مقتضی با قاست مراسم تفریبه
و تزییب لوازم عادت نبود فرصت توقف نیمی یافت ناگزیر با تناس مهتاب خان
و دیگر دولت خواهان بر روز السبت و سوم ربیع الآخر سال هزاروی و هفت هجری که بمختار
انجم شناسان رصد بند بود هفت موکب اقبال برجبل استیصال از راه گجرات
مستقر سر بخلاف اتفان افتاد و فرمان حرمت عنوان شمل بر رسیدن بناری و سیاه
اخبار اقبال آثار هفت موکب سعادت بصوب دار الخلافه مصوب امان الله و بایزید
که گرم دهان شاهراه خدمت بودند ارسال داشته و جهان شاد رخاں را که از بندهای نزار جهان
بود با فرمان عالیشان محتوی برانویس مرام و لوازش نردوخان جهان افغان که
دران وقت صاحب صوبه دکن بود فرستادند تا در انبوی عوطف گوناگون استمال
ساخته بدخایر نماید و وقت حاصل نماید چون هنگام نزال و کمال او نزدیک سیده بود
راه صواب از دست داده باندیشهای باطل خود را سرگشته بادیه ضلالت ساخت و
بانتظام الملک موافق مطلب خویش عود و موافقت در میان آورده بسوگند با
خلایفه موکه گردانید تمام ولایت بالاگماث را بقینم و گنداشتد بر بان پو را بد و تمام
جاگیر داران و سران سرحد بوجوب نوشته او محال متعلقه خویش بکلاهی نظام الملک

داده و پیرمان پوراندند مگر سپاه ارخان که حراست قلعه احمدگر بهیوده او بود هر چند
 و یکی نظام الملک نوشته بخان جهان را نموده تمهید مقدمات بهم رسانید تا مستند
 کند قلعه را تصرف کردند و میرشد و در جواب گفت که بی فرمان پادشاهی من این قلم
 را به شما نمیدهم تا نزد قه خاطر مراد خسته منتظر است اما اگر فرمان پادشاهی بمن برسد
 تسلیم می کنم و الا سر من است و این قلم باطل چون خان جهان اندر رساند داشت
 و داده باطل با خود مخمر ساخته بود نخست چنین مکی را گفت و رایگان بغنیم دادگذاشت
 که شاید در وقت بدیفریاد او رسد عمارت را خیال و یا خان رویه که پیش از شکار شمش
 حضرت شاهنشاهی از خدمت شاه بلند اقبال حرمان سعادت اختیار نموده بیایند
 که داخل ولایت نظام الملک است رفته بنا کامی روزگار میری بر داده بخان جهان
 حقوق گشت و محرک سلسله فتنه فساد شد و آقا انصاف دیوان صوبه دکن که برادرش
 دیوان شهریار بود و نیز شاه بلند اقبال اخلاص دوستی داشته حرفهای پوچ خانه برانداخت
 آن افغان شکوم و برگشته بخت خاطر نشان نموده جان نثار خان را که فرمان گیتی
 مطاع بحیث استالاء آورده بود بی نیل مقصود نخست معاودت فرمود بپایه آنکه
 عرض داشتی در جواب فرمان عالیخان قلمی نماید اتم حروت خود مکرار از خان نثار خان
 شنیده که آقا فضل باعث این همه فساد و خانه براندازی او شد هر چند من در خلایق
 بدفوات می گفتم انمی گذاشت که کار از پیش رود و الحق نهان جهان فرزندان را
 با سکنه دلوهای دخیی از افغانان که از تقصیر قلب با او مواظبت داشتند و بر با نپور

گذاشته خود را جمعی از بندهای پادشاهی که بنام هر دم از موافقت می نردند خود را از شر او
 می داشتند می نمودند شش اجنبی کج سنگه و راجه خبی سنگه و غیره بماند فاعده بر اکثر محال ولایت
 مالو و متصرف شده مکنونات باطن فتنه پرداز خود را بر عالمان ظاهر ساخت و هم بنودی
 برگشته بپنهان پور پرست چون موکب گیمان شکوه بسجده گرات رایت اقبال با فرشت
 ع خداشت تا هر خان که بختاب شیر خانی سرفروزی داشت بنی بر اطهار اخلاص و بخوی
 خویش و ارادای باطل سیف خان که در آن وقت صاحب صوبه احمدآباد بود رسید
 و چون سیف خان در ایام حیات شاهنشاهی نسبت به بندای شاه جوان بخت
 مصدک گستاخی داشته بود و از کردای خویش خوف و هراس غلیم داشت رسیدن غمناک
 شیر خان موید و صفاق قول او گشت اندام شیر خان را بر ارم خسرانه مستمال اسید دار
 ساخته بنویرد صاحب صوبگی گرات مگر خدمت گردانید و بدو فرمان شد که شهر احمدآباد
 را متصرف شده حاکم آن خود نموده سیف خان را نظر بند داشته بدگاه والا حاضر سازد
 و درین وقت سیف خان بیاری صعب داشت چون همیشه کلان نواب قدسی آنجا
 ممتاز الزبانی در جبال نکل سیف خان بود آن ملکه جهان بمشیره خویش نهایت
 محبت و دل نگرانی ظاهر ساخت مراعات خاطر ایشان بر ذمت است شاه بلند
 اقبال لازم و تخم بود خدمت پرست خان دستور می یافت که با محمدآباد شتاب
 نگذارد که آسیب جانی بسیف خان برسد و موکب منصور و بیای نریده را از گذر
 تا با ساره عبور فرموده در ظاهر قضیه ستور کرد بکنار آبد مذکور و مع است تزلزل سعادت

از نانی داشت و در آن مقام دلگشای جشن و وزن قمری سال می و قهرم از عمر ابد پیوندد
 استگلی یافت و سید علی خان با صیحه که از بکتا جوانان زرد آرای نبرد دست بود یادگار
 سعادت زمین بوس فرق غرت برافروخت و منصب او چهار هزار ری فوات و سه هزار
 سوار مقرر گشت و درین جشن جهان افروزه عرض داشت تیسیر خان معروض لبساط
 وقبال گردید که از نوشته هندوان گزینی که گشتهای آنها در لاهور ناله معلوم شد
 که همین آله وراثت خان و دیگر دولت خواهان که داور بخش را دست نشان ساخته
 بمقابل و مقام شهریار ناشدنی شتافته بودند در حالی لاهور با افواج او جنگ کرده
 را بیت فتح و نصرت برافروختند و ناشنی در حصار لاهور محصور گشته نژدان مکافات
 گرفتار شده و خدمت پرست خان که محبت ممانعت سیف خان و آردون او
 شتافته بود بحوالی احمد آباد پیوست شیر خان با استقبال فرمان محبت عنوان
 و خلعت خاصه برگزید چوین اخلاص را بسعادت زمین بوس نوامی ساخت سیف خان
 را که بر بستر ضفت و ناقوانی افتاد و بود بر پاکی نشانیده حواله خدمت پرست خان
 کرد خان موسی الیه او را نظر بند برگاه سپهر شتبا به رسانیده و شهنشاه جرم بخش
 غدیر پذیرد شفاعت ثواب قدسی احتجاب جرایم زلات آن بیمار مرض اجبار حق نشانید
 را که بر بستر خوف و هراس صاحب فزاش بود بمقهور و نداشت از حبس تنها و
 و الهما از او ساخت و شیر خان از ضبط و نسق شهر خاطر او پروراخته با دیگر امر مشل
 مرزا علی بی ترخان و میرزا ذوالی و غیره در محو و آبادی سعادت زمین بوس کا مر وای مراد

سعادت زمین بوس دریا فستد و تجارت بخت و ششم مجاوی الاول سال هزار
 و بی و هفت هجری کوکب فلک شکوه نظام و از خلافت کبریا دور و نور منزل نزول اقبال
 ازانی فستد بود قاسم خان حاکم شهر و باغ مذکور سعادت زمین بوس حسین اخلاص
 نورانی ساخته صبح روز مذکورهای چشمایون شهنشاه بلند اقبال سایه ابد پیروز
 بر فرق متوشنان مستقر سرچلای و منتظران صبح سعادت انگشته آن شهر گراست
 بهر زلف و رخ جمال جهان آرای خوش روشنی بخشیدند و از باغ مذکور تار و دولت خانه
 از کبیر خورشید کوه شکوه نشسته خرمن خرمن زرد مسکوک بر زمین و بسیار ثمار خجسته دهن
 لایق حاجت و اما لامال مراد ساخته و از مردم شهر و دیهیمی که بهوای نظاره آمده بودند
 و از زمین کوچ تا پشت بام و خانه های دود آشیانه و سدا شیان خلق انبوه بیرون اند
 شمار و حساب محو تماشای بودند بر صفای ارباب بصایر پوشیده نمایا چون سوار ایام
 سلطنت و وفای کنگام خلافت نیز بر برج دولت و اقبال و کوکب شهر عظمت و
 جلال دره التاج نصرت و فیروزی قره امین عدالت و جهان افروزی نشید فائزین
 نصفت و داشت موسس ربانی رحمت و عدالت شهنشاه حقیقی و مجازی شهاب الدین
 محمد صاحبقران ثانی شاه جهان بادشاه فازی را بکلمه بر ایون آنحضرت انشوران
 سخن آفرین و نشیان فصاحت گزین مصدنی گزادش و نگارش گشته معیار رقی
 که مستوجب ستودن روزگار زبید و مسلک تحریر کشیده سعادت چادید از قهر می نمند
 لاجرم این قلیل البصاعت دست آنان شغل خطیر باز کشیده بشیرج اولاد حضرت

جنت مکانی در پای آنحضرت و فضلا در هنرمندان که معاشر زنان مبارک بودند از آن

ذکر اولاد و اولاد آنست و حضرت جنت مکانی

پادشاه مغول میر در پای پسر ملاکمر دو دو و قمر قدی اختر بود سلطان خسرو و سلطان پسر
 و سلطان خسرو و سلطان جهان نادر سلطان شهریار در سناری یک و چهار بانو بیگم
 خسرو و پسر و جهان نادر در حیات پدر بزرگوار در عالم قیامت افتند و تاریخ وفات آن
 مسافران ملک جهان محل خود قدری کتب بیان گشته و آن خسرو و پسر و یک دختر
 مانده بود و پسران بعد از شهادت آن حضرت بطریق دیگر کشته شدند و مسمات
 پیش گرفته و در حیات حال در قید حیات است و از سلطان پسر و طفل و مصیبه بود
 طفل پس از پدر و پسر و در حیات نمود و مصیبه در عقد از آن شاهزاده دارا شکوه است
 و از شاه جهان چهار فرزند اقبال هند و مصیبه قدسیه روشنی افروز و سید و حمید
 و بزرگوار و از سلطان دارا شکوه و سلطان شجاع و سلطان ادریس و سلطان
 مراکش و پسر و بانو بیگم جهان نادر و بیگم دوشن مای بیگم جهان نادر و بانو
 و در آن حضرت است و اولاد بیگم

ذکر زنانی که شهادت جهان پناه در زمان شاه مرگ

آنست رای که در وقت در آن مکان حضرت داشت بود از بانو بیگم بیان شد

بعد از خواجہ دوست محمد کابلی در ایام سلطنت بختاب خواجہ جهانی روشناس گشته
دیوان شد بعد از آن جان بیگ باین منصب استیاز یافت اما مدارحمت بفرستادن
بود که پس از جلوس آنحضرت برادرانگ فرمانروائی بختاب امیر الامرائی سر غرت بر
نلک سو چون لب سکه بنام نامی خندان شد و فرق منبر لثاب گرامی ارتقل پذیرفت
میرزا نیایش بیگ طهرانی را که شمر از احوال او و محل خود نگاشته خامه بیان گشته بختاب
اعتمادالدوله اختصاص بخشیده بشترکت خان بیگ که خطاب وزیر الملک یافته بود
دیوان ساختند و چنان امیر الامرا روکیل و مدار علیه بود چون ادبہ بخاری معین گرفتار
آمد و موکب مسعود بصوب کابل آنحضرت فرمود جعفر بیگ قزوینی الخاطیبت آصف خان
که احوال او نیز در جای خویش تحریر پذیرفته بخدایت جلیل القدر و کالبت چهره سعادوت
برافروخت خواجہ ابوالحسن تبریزی را بهمراهی خود التماس نموده ماسر رشته و قرق کاغذ نگارند
خواجہ اگر چه مرد است و درست کار گزارد بود اما به ترش رویی و درشت خوئی اتصاف
داشت بعد از آنکه آصف خان بهم دکن رخصت یافت بتانگی خدمت دیوانه
با اعتمادالدوله بازگشت و تا آخر ایام حیات با استقلال تمام بلوازم آن امیر خطیب
پرواست بعد از حلت آن دستور معظم نوبت دیگر خواجہ ابوالحسن خلعت وزارت
پوشید میدانکه مهابت خان را از درگاه مسلمی اخراج نمودند و همین الدوله آصف خان
خلعت الصدیق اعتمادالدوله را منصب بزرگ و کالت اختصاص بخشیدند و چنان
خواجہ ابوالحسن بخدایت دیوانی مشغول بود تا آنکه حجت مکانی بقیدی سرای جادوئی متناهی

ذکر فضیلت امامان آن حضرت بودند

امام روزبهان شیرازی - ملا شکر الله شیرازی - ملا انصاری شستر - میر ابو القاسم
گیلانی - ملا بابا کرشمیری - ملا محمد یحیی - ملا محمود علی - قاضی نور الله - ملا محمد قاضی
کامی - ملا عبدالحکیم سنیا لکونی - ملا عبد اللطیف سلطان پوری - ملا عبد الرحمن
بهره گجراتی - ملا حسن -

حکما که در خدمت اقدس بودند

حکیم رکنای کاشی - حکیم مسیح الزمان کاشی - حکیم ابو القاسم گیلانی - لقب حکیم الملک
حکیم موسیائی شیرازی - حکیم روح الله برمدی - حکیم حمید گجراتی - حکیم تقی گیلانی -

ذکر شمع که معاصر آن حضرت بودند

امام طالب همدانی - ملا خیالی گیلانی - ملا نظیری نیشاپوری - محمد صوفی ماتدلانی
ملک اشعری مالیه آملی - سعیدای گیلانی - میر معصوم کاشی - ملا حیدر حقیقی

ذکر حافظ با که در زمان آن حضرت بودند

حافظ یاد علی - حافظ برکت - حافظ عبد الله - استاد محمد هادی -

تیسرا بیان مہند

جهانگیر داد - خسرو خان - پرویز داد - خسرو داد - ناگھوجی -

خاتمہ الطبع از جانب کارپردازان مطبع

مدت مدیسری گشتہ کہ درین مطبع وقتی کہ توابع ملک تیموریہ مثل اکبرنامہ و تہذیب اکبری
و غیر ہمارہ عرض طبع و تالیف ہدیہ ناظرین شدہ تا کہ حضرت اطرز نمودند اگر جهانگیرنامہ کہ متضمن
سوانح عمری جهانگیر بادشاہ و حالات نورجہان بیگم زوجہ محبوبہ بادشاہ ممدوح است
ہم طبع شود تمنا سے ملی ہنگنان برآید۔ اگرچہ از ان روز تا این زمان نویسن مطبع تہذیب
توس کتاب مذکور بالا دو مہیا یکبار بردند تا مثل خفا کہ سوائے نام نشانی ندارد و نہ یافتہ
از آنجا کہ خارجہ ملی خلیہ دوم جوئندہ یا بندہ می باشد و چون فصل ازین و معال کتاب فروری
بمثال بوسائل بسیار و عزیز بیسار دستیاب گردیدہ مصنف این اقبالانہ شکر
ایر خیر عالم خیر تہذیبین خواجہ ابوالحسن صاحب انبار شدہ ہند و عہدہ متوسلان
وزیدہ نویسان اردوی معلای شای ہستند و کل حالات معارف و ممالک و غیرہ چشم دیدہ
درج شکر نامہ ہذا فرمودہ اند پس الحمد للہ کہ این نسخہ کیاب و تحفہ انتخاب موسم بہ جهانگیرنامہ
انتقل کا اصل در مطبع نامی و گرامی شدہ و نزدیک و دور شتی نو لکھنور و حق لکھنوی
ہستی جناب منشی پراگ نرائن صاحب و ام اقبال مالک مطبع موسوف بار اول
بماہ جولائی ۱۸۹۶ء مطابق ماہ صفر ۱۳۱۵ھ جلایطبع ہرخت شدہ زیب آغوش مشتاقان دیدہ

وقال لغت خان عالی - فتوحات
سلطان عالمگیر :-

آئین اکبری - ہر سہ دفتر آئین القبر
پر منتخبات مختلف رنگ سے مکتوب نسخہ و
سبز سیاہ مصنف شیخ ابوالفضل وزیر
شاہنشاہ ابراہیم -

ہفت تماشائے قلیل - مولفہ مرزا
محمد حسن قلیل -

جنگ نامہ - نعمت خان مالی جنگ
جہاں شہزادگان دہلی -

اردو تواریخ شاہان راجگان

ترجمہ تاریخ فرشتہ - جو کہ ایک مشہور
و مستند تاریخ شاہان دکن و سلاطین
بادشاہان دہلی، شاہان گجرات و آلہ
ملتان و کشمیر و سندھ و غیرہ حکام مجاہدین
ارشاد الملوک - ترجمہ زبان اردو
ایچ لارڈ لینڈون صاحب بہادر سابق

لغت گو - زر مغربی و شمالی و وہ بہا
ترجمہ کارنامہ کالون صاحب شیل
بر سر حصہ یعنی مجموعہ ارشادات خاص
و منتشرہ کرہ کارروائیاں انتظامی
و علمی و ترقیات مقاصد کوٹس آف
ڈفرنڈ ممالک مغربی و شمالی و اوڈھ
عہد حکومت عالیجناب نواب سر گلشن
کالون صاحب بہادر بالقاء -

تاریخ شاہان راجگان - مولفہ کرنیل
جیمس ٹاؤ صاحب پولیٹیکل ایجنٹ جہین
- یا ستمائے راجپوتانہ کے صحیح حالات
سنسکرت و عربی و انگریزی تاریخوں
سے جمع ہیں بھرپور سستی ہمارا نا سجن سنگھ
صاحب بہادر والی اے پیو رڈ و ترجمہ
ہو کر طبع ہوئی - جسکی قیمت سابقین
پچاس روپے تھی مشہور مقام کے نقشہ اور
تصویریں بھی منقش ہیں کامل و جلد میں